

مریامیہ

از فریتیوف شوآن تا سید حسین نصر

The Maryamiyya:

From Frithjof Schuon to Seyyed Hossein Nasr

عبدالله شہبازی

Frithjof Schuon ۱۳۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# مریامیه

از فریتوف شوآن تا سید حسین نصر

The Maryamiyya:  
From Frithjof Schuon to Seyyed Hossein Nasr

عبدالله شهبازی

۱۳۹۲



## فهرست مطالب:

۷	آغاز سخن
۱۲	کتاب‌های مریمیه در ایران
۱۴	سجویک و آشنایی با مریمیه
۱۸	بارون اوولا و نئوفاشیسم ایتالیا
۲۰	رنه گنون و پیروان شوان در ایران
۲۱	مفاهیم بنیادین در ترادیشنالیزم
۲۹	زمانه گنون
۳۱	گنون و تنوسوفیسم
۳۳	ماکس مولر و انجمن تنوسوفی
۳۵	سیمای مرموز مادام بلاواتسکی
۴۲	تنوسوفیسم و بهائیت
۵۱	ترادیشنالیزم و میراث تنوسوفی
۵۴	تنوسوفیسم و باستان‌گرایی هندو- آریایی
۵۶	پارلمان جهانی ادیان
۶۰	گنون، اسلام و شاذلیه
۶۹	فریتیوف شوان: سال‌های آغازین
۷۳	شوان، عشق کیهانی و "دین خالده"
۷۵	شوان و شیخ‌العلای
۷۹	مریدی که زود مراد شد
۸۱	دیدار با خضر نبی
۸۴	علاویه پس از علاوی
۸۹	علاویه شوان در اروپا
۹۲	شیخ، نقاش، سرخپوست
۹۶	گنون و فرقه‌سازی شوان
۱۰۳	شوان و مرگ گنون
۱۰۵	فرجام لینگز و پری
۱۱۵	سرنوشت کوتا و هارتنگ

۱۱۵	مؤنث برهنه: شیطان یا مریم مقدس؟
۱۱۸	فرقه مریمیه
۱۲۴	ازدواج طولی و عرضی
۱۲۸	مریمیه و نجبگان
۱۳۰	توماس مرتون، راهب کاتولیک
۱۳۵	هیوستن اسمیت و مریمیه
۱۳۷	مریمیه و نشر کتاب
۱۳۹	کتاب‌های مریمی
۱۴۲	نصر و "معنویت اسلام"
۱۴۴	از اسلام تا "دین خالده"
۱۵۱	جامعه شوانی در آمریکا
۱۵۷	رسوایی و مرگ شوان
۱۶۷	کاسلو و افشاگری علیه شوان
۱۷۲	فرقه شوان و منتقدان
۱۷۴	شوان و برهنگی قدسی
۱۸۰	سرمد کاشانی و آئین برهنگی
۱۸۴	مناسک جنسی فرقه شوان
۱۹۰	نصر و مناسک شوان
۱۹۲	نصر: از تئوسوفیسم تا مریمیه
۱۹۷	از تبار صوفیان کاشان
۲۰۳	پسران نصرالاطباء
۲۰۵	پدر و دوستانش
۲۱۵	اولین مقالات شوان در ایران
۲۱۸	نصر و راه شوانی قدرت
۲۲۵	ولی رضا نصر و میراث پدر
۲۳۰	آکادمی شوانی نصر در ایران
۲۳۶	مریمیه ایران پس از انقلاب
۲۴۲	نصر، شیخ مریمیه
۲۴۴	پایان سخن

## آغاز سخن

در ایران سید حسین نصر را بعنوان اندیشمندی مسلمان و "سنت‌گرا" می‌شناسند که از بد حادثه، به دلیل وقوع انقلاب اسلامی و پیوندهایش با فرح پهلوی، ملکه سابق ایران، مجبور به مهاجرت به ایالات متحده آمریکا شد. کم‌تر کسی نامی از مریمیه شنیده و نصر را بعنوان عضو قدیمی و "شیخ" کنونی این طریقت می‌شناسد. طریقت مریمیه را فردی بنام فریتیوف شوان بنیان نهاد، و با مرگ شوان (۱۹۹۸) رهبری آن به مارتین لینگز (متوفی ۲۰۰۵) و سید حسین نصر انتقال یافت. رساله حاضر تحقیقی است درباره طریقت مریمیه و سیر تطور آن از شوان تا نصر.

این تحقیق بطور عمده با بهره‌گیری از کتاب و مقالات مارک سجویک و مقالات مارک کاسلو و کتب و مقالات و مصاحبه‌های منتشر شده چهره‌های سرشناس مریمیه، مانند شوان و لینگز و نصر، و گفتگو با افراد مطلع تدوین شده است. اساس کار یادداشت‌های برگرفته از کتاب سجویک است. نحوه استفاده از این کتاب انتقادی بوده و نگارنده، ضمن بهره‌گیری از تحقیق مفید و منحصربفرد سجویک، نگاه مستقل خود را دنبال کرده است. در متن به تمامی منابع ارجاع داده شده است.



کتاب سجویک با عنوان *برضد جهان مدرن: سنت‌گرایی و تاریخ پنهان فکری سده بیستم* در سال ۲۰۰۴ منتشر شد.<sup>۱</sup> مارک سجویک انگلیسی و استاد سابق دانشگاه آمریکایی قاهره و استاد کنونی دانشگاه آرهوس دانمارک و دبیر انجمن اروپایی مطالعات باطنی‌گرایی غربی<sup>۲</sup> و از معدود محققانی است که بطور تخصصی در زمینه "سنت‌گرایی" کار می‌کند. او دارای وبلاگی در این موضوع است<sup>۳</sup> که از برخی مطالب آن استفاده شده است.

مارک کاسلو از نزدیکان شوان، بنیان‌گذار و رهبر مریمیه، بود که، به‌مراه چند تن دیگر از نزدیکان شوان، از جمله "زن" سوم شوان، در سال ۱۹۹۱ در شهر بلومینگتون ایندیانا (آمریکا) جنجال بزرگ قضایی-مطبوعاتی علیه شوان پیا کرد. کاسلو دارای وبگاهی است که در آن سه مقاله مفصل و مهم درباره مسائل درونی کلنی شوانی‌ها در بلومینگتن درج شده است.

سجویک برای آشنایی با مسائل درونی فرقه مریمیه و گرفتن برخی مدارک با کاسلو دیدارهایی انجام داده است. سجویک گویا مسلمان است زیرا کاسلو او را «انگلیسی مسلمان شده» می‌خواند. بنوشته کاسلو، سجویک، پس از انتشار کتابش، در مصاحبه‌ای، در

1. Mark Sedgwick, *Against the Modern World; Traditionalism and the Secret Intellectual History of the Twentieth Century*, Oxford University Press, 2004.

2. The European Society for the Study of Western Esotericism (ESSWE)  
<http://www.esswe.org/#p/about-us.html>  
[http://en.wikipedia.org/wiki/European\\_Society\\_for\\_the\\_Study\\_of\\_Western\\_Esotericism](http://en.wikipedia.org/wiki/European_Society_for_the_Study_of_Western_Esotericism)

3. <http://traditionalistblog.blogspot.nl/>

پاسخ به این سؤال که آیا ترادیشنالیزم است، گفت: «نه، من ترادیشنالیزم نیستم، هر چند به برخی نظرات و مواضع ترادیشنالیزمها علاقه دارم.»

کتاب سجویک در دوران ۸ ساله پس از انتشار در ایران ناشناخته ماند؛ یعنی برغم اهمیت کتاب فوق برای ایرانیان، که می‌توانست آن را به اثری پرفروش تبدیل کند، نه تنها به فارسی ترجمه و منتشر نشد بلکه حتی معرفی کوتاهی از آن به نشریات ایران راه نیافت. بعلاوه، نشریات انگلیسی‌زبان مربوط به ایران و خاورمیانه و جهان اسلام، که در غرب منتشر می‌شوند، و نشریات فارسی چاپ ایالات متحده آمریکا و بریتانیا، چون *ایران‌نامه*، که علی‌القاعده باید کتاب سجویک را معرفی کنند، درباره آن سکوت کامل در پیش گرفتند.

سجویک کتاب خود را در فضایی منتشر کرد که از سوی وکلای مریمیه در زیر فشار بود. درباره فشارهایی که فرقه فوق، با استفاده از اهرم‌های قضایی، برای ساکت کردن منتقدان وارد می‌کند توضیح خواهیم داد. به این دلیل، سجویک مجبور شد بخش‌هایی از کتاب و تصاویر برهنه‌نگاری‌های شوان و عکس‌های برهنه شوان و مناسک جنسی مریمیان را حذف کند.

بنوشته کاسلو،<sup>۴</sup> به دلیل تهدید از سوی فرقه شوان، کتاب سجویک را قبل از انتشار وکلای انتشارات دانشگاه آکسفورد (ناشر کتاب) با دقت مورد بررسی قرار دادند و شواهد و حقایق مهمی را حذف کردند. «نتیجه، کتابی شد دستکاری شده که بخشی از آن نوشته وکلای ناشر

۴. نقل قول‌های مارک کاسلو برگرفته از مقاله زیر است که آدرس آن در بحث "کاسلو و افشاگری علیه شوان" درج خواهد شد.

Mark Koslow, "The Spiritual Fascism of Rene Guenon and His Followers".

است و بخشی نوشته فرقه شوان. سجویک در سال ۲۰۰۴، پس از انتشار کتاب، برای کاسلو نوشت که مایکل فیتزجرالد، وکیل فرقه شوان، «من و ناشر، انتشارات دانشگاه آکسفورد، و ویراستار و هر کسی را که در نشر کتاب سهیم باشد، به اقامه دعوی در دادگاه تهدید کرد.» کاسلو، به دلایلی که توضیح خواهیم داد، منتقد کتاب سجویک است ولی می‌نویسد: سجویک با انتشار این کتاب شهادت نشان داد زیرا فرقه شوان کوشید مانع او شود و او را تهدید کرد، و حتی کوشیدند به زور شغلش را از او بگیرند. «به این دلیل نمی‌توانم به خاطر این شهادت سجویک را تحسین نکنم. ایستادگی در مقابل یک فرقه دینی خطرناک کار آسانی نیست.»

آخرین پژوهش در زمینه مریمیه، کتاب ستاره هومن است به زبان فرانسه که در سال ۲۰۱۰ در میلان در ۶۲۲ صفحه منتشر شد با عنوان *از حکمت جاودان تا پرنیالیسم آمریکایی*.<sup>۵</sup> این کتاب رساله پایان‌نامه دکتری ستاره هومن است زیر نظر آنتون فوره. آنتون فوره،<sup>۶</sup> که اکنون بازنشسته است، استاد برجسته دانشگاه سوربن در زمینه جریان‌های باطنی‌گرای غربی است که این حوزه مطالعاتی را به رشته دانشگاهی بدل کرد. فوره از بنیان‌گذاران

5. Setareh Hومان, *De la philosophia perennis au pérennialisme américain*, Milan: Archè, 2010.

بنگرید به: ف. ر، "از حکمت جاویدان تا پرنیالیسم آمریکایی"، جهان کتاب، سال پانزدهم، شماره ۱۰-۱۲، دی-اسفند ۱۳۸۹، صص ۱۰۶-۱۰۷.

6. Antoine Faivre (b. 1934)

بنگرید به زندگی‌نامه آنتون فوره در وبگاه رسمی انجمن اروپایی مطالعات باطنی‌گرای غرب و نیز در ویکی‌پدیای انگلیسی:

<http://www.esswe.org/#members/41/index.html>

[http://en.wikipedia.org/wiki/Antoine\\_Faivre](http://en.wikipedia.org/wiki/Antoine_Faivre)

انجمن اروپایی مطالعات باطنی‌گرایی غربی در سال ۲۰۰۵ است که سجویک دبیر آن است. آن‌گونه که مندرجات وبلاگ سجویک نشان می‌دهد، ستاره هومن از سال ۲۰۰۶ از راهنمایی غیررسمی سجویک برخوردار بوده است.<sup>۷</sup>

پس از انتشار، سجویک کتاب ستاره هومن را در وبلاگ خود معرفی کرد و طلعت هالمان، استاد دانشگاه در آمریکا، در کامنت مورخ ۱۰ اوت ۲۰۱۲ ذیل مقاله فوق نوشت: «در مکاتبه من با ستاره هومن معلوم شد از او خواسته شده هر مطلب منفی که اعتبار شوان را مخدوش کند حذف شود.»<sup>۸</sup>

کتاب ستاره هومن نیز، برغم اهمیت آن برای ایرانیان، تاکنون به فارسی ترجمه نشده است.

کتاب مهم دیگر در این زمینه، *آموزگاران غربی در کسوت‌های شرقی*،<sup>۹</sup> در ۶۵۰ صفحه، نوشته اندرو راولینسون است درباره غربیانی

۷. در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۶ ستاره هومن به سجویک نوشت: «در حال حاضر مشغول کار بر روی پایان‌نامه‌ام هستم؛ رساله‌ای که زیر نظر دکتر آنتون فوره از Ecole Pratique des Hautes Etudes (پاریس، فرانسه) تهیه می‌شود. موضوع رساله من پرنیالیسم در محافل روشنفکری ایالات متحده در اواخر سده بیستم و اوائل سده بیست و یکم است.... من در این زمینه قبلاً کتاب منتشر شده نداشته‌ام. کتاب قبلی منتشر شده من درباره نیچه بوده و ترجمه‌هایی از فرانسه به فارسی...»

<http://traditionalistblog.blogspot.nl/2006/06/research-announcement-us-perennialism.html>

8. <http://traditionalistblog.blogspot.nl/2010/07/intellectual-history-of-traditionalism.html>

9. Andrew Rawlinson, *The Book of Enlightened Masters: Western Teachers in Eastern Traditions*, Chicago: Open Court, 1997.

که در کسوت رهبران فرقه‌های دینی شرقی، اعم از صوفی مسلمان و هندو و بودایی، جای گرفته‌اند. راولینسون نخستین کسی است که سجویک را، در زمان تدریس سجویک در دانشگاه آمریکایی قاهره، با چهره دیگری از شوان، بجز چهره‌ای که پیروان یا دوستداران شوان ترسیم می‌کنند، آشنا کرد. راولینسون در کتاب خود تصاویر برهنه شوان و مناسک جنسی فرقه او را درج کرده است. کتاب راولینسون مورد استفاده سجویک بوده است.

### کتاب‌های مریمیه در ایران

مسکوت گذاردن ۸ ساله کتاب سجویک در حالی است که آثار سید حسین نصر و پسرش، ولی نصر، به سرعت در ایران معرفی و ترجمه و با کیفیت عالی منتشر و در نشریات و وبگاه‌های پرخواننده تبلیغ می‌شود.

تبلیغ مریمیه در ایران محدود به حسین و ولی نصر نیست و شامل شوان و سایر شخصیت‌های اصلی مریمیه می‌شود. نگاهی به فهرست چند کتاب منتشرشده از شوان به فارسی، یا کتاب‌هایی که مشتمل بر مقالات شوان و پیروان اوست، مؤید این ادعاست. این بجز کتب و مقالات فراوان است که در ترویج عقاید شوان و پیروانش در ایران منتشر شده و بر علاقمندان به اصالت‌گرایی اسلامی و سنت‌گرایی اصیل تأثیر گذارده است. باید بیفزاییم که کتاب‌های مریمیه در ایران، مانند کتاب‌های این فرقه در اروپا و آمریکا، با چاپ بسیار نفیس منتشر می‌شود:

فریتیوف شوئون، شناخت اسلام، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران: مؤسسه مطالعات هنر اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ۲۲۸ صفحه.  
فریتیوف شوئون، اسلام و حکمت خالده، ترجمه فروزان راسخی،

تهران: نشر هرمس و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، چاپ اول، ۱۳۸۴، ۳۱۲ صفحه.

فریتیوف شوئون، *عقل و عقل و عقل*، ترجمه بابک عالیخانی، تهران: نشر هرمس و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، چاپ اول، ۱۳۸۴، ۱۶۶ صفحه.

جام نو و می کهن: مقالاتی از اصحاب حکمت جاویدان، بکوشش مصطفی دهقان، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۸۴، ۵۳۹ صفحه.

رنه گنون و فریتیوف شوئون و لئو شایا، *هرمس و زیان مرغان*، تهران: جیحون، چاپ اول، ۱۳۸۷، ۲۶۰ صفحه.

در اردیبهشت ۱۳۸۸ حسین خندق‌آبادی، مدیر "مجموعه سنت‌گرایان" در انتشارات حکمت (تهران) از نشر آثار مهم "سنت‌گرایان" در ۱۵ جلد خبر داد. بعداً، نام این مجموعه به "مجموعه حکمت جاویدان" تغییر کرد. تا آن زمان چهار عنوان از این مجموعه، با کیفیت عالی، منتشر شده بود:

تیتوس بورکهارت، *جهان‌شناسی سنتی و علم جدید*، ترجمه حسن آذرکار؛

تیتوس بورکهارت، *کیمیا: علم جهان، علم جان*، ترجمه گلناز رعدی آذرخشی و پروین فرامرزی؛

رنه گنون، *نگرشی به مشرب باطنی اسلام و آیین دائو*، ترجمه دل آرا قهرمان؛

رنه گنون، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه حسن عزیزی.

اسامی کتاب‌های منتشر شده بعدی چنین است:

مارتین لینگز، *رمز و مثال اعلی*، ترجمه فاطمه صانعی؛

تیتوس بورکهارت، *مبانی هنر مسیحیت*، ترجمه امیر نصری؛

کیت کریچلو، تحلیل مضامین جهان‌شناختی نقوش اسلامی، ترجمه سید حسن آذرکار؛  
 سید حسین نصر، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان؛  
 کنت اولدمیدو، سنت‌گرایی: دین در پرتو فلسفه جاویدان، ترجمه  
 رضا کورنگ بهشتی؛  
 تیتوس بورکهارت، فاس: شهر اسلام، ترجمه مهرداد وحدتی  
 دانشمند.<sup>۱۰</sup>

بخش عمده این "سنت‌گرایان"، که انتشارات حکمت ترجمه و  
 نشر آثار آن‌ها را در دستور کار خود قرار داد، چهره‌های شناخته شده  
 مریمیه هستند که خود را در پشت شهرت گنون و سنت‌گرایی پنهان  
 می‌کنند.

ناشر فوق‌الاعلام کرد که در انتشار "مجموعه حکمت جاویدان"  
 «کوشش شده نظر مشورتی دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر محمود بینای  
 مطلق، دکتر هادی شریفی، دکتر بابک عالیخانی و دکتر شهرام  
 پازوکی لحاظ گردد.»<sup>۱۱</sup>

### سجویک و آشنایی با مریمیه

مارک سجویک در "سراغاز" کتابش نحوه آشنا شدن خود با  
 مریمیه و انگیزه تألیف کتاب را شرح می‌دهد:<sup>۱۲</sup>  
 سجویک در دوران تدریس در دانشگاه آمریکایی قاهره و کار در

۱۰. وبگاه انتشارات حکمت، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲.

<http://hekmat-ins.com/bookcategory.aspx?request=traditionalist>

۱۱. "انتشار آثار مهم جریان سنت‌گرایی"، باشگاه اندیشه، ۳۰ تیر ۱۳۸۷.

<http://www.bashgah.net/fa/content/show/23020>

12. Sedgwick, *Against the Modern World*, pp. 3-17.

زمینه تاریخ اسلام و سفر به کشورهای مختلف متوجه پیوندی پنهان و مرموز میان گروه قابل توجهی از اساتید دانشگاه و محققان غربی می‌شود که در حوزه اسلام کار می‌کنند؛ و سرانجام در می‌یابد که حلقه اتصال تمامی آنها تعلق به یک طریقت مخفی است که فردی بنام فریتیوف شوان رهبر آن است. این طریقت در واقع یک فرقه صوفی غربی است که در طول بیش از هفتاد سال موجودیت خود هیچگاه حتی نامش، مریمیه، را نیز علنی نکرده است. «و بسیار سخت است کاملاً مخفی نگه داشتن همه چیز که صدها نفر در آن دخالت داشته‌اند در بیش از هفتاد سال.»

نخستین بار اندرو راولینسون، استاد انگلیسی بازنشسته ساکن فرانسه، سجویک را با چهره دیگری از شوان آشنا می‌کند؛ چهره‌ای بکلی متمایز با آنچه شنیده می‌شود. راولینسون نویسنده کتاب *آموزگاران غربی در کسوت‌های شرقی* است؛ درباره غربیانی که در کسوت رهبران فرقه‌های دینی شرقی، اعم از صوفی مسلمان و هندو و بودایی، جای گرفته‌اند.

از دیدگاه راولینسون، شوان نه «صوفی زاهد بلکه شارلاتان» است که قطعاً دیگران را فریب می‌دهد و شاید خود نیز به فریب‌های خویش باور کرده است. راولینسون برای اثبات مدعایش عکس‌هایی از شوان را با پست برای سجویک می‌فرستد؛ عکس‌هایی که شوان را در لباس رئیس قبایل سرخپوست آمریکا نشان می‌دهد در حالی که دختران جوان برهنه، که تنها بیکیینی به تن دارند، او را احاطه کرده‌اند. در عکس دیگر، شوان برهنه است و کلاه‌خود وایکینگ‌ها را به سر دارد. در میان عکس‌هایی که راولینسون برای سجویک فرستاد، نقاشی شوان از "مریم باکره" نیز وجود داشت: تابلویی از شوان که زنی را کاملاً برهنه، با اندام تناسلی نمایان، نشان می‌دهد.



سجويک حيران می‌شود که چرا گروهی از مهم‌ترین نویسندگان غربی در حوزه مطالعات اسلامی پیرو مردی هستند که یا کلاه بردار سرخپوستی بر سر می‌گذارد و یا برهنه است و چنین نقاشی‌های غیرمعمول و خلاف عرف می‌کشد.<sup>۱۳</sup>

به این ترتیب، آشنایی سجويک با کارهای خلاف عرف در فرقه مریمیه آغاز می‌شود؛ اعمالی که حداقل از نظر اسلامی خلاف عرف است.<sup>۱۴</sup>

سجويک ماجرای عکس‌ها و نقاشی‌های شوان را با آلن گولد<sup>۱۵</sup> مطرح می‌کند. گولد، استاد دانشگاه آمریکایی قاهره، کسی است که اولین بار شوان را به سجويک معرفی کرد و کتابی از شوان به او داد. گولد ده‌ها سال در خاورمیانه زندگی می‌کرد و مکرر به عربستان سعودی می‌رفت.<sup>۱۶</sup> گولد با عکس‌ها و نقاشی‌های شوان آشناست و به سجويک می‌گوید امری خلاف قاعده رخ نداده و مشکل از درک ناقص سجويک از "قاعده" است.<sup>۱۷</sup>

سجويک در سفر به ایالات متحده آمریکا برای دیدار با پروفسور حسین نصر به واشنگتن دی. سی. می‌رود. در میان اساتید دانشگاه آمریکایی قاهره علاقمندان به نصر را دیده و کنجکاو است او را بشناسد. در زمان سفر از پرینستون به واشنگتن، یکی از دانشجویان سابقش در قاهره به او می‌گوید: «نصر» استاد دانشگاه در مطالعات

---

13. ibid, p. 9.

14. ibid, p. 10.

15. Alan Gould

16. ibid, p. 8.

17. ibid, p. 10.

اسلامی" است؛ مطمئن نیستم که این [عنوان] چیست ولی بسیار بزرگ‌تر از استاد خشک و خالی است، این را فراموش نکن.» سجویک در واشنگتن این را کاملاً حس می‌کند؛ زمانی که از منشی نصر وقت ملاقات می‌گیرد و سویت محل کار نصر را می‌بیند که شباهتی به دفتر استاد معمولی دانشگاه ندارد. ملاقات انجام می‌شود و نصر برای سجویک توضیح می‌دهد که نظرات گنون و دیگران را نه "گنونیان‌پس" بلکه "ترادیشنال‌پس" باید نامید زیرا این نظرات را اوولا و شوان بیش از گنون بسط داده‌اند.

این گفته نصر، بیانگر تعلق او به شوان است و تلاش برای کاستن جایگاه بزرگ فکری گنون، که سایه بزرگ خود را بر امثال شوان و نصر افکنده، و در مقابل ارتقاء جایگاه شوان و خود نصر. سجویک جرئت نمی‌کند از نصر درباره عکس‌ها و نقاشی‌های شوان پرسد زیرا نصر سخنانی مشابه با گولد درباره "قاعده" می‌گوید و توضیح می‌دهد که «هیچ چیز خلاف قاعده وجود ندارد.»

دو سال بعد سجویک به تهران می‌رود و بقایای «آکادمی معظم ترادیشنال‌پستی» را می‌بیند که نصر در دوران زندگی در ایران آن را اداره می‌کرد و درمی‌یابد که نصر در ایران بسیار بیش از آمریکا نفوذ داشته، نفوذ وی حتی پس از انقلاب تداوم یافته و وی به راستی افتخار ملاقات با «مردی بزرگ» را داشته است.<sup>۱۸</sup>

منظور سجویک از «بقایای آکادمی معظم ترادیشنال‌پستی نصر» انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران است که از سال ۱۳۸۰ با نام مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

---

18. ibid, p. 10.

### بارون اوولا و نئوفاشیسم ایتالیا

گفتیم که نصر در دیدار با سجویک، از اوولا و شوان بعنوان کسانی نام می‌برد که بیش از گنون "ترادیشنالیزم" را توسعه بخشیدند. تعلق نصر به شوان روشن است؛ ولی چرا اوولا؟

**بارون جولیبوس اوولا**<sup>۱۹</sup>، اشراف‌زاده سیسیلی، هر چند پس از مطالعه آثار گنون شیفته او شد و به دوست ماسونش، آرتورو رگینی، گفت: گنون «رهبر بی‌رقیب زمانه ماست»،<sup>۲۰</sup> هر چند از گنون تأثیر گرفت و علاوه بر ترجمه کتاب *بحران جهان مدرن* گنون به ایتالیایی، در کنار ترجمه کتاب *انحطاط غرب* اسپنگلر، کتاب تأثیرگذار خود را با نام *قیام علیه جهان مدرن* (۱۹۳۴)<sup>۲۱</sup> نگاشت، و هر چند، بنوشته هسن، بعنوان برجسته‌ترین نماینده آراء گنون در ایتالیا شناخته می‌شود،<sup>۲۲</sup> ولی دارای تمایزات اساسی فکری و اخلاقی با گنون بود.

گنون مسلمانی معتقد و مقید بود که تحول فردی از طریق مراقبه را راه نجات غرب می‌دید در حالی که اوولا به تغییر از طریق قدرت سیاسی دل بسته بود. به این دلیل، اوولا به فاشیسم ایتالیا روی آورد با این امید که بتواند دولت موسولینی را به ابزار تحقق آرمان‌هایش بدل کند. این تلاش به بهای توقیف نشریه اوولا تمام شد. به دلیل این‌گونه عقاید، کتاب *قیام علیه جهان مدرن* و سایر آثار اوولا در

19. Baron Julius Evola [Giulio Cesare Andrea Evola] (1898-1974)

20. *ibid*, p. 98.

21. Julius Evola, *Revolt against the Modern World*, Translated by Guido Stucco, Rochester, Vermont: Inner Traditions International, 1995.

22. H. T. Hansen, "A Short Introduction to Julius Evola", *ibid*, p. ix.

دهه ۱۹۷۰ به یکی از منابع الهام راست‌گرایان افراطی و نئوفاشیست‌های ایتالیا و بمب‌گذاری‌های ایشان بدل شد. بعلاوه، اوولا به جادوگری علاقمند بود و در این زمینه مقالاتی منتشر کرد که در سال‌های اخیر به انگلیسی منتشر شده است.<sup>۲۳</sup> او در دهه ۱۹۲۰ محفلی مخفی مرکب از ۱۲ یا ۱۵ نفر در پیرامونش داشت. یکی از اعضای محفل اوولا زنی روس، اصالتاً از یهودیان لهستان، بنام **ماریا ناگلووسکا**<sup>۲۴</sup> بود.<sup>۲۵</sup>

ناگلووسکا بعداً، در دهه ۱۹۳۰، در پاریس محفلی رازآمیز را اداره می‌کرد که کار آن "**جادوی جنسی**"<sup>۲۶</sup> بود. "جادوی جنسی" به معنی بهره‌گیری از شهوت جنسی برای دستیابی به قدرت‌های فراطبیعی است. ماریا ناگلووسکا در مناسک جنسی از نمادهای شیطانی استفاده می‌کرد و خود را «زن شیطانی» می‌خواند. طبق آموزه‌های این زن، شیطان را باید بعنوان نیرویی در درون بشر شناخت نه نیرویی خارجی، مخرب و دشمن انسان. ناگلووسکا می‌گفت: «خرد در خدمت شیطان است.» او شیطان را نماد تمایل بشر به شادی و آزادی معرفی کرده و این‌گونه نوشت: «برادرانم... انسان آزاد درون تو شیطان است و او می‌خواهد از شادی جاودان بهره‌مند شوی.»<sup>۲۷</sup>

23. Julius Evola, *Introduction to Magic: Rituals and Practical Techniques for the Magus*, Rochester, Vermont: Inner Traditions International, 2001.

24. Maria de Naglowska (1883-1936)

25. Sedgwick, *ibid*, p. 103.

26. Sexual Magic

27. Maria de Naglowska, *Advanced Sex Magic: The Hanging Mystery*

بنوشته گارت مدوی، نویسنده تاریخ شیطان پرستی، ماریا ناگلسکا در مناسک فوق برهنه روی میز دراز می کشید و مردی جامی را بر روی آلت جنسی او قرار می داد و چنین وردی را خطاب به ابلیس می خواند: «ای لوسیفر، می خواهم روشن شوم با کمک زنی که می داند چگونه به من عشق بورزد...»<sup>۲۸</sup>

### رنه گنون و پیروان شوان در ایران

رنه گنون،<sup>۲۹</sup> اندیشمند فرانسوی- مصری، در سال ۱۸۸۶ به دنیا آمد و در سال ۱۹۵۱ در قاهره درگذشت. گنون بعنوان بنیان گذار جریان فکری در غرب شناخته می شود که به "ترادیشنالیزم"<sup>۳۰</sup> معروف است.

پیروان شوان و نصر در ایران در پوشش نام و آراء گنون برای خود اعتبار کسب می کنند. آنان خود را وارث فکری و معنوی رنه گنون و "سنت گرایی" گنونی معرفی می کنند در حالی که، آن گونه که خواهیم دید، رفتار و عملکرد شوان در تقابل با سیره و عقاید گنون بود بنحوی که اقدامات شوان را عامل افسردگی شدید و مرگ زودرس گنون در ۶۴ سالگی می دانند.

پیروان شوان در ایران، که خود را در پوشش گنونی پنهان کرده اند، عموماً دارای مناصب و عناوین شامخ دانشگاهی هستند، و وجهه و

←

*Initiation*, Rochester, Vermont: Inner Traditions, 2011, p. 81.

28. Gareth J. Medway, *Lure of the Sinister: The Unnatural History of Satanism*, New York University Press, 2001, p. 19.

29. René Guénon (1886-1951)

30. Traditionalism

نفوذشان از این طریق است. این در حالی است که گنون اندیشمندی غیردانشگاهی بود و بی‌اعتنا به قالب‌های دانشگاهی غرب. گنون با تأخیر بسیار، در ۳۰ سالگی (۱۹۱۵)، از سورین مدرک لیسانس در رشته فلسفه اخذ کرد و این بالاترین مدرک تحصیلی اوست. گنون در سال‌های بعد (۱۹۱۷-۱۹۱۸) در مدرسه‌ای در الجزایر به تدریس فلسفه پرداخت و پس از بازگشت به پاریس در ۱۹۱۹ رساله‌اش را با عنوان *مقدمه عمومی بر مطالعه آئین‌های هندو* به دانشگاه سورین ارائه داد ولی سیلوین لوی، هندوشناس مشهور یهودی-فرانسوی، آن را بعنوان پایان‌نامه دکتری نپذیرفت. کمی بعد، در سال ۱۹۲۱، گنون رساله فوق را منتشر کرد. این اولین کتاب گنون است. معهذاً، بعدها که گنون، پس از مرگ، به شهرت رسید و اندیشه‌هایش رسوخ یافت، سورین او را از مفاخر علمی فرانسه شمرد و تدریس آراء گنون را آغاز کرد.

### مفاهیم بنیادین در ترادیشنالیزم

در زبان فارسی معادل "سنت‌گرایی" را برای "ترادیشنالیزم" به کار گرفته‌اند و این معادل رواج کامل یافته است. "ترادیشنالیزم"، یا "جنبش ترادیشنالیزم"، نام یک جریان فکری است که با عقاید رنه گنون هویت یافت و در این معنا با مفهوم متعارفی که از "سنت"، در مقابل "تجدد"، می‌فهمیم متفاوت است.<sup>۳۱</sup>

۳۱. برای آشنایی با مفاهیم "شرق" و "غرب" و "سنت" و "تجدد" در اندیشه گنون بنگرید به مهم‌ترین کتاب گنون: رنه گنون، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه حسن عزیزی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۹، صص ۳۹-۵۳. از این کتاب ترجمه قدیمی وجود دارد که پس از انقلاب بارها تجدید چاپ شده: رنه گنون، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ←

منظور ترادیشنالیزمها از "ترادیشن" (سنت) آن چیزی نیست که در عرف زبان فارسی یا در مباحث جامعه‌شناسی و توسعه از "سنت" می‌فهمیم. گنون به این برداشت ساده از مفهوم "سنت" در اندیشه خود معترض است. از منظر گنون، "سنت" حقایق یا اصولی است که «در معنایی وسیع از مبدأ الهی جاری شده و خارج از محبس زمان و مکان، تجلیات گوناگون نظیر ادیان، هنر و مانند آن یافته است.» و «ذات قدسی از آن حیث که ذات قدسی است، مبدأ "سنت" است و به خونی می‌ماند که در شریان‌های سنت ساری و جاری است. سنت حضور ذات قدسی را در تمام نقاط جهان هستی گسترش می‌دهد و تمدنی می‌آفریند که ذات قدسی حضوری فراگیر در آن دارد.»<sup>۳۲</sup> گنون حتی فلسفه را نیز "سنت" نمی‌داند به این دلیل که «در مرتبه راسیونل [عقلانی] و اساساً دنیوی است.»<sup>۳۳</sup>

بنابراین، ترادیشنالیزمها با ارائه مفهوم "سنت" یک منظومه فکری ارائه می‌دهند که با معنای متعارف "سنت" تفاوت دارد. این جریان فکری را گاه "گنون‌گرایی"<sup>۳۴</sup> می‌نامند ولی خود آنان ترجیح می‌دهند خویشتن را "ترادیشنالیزم" بنامند.

ویتال پری، از پیروان فریتیوف شوان (ترادیشنالیزم‌های شوانی)، که با او آشنا خواهیم شد، "سنت" را این‌گونه تعریف کرده است:

←

چاپ اول، ۱۳۴۹؛ چاپ دوم: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.

۳۲. جواد دانش، "حکمت خالده و وحدت متعالی ادیان: نقد اندیشه سید حسین نصر"، معرفت، سال شانزدهم، شماره ۱۲۰، آذر ۱۳۸۶.

۳۳. گنون، بحران دنیای متجدد، ترجمه حسن عزیزی، ص ۴۹.

«سنت تداوم وحی است. انتقال متصل اصول، علوم و قوانین جهان‌شناختی و معنوی برآمده از دین وحیانی، از طریق نسل‌های بی‌شمار است: [در سنت] هیچ امری فروگذار نشده است، از پایه‌ریزی نظام‌های اجتماعی و موازین رفتار تا احکام و قواعدی که به کنترل و تنظیم هنرها و طرح‌ها و نحوه تزئین و پوشیدن لباس مربوط می‌شود؛ سنت دربردارنده علوم ریاضی، فیزیکی، پزشکی و روان‌شناختی و افزون بر آن مشتمل بر علمی است که از حرکتهای فلکی گرفته می‌شوند. آنچه که آن را کاملاً در مقابل علم مدرن ما، که اساساً نظامی بسته می‌باشد، قرار می‌دهد این است که سنت همه چیز را به مراحل بالاتر هستی و در نهایت به اصول غایی، که مسائلی کاملاً ناشناخته برای بشر جدید هستند، ارجاع می‌دهد.»<sup>۳۵</sup>

در اندیشه سنت‌گرایان، حکمت خالده (جاودان خرد)<sup>۳۶</sup> و دین

35. Whitall Perry, in *The Unanimous Tradition: Essays On The Essential Unity Of All Religions*, ed. Ranjit Fernando, The Sri Lanka Institute of Traditional Studies Press, 1999.

بنقل از: محمد لگنهاوزن، "چرا سنت‌گرا نیستیم؟"، ترجمه منصور نصیری، خرد جاویدان: مجموعه مقالات همایش نقد تجدید از دیدگاه سنت‌گرایان معاصر، به اهتمام شهرام یوسفی فر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲. متن انگلیسی مقاله فوق در این آدرس موجود است:

Hajj Muhammad Legenhausen, "Why I Am Not A Traditionalist", 2002:

<http://www.religioscope.com/info/doc/esotrad/legenhausen.htm>

36. Philosophia Perennis (Perennial Philosophy)



خالده<sup>۳۷</sup> مفاهیم بنیادین است. به این نگرش، که به جاودانگی حکمت و جوهر دینی ازلی و ابدی قائل است، پرنیالیسم<sup>۳۸</sup> می‌گویند. در زبان فارسی معادل‌های چون "پایدارگرایی" و "پایاگرایی" و "خالده‌گرایی" را برای پرنیالیسم به کار برده‌اند. پرنیالیسم گذشته‌گرایی نیست؛ آینده‌گرایی نیز هست. "پرنیال" حکمتی است که در زمان و مکان جاری و ساری است و از آغاز تا پایان امتداد دارد. خندق‌آبادی، دبیر مجموعه "حکمت جاویدان"، پرنیالیسم را این‌گونه توضیح داده است:

«این جریان که در آمریکا بیش‌تر به سنت‌گرایی و در فرانسه به حکمت جاویدان معروف است، شامل افرادی می‌شود که معتقدند "ما سخنانی حکمی داریم که از آغاز تاریخ بشریت بوده و می‌توان آن‌ها را دینی به معنای وحیانی کلمه در نظر گرفت که پس از این نیز وجود خواهند داشت." این افراد موضوعات دیگر را نسبت به نزدیک یا دور بودن به این اندیشه می‌سنجند. یعنی از نظر آن‌ها ما چیزی از خودمان نداریم و اصلاً نمی‌توانیم داشته باشیم. این که ما چیز جدیدی بگوییم، مبنای مدرن دارد و یک آدم سنتی هرگز چنین چیزی نمی‌گوید. یک سنت‌گرا همیشه به چیزهایی غیر بشری قائل است که به صورت‌های مختلفی ظهور کرده‌اند. سنت‌گرایان کاملاً با ابداع مخالف‌اند. در عالم سنت‌گرایی همیشه روابط استاد- شاگردی وجود

---

37. Religio Perennis (Perennial Religion)

38. Perennialism

داشته. آنها به ابداع قائل نیستند بلکه از کشف سخن می‌گویند. این جریان در قرن نوزدهم با گنون شروع شد. گنون بیش‌تر در زمینه‌های فلسفی و در درگیری با جریانات مختلف معنویت‌گرا در فرانسه مثل جریانات تئوسوفی یا فراماسونری و... مباحث خود را مطرح کرد. پس از گنون، کوماراسوامی در زمینه هنر سنت‌گرایان تحقیق و سپس شووان در زمینه دین‌شناسی کار کرد. بعد از آنها هم بورکهارت، لینگز، سید حسین نصر و... در این حوزه فعالیت کرده‌اند. از دیگر ایرانیانی که در این زمینه فعال‌اند می‌توان دکتر محمود بینا مطلق، دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر هادی شریفی و دکتر بابک عالیخانی را نام برد.»

خندق‌آبادی در پاسخ به این پرسش که چرا این افراد از واژه سنت استفاده می‌کنند نه دین، گفت:

«چون مباحث آنها هم شامل دین می‌شود و مهم‌ترین ادیان دنیا را در بر می‌گیرد مانند دین اسلام، مسیحیت، بودا، هندو... و هم شامل سنت‌های افلاطونی و هرمسی است. آنها به حقایق قائل‌اند که منشأ غیر بشری دارند و در ادوار مختلف تاریخ بشر ظهور و بروز متفاوتی داشته‌اند و گاه کم‌رنگ‌تر و گاه پررنگ‌تر بوده‌اند. آنها به نوعی تکثرگرایی دینی خاصی قائل‌اند و برای توجیه سخنان خود مثل صوفیه از باطن ادیان سخن می‌گویند، یعنی از مبادی و مبانی مشترکی که در باطن ادیان وجود دارد، هرچند در شریعت و ظاهر با هم اختلاف دارند. بنابراین سنت‌گرایان نظریه تکثرگرایی خاصی دارند که همه ادیان مهم را معتبر می‌داند.»

مهم‌ترین نظریه سنت‌گرایان وحدت متعالی ادیان است که در کتاب شووان آمده است. مارتین لینگز مثال معروفی دارد، او می‌گوید افراد در ادیان مختلف مثل آدم‌هایی‌اند که پای کوه ایستاده‌اند و هرچه بالاتر می‌روند به هم نزدیک‌تر می‌شوند تا در نوک کوه به هم می‌رسند. در واقع نقطه پائین کوه حکم شریعت و بالای کوه حکم باطن ادیان را دارد و مسیری هم که طی می‌شود طریقت آن است. افراد باید در یک مسیر و سنت مشخصی قرار داشته باشند و نمی‌توان گفت من کمی از اسلام و کمی از مسیحیت را انتخاب می‌کنم. باید در یک مسیر باشند و بیش‌تر در آن عمیق شوند تا به نقطه مشترک برسند. در نتیجه سنت‌گرایان هیچ اصراری به تغییر دین ندارند. سنت‌گرایان در ادیان عمیق می‌شوند نه این‌که از ادیان فرا بروند. این فرارفتن بیش‌تر با جریان‌های معنویت‌گرای مدرن هم‌خوان است و سنت‌گرایان با چنین چیزهایی به‌طور شدید مخالف‌اند. یک سنت‌گرای مسلمان همیشه مسلمان باقی می‌ماند و به شریعت قائل است اما عمیق‌تر می‌شود و هرگز مثلاً یک مسیحی را نفی نمی‌کند. این یکی از ویژگی‌های این جریان است که سنت‌های اصیل دیگر را انکار نمی‌کنند...

سنت‌گرایان به شریعت ادیان به عنوان یک ابزار نگاه می‌کنند. سنت‌گرایان هرگز در اصول اجتهاد جدی نمی‌کنند، در حالی که بعضی از جریان‌های روشنفکر یا نوگرا این کار را می‌کنند و سنت‌گرایان بطور کامل با این‌ها مخالف‌اند. سنت‌گرایان بعضی از تفاسیر رایج مثلاً تثلیث را نمی‌پذیرند و تفسیری را از آن ارائه می‌کنند که با آموزه‌های

باطنی‌شان هماهنگ باشد. یعنی سنت‌گرایان تفسیرهای خودشان را بر مبانی سنتی بنا می‌کنند و با مبانی مدرن مخالف‌اند و از ورود به بازی مدرن اجتناب می‌کنند... آن‌ها قائل به سنت جاویدان، وحدت متعالی ادیان و بعد باطنی‌اند. مبنای سنت‌گرایان به مبنای عرفان بسیار نزدیک است. بسیاری از سخنان آن‌ها با توجه به شرایط روز کاملاً عارفانه است. البته، چند موضوع وجود دارد که آن‌ها را از عرفا جدا می‌کند؛ یکی از آن‌ها توجه به ادیان دیگر است. مثلاً مباحث اسلامی را با اصطلاحات هندی بیان می‌کنند چون کاملاً آن را معتبر می‌دانند. البته به تفاوت دو فضا توجه دارند اما نقاط اشتراک را هم در نظر می‌گیرند...»<sup>۳۹</sup>

چنان‌که خواهیم دید، در اندیشه شوان و پیروانش خالده‌گرایی گنونی، که در نهایت در اسلام تجلی می‌یافت، به یونیورسالیسم<sup>۴۰</sup> فرا-اسلامی بدل می‌شود. منظور از یونیورسالیسم (جامع‌گرایی) تلاش برای ایجاد عقاید و مناسکی است که جامع همه ادیان باشد. می‌گویند شوان از همان آغاز اسلام را تنها ابزاری برای نیل به غایت، یعنی "حکمت خالده" (خرد جاودان) یا "دین خالده"، می‌دانست. او در همان اوائل کارش نوشت که "دین خالده" را فراتر از «قوانین مقدس» ادیان مرسوم می‌داند و خود را «در قالب‌هایی» که برایش «اعتبار ندارند محصور نمی‌کند».

۳۹. وبگاه انتشارات حکمت، "مجموعه‌ای برای آشنایی با سنت‌گرایان"، شنبه، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۸.

<http://hekmat-ins.com/news.aspx?newsid=997>

40. Universalism

یونیورسالیسم شوان، بویژه در سال‌های پایانی عمرش، پس از مهاجرت به آمریکا، به پیدایش عقاید و مناسکی انجامید که در زبان انگلیسی با واژه Cult بیان می‌شود. این مفهوم با Sect متفاوت است. "سکت" به گروهی کوچک اطلاق می‌شود که به دین معین تعلق دارند ولی عقاید یا مناسک خاصی دارند که آن‌ها را از قاطبه پیروان آن دین متمایز می‌کند. ولی "کالت" گروه کوچکی است که، معمولاً با تعصب، از عقاید دینی خاص خود پیروی می‌کنند که جزو ادیان رایج نیست.<sup>۴۱</sup>

بدینسان، مریمیه شوان، که رسماً مدعی بوده و هست که تنها یک طریقت صوفی است، به "فرقه" و سرانجام به آئینی جدید بدل شد که در کلنی شوانی‌ها در بلومینگتن آمریکا خود را "پرایماردیالیست" (نخستین‌گرا) می‌خوانند.

اعتقادات "جامع" و "فرا-اسلامی" شوان را در این نوشته مایکل فیتزجرالد، از گردانندگان کلنی بلومینگتن، به روشنی می‌توان دید. او در زندگی‌نامه شوان می‌نویسد:

«اجرای برخی نسخه‌های دینی باید باید با تمامیت تمدن سنتی منطبق باشد. لذا، اصرار بر اجرای برخی نسخه‌های ظاهری، به دلیل اوضاع نامعمول جهان مدرن، این خطر را در بردارد که نیت اصلی دین را مخدوش کند و این نسخه‌ها به جای این که به تقویت حیات معنوی درونی بینجامد به مانعی در راه آن بدل شود.»<sup>۴۲</sup>

41. *Oxford Advanced Learner's Dictionary*, 8th edition, 2010.

42. Sedgwick, *ibid*, p. 125.

## زمانه گنون

گنون انسانی پردغدغه، صادق و جستجوگر بود که در فضای بحران سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهان غرب در اوائل سده بیستم میلادی، سال‌های پرتنش جنگ جهانی اول و پس از آن، راه معنویت را برای نجات بشریت جستجو می‌کرد. در سال‌های فوق، به دلیل بحران گسترده و عمیق و کم‌سابقه فوق، جنبش‌های کمونیستی و سوسیالیستی اوج گرفته و در روسیه به انقلاب ۱۹۱۷، فروپاشی نظام تزاری و تأسیس حکومت بلشویکی، انجامیده بود.

جنگ اول جهانی ده میلیون کشته و بیست میلیون معلول جنگی برجای گذارد و ورشکستگی صنایع و کشاورزی و تنگدستی بیش‌تر مردم تهیدست اروپا را در پی داشت. این عوامل رشد حرکت‌های انقلابی را پدید آورد و در محافل حاکمه غرب وحشت جدی از خطر سلطه بلشویسم ایجاد کرد. در سال ۱۹۱۸ در کشور مقتدری چون آلمان شورش‌های وسیعی رخ داد که به انقراض نظام سلطنتی و استقرار جمهوری انجامید. ناآرامی در آلمان تا ۱۹۲۳ ادامه داشت و چند شورش خونین و گسترده را سبب شد. در سال ۱۹۱۹ در مجارستان سوسیالیست‌ها به قدرت رسیدند و تحت تأثیر بلشویک‌های روسیه تأسیس "جمهوری شوروی" را اعلام کردند. این جمهوری پس از ۱۳۳ روز مقاومت به دست نیروهای نظامی

←

Michael Fitzgerald, "Le role de Frithjof Schuon dans la preservation de l'esprit de l'indien peau-rouge" in *Frithjof Schuon, 1907-1998: Etudes et temoignages*, ed. Bernard Chevilliat, Avon: Connaissance des Religions, 1999.

قدرت‌های غربی سرکوب شد. در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ حرکت‌های کارگری و انقلابی در فرانسه و ایتالیا نیز در اوج بود. در بریتانیا، بزرگ‌ترین قدرت دنیای آن روز، وضع بهتر نبود: در سه سال نخست پس از پایان جنگ جهانی (۱۹۱۹-۱۹۲۱) به ترتیب ۲/۵۹۱/۰۰۰ ، ۱/۹۳۲/۰۰۰ و ۱/۸۰۰/۰۰۰ کارگر انگلیسی در اعتصاب بودند. حزب نوپدید کارگر، که در آن زمان در جناح چپ سیاست بریتانیا قرار داشت و از حمایت کارگران برخوردار بود، روز به روز اقتدار بیش‌تر می‌یافت و حتی کار به جایی رسید که در ۲ فوریه ۱۹۲۰ دولت لوید جرج کنفرانسی با شرکت وزرای کابینه برای بررسی امکانات نظامی موجود در بریتانیا به منظور سرکوب انقلاب داخلی تشکیل داد. سرانجام به علت فشار کارگران و طبقات متوسط و پائین مردم بریتانیا در ۲۳ ژانویه سال ۱۹۲۴ دولت رمزی مکدونالد، با گرایش‌های سوسیالیستی، به قدرت رسید و قریب به ۹ ماه در قدرت ماند. این نخستین بار در تاریخ بریتانیا بود که دولتی سوسیالیستی رأی اکثریت مردم را به دست می‌آورد. حتی ایالات متحده آمریکا، که فاتح اصلی جنگ بود و در این دوران کشورهای اروپایی را با ۷/۲۰۰ میلیارد دلار بدهی به وام‌دار خود بدل کرده بود، از بحران در امان نماند و در سال ۱۹۱۹ شاهد بزرگ‌ترین اعتصاب کارگری تاریخ خود تا آن زمان بود که بیش از چهار میلیون نفر را در بر گرفت.

در این فضا، اندیشمندانی چون **اسوالد اشپنگلر**<sup>۴۳</sup> آلمانی و **آرنولد توین‌بی**<sup>۴۴</sup> انگلیسی و **رنه گنون** فرانسوی و برخی متفکران دیگر

---

43. Oswald Spengler (1880-1936)

44. Arnold Toynbee (1889-1975)

غربی از "انحطاط غرب" و فروپاشی "تمدن غربی" سخن می‌گفتند. کتاب دو جلدی و تأثیرگذار *انحطاط غرب* اشپنگلر در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۲۲ منتشر شد. اشپنگلر بعداً، در سال ۱۹۳۱، کتاب *انسان و تکنیک* را منتشر کرد که در آن درباره مخاطرات تکنولوژی و صنعتی کردن برای فرهنگ بشری سخن گفته بود. رویکرد هم‌دلانه اندیشمندان غربی به "شرق" و به تمدن اسلامی در آن سال‌ها نیز به گون منحصراً نبود. برای مثال، آرنولد توین‌بی، مورخ نامدار انگلیسی، در سپتامبر ۱۹۲۱ طرح تدوین کتاب *گران‌سنگ خود را درباره تاریخ تمدن پی ریخت و چهل سال پسین زندگی‌اش مصروف تدوین و نشر این کتاب*، در ۱۲ جلد و با نام *بررسی تاریخ*، شد. رویکرد توین‌بی به شرق و به اسلام هم‌دلانه بود. معهداً، این گون بود که به دریافتی "اسلامی" از اسلام رسید و زندگی خود را وقف این اعتقاد کرد.

### گنون و تئوسوفیسم

راهی که گنون پیمود دشوار و پرفراز و نشیب بود. او که به دنبال دریافتی معنوی از هستی بود، در ۲۰ سالگی، در سال ۱۹۰۶، به *تئوسوفیسم پیوست*؛ جریانی که در فضای آن زمان غرب رنگ و بوی عرفان شرقی می‌داد و به این دلیل برای جوانان سرخورده از مصائب زمانه و جویای معنویت جاذبه داشت.

واژه تئوسوفیسم را در فارسی گاه با معادل‌هایی کلی چون "حکمت الهی" و "عرفان" عرضه می‌کنند که موجب خطاهای جدی می‌شود. تئوسوفیسم "عرفان" نیست هر چند مدعی نوع خاصی از "عرفان" است.

تئوسوفیسم نام یک جریان فکری و سازمانی است با پیوندها و



مناسک ماسونی که کلنل هنری الکات<sup>۴۵</sup> و هلنا بلاواتسکی<sup>۴۶</sup> در سال ۱۸۷۵، با تأسیس "انجمن جهانی تئوسوفی"، در نیویورک بنیان نهادند. در سال ۱۸۷۹ مرکز انجمن به بمبئی انتقال یافت و پس از خرید املاک وسیعی در آدیار، در حومه شهر مدرس هند، مرکز انجمن را بطور دائم به این محل منتقل کردند.<sup>۴۷</sup> منطقه فوق امروزه یکی از محلات مدرس است و "بزانت نگر"<sup>۴۸</sup> نامیده می‌شود. پس از الکات و بلاواتسکی، زنی بنام **آنی بزانت**<sup>۴۹</sup> رهبری تئوسوفیسم را به دست گرفت. کلنل الکات آمریکایی بود و بعنوان نماینده ویژه راترفورد هایس،<sup>۵۰</sup> نوزدهمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، در هند فعالیت می‌کرد. مادام بلاواتسکی مهاجر از روسیه بود و معروف به توانایی در علوم خفیه. آنی بزانت انگلیسی و از خاندان وود بود که از دیرباز در تکاپوهای استعماری فعال بودند.

تئوسوفیسم تأثیرات بزرگ فکری بر جای نهاد که هنوز پابرجاست. ظهور **آریایی‌گرایی** در اروپای غربی و سپس **نازیسم** از پیامدهای تئوسوفیسم بود به دلیل جایگاهی که تئوسوفیست‌ها برای "نژاد آریایی" در "تمدن‌سازی" قائل شدند و این ایده را به شکل گسترده

45. Henry Steel Olcott (1832-1907)

46. Helena P. Blavatsky (1831-1891)

۴۷. مادام بلاواتسکی می‌گوید: «در سال ۱۸۷۹ مرکز انجمن تئوسوفی از نیویورک به بمبئی در هند انتقال یافت و سپس برای همیشه به مدرس.»

H. P. Blavatsky, *The Key to Theosophy*, [1889,] London: The Theosophy Company, 1948, p. 272.

48. Besant Nagar

49. Annie Besant (1847-1933)

50. Rutherford Birchard Hayes (1822-1893)

تبلیغ کردند.<sup>۵۱</sup> سهم تئوسوفیسم در پیدایش نازیسم تا بدانجاست که نشان "صلیب شکسته"، که در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، البته در ترکیب با نماد "ستاره داوود"، بعنوان آرم انجمن جهانی تئوسوفی به کار می‌رفت، عیناً به آرم حزب نازی بدل شد.<sup>۵۲</sup>

### ماکس مولر و انجمن تئوسوفی

پیوندهای انجمن تئوسوفی با کانون‌های قدرتمند زرسالار غرب را از همان آغاز می‌توان ردیابی کرد. این فرقه بدون پشتوانه عظیم مالی و سیاسی نمی‌توانست به جایگاهی چنین تأثیرگذار دست یابد.

**فریدریش ماکس مولر**<sup>۵۳</sup> بعنوان برجسته‌ترین شخصیت آکادمیک حامی تئوسوفیسم شناخته می‌شد و، بنوشته آرتور لیلی، مشاور و راهنمای فکری کلنل الکات بود.<sup>۵۴</sup> اگر، آن‌گونه که الکات و بلاواتسکی و بزانت مدعی هستند، و تئوسوفیست‌ها باور دارند، که

---

۵۱. برای آشنایی با آریایی‌گرایی در اندیشه تئوسوفیسم و نظرات خانم بزانت بنگرید به: عبدالله شهبازی، "اسطوره‌ها و بنیان‌های اندیشه سیاسی یهود"، پژوهش صهیونیت، کتاب دوم، تهران: مرکز مطالعات فلسطین، ۱۳۸۱، صص ۴۳۳-۴۹۶. گفتگوی فوق در این آدرس در دسترس است:

<http://www.shahbazi.org/Articles/Myths.pdf>

۵۲. برای آشنایی با پیوند آریایی‌گرایی و فرقه‌های رازآمیز آریایی‌گرا با نازیسم بنگرید به: عبدالله شهبازی، "رازهای پنهان صعود نازیسم" در این آدرس:

<http://www.shahbazi.org/Articles/Nazism.pdf>

53. Friedrich Max Muller (1823-1900)

54. Arthur Lillie, *Madame Blavatsky and Her Theosophy*, London: Swan Sonnenschein & Co., 1895, p. v.

تعالیم و دستورات خود را از "استاد غیبی" می‌گرفتند، "استاد" بلاواتسکی باید ماکس مولر باشد؛ و تنها "استادی" چون ماکس مولر است که می‌تواند کتابی حجیم و سنگین چون *آموزه سرّی*<sup>۵۵</sup> را به بلاواتسکی دیکته کند. ماکس مولر بعدها، در سال ۱۸۹۳، هم‌زمان با برگزاری اولین "کنگره جهانی ادیان" در شیکاگو، کتاب خود را در تبلیغ تئوسوفیسم، با عنوان *تئوسوفی یا دین روانشناختی*،<sup>۵۶</sup> منتشر کرد. فریدریش ماکس مولر آلمانی است. او در سال ۱۸۴۶ به استخدام کمپانی هند شرقی بریتانیا درآمد و به تحقیق در متون دینی سانسکریت و دین‌شناسی تطبیقی مشغول شد. از ۱۸۴۸ تا پایان عمر ساکن آکسفورد بود. او در جایگاه خود مرجعیت تام یافت و بسیاری از محققان نامدار بعدی در نزد او با فرهنگ و اساطیر و ادیان شرقی آشنا شدند. ماکس مولر عضو شورای مشاوران خصوصی ملکه ویکتوریا بود.<sup>۵۷</sup> حیوانجی مودی، فراماسون نامدار پارسی هند، ماکس مولر را برجسته‌ترین محقق سده نوزدهم در

---

۵۵. *آموزه سرّی* مهم‌ترین اثر تئوسوفیستی است. این کتاب در سال ۱۸۸۸ در دو جلد قطور در لندن منتشر شد و از آن پس بارها تجدید چاپ شده است. در سال ۱۸۹۷، پس از مرگ بلاواتسکی، آنی بزانت سه جلد دیگر بنام *آموزه سرّی بلاواتسکی* منتشر کرد. هم‌اکنون دوره کتاب فوق در شش جلد است که جلد ششم به اعلام و واژگان اختصاص دارد. نام کامل کتاب این است:

*The Secret Doctrine: the Synthesis of Science, Religion and Philosophy.*

56. F. Max Muller, *Theosophy or Psychological Religion*, London: Longmans, Green and Co., 1893.

57. C. E. Buckland, *Dictionary of Indian Biography*, London: Swan Sonnenschein & Co., 1906, p. 306.

زمینه ادیان، ادبیات، اسطوره‌ها و فولکلور باستانی شرق می‌داند.<sup>۵۸</sup> ماکس مولر بنیان‌گذار آریایی‌گرایی است زیرا نخستین کسی است که اقوام سلت، ژرمن، اسلاو، یونانی، ایتالیایی، ایرانی و هندی را در یک گروه‌بندی نژادی جای داد و آن‌ها را از اقوام "تورانی"، که در سده نوزدهم به اقوام ترک اطلاق می‌شد، و "سامی" متمایز کرد و "آریایی" نامید. واژه "آریا" برگرفته از متون سانسکریت است به معنی "نجیب" و "اصیل". باید بیفزاییم که در همین دوران آرمینیوس وامبری، شرق‌شناس نامدار یهودی ساکن مجارستان، که بگفته خود جاسوس دیزرائیلی، صدراعظم یهودی تبار بریتانیا، بود، با اخذ واژه "توران" از شاهنامه فردوسی، در کار پرداخت "پان‌تورانیسم" (پان‌ترکیسم) بود.<sup>۵۹</sup>

### سیمای مرموز مادام بلاواتسکی

هلنا بلاواتسکی دختر یک نظامی آلمانی ساکن روسیه بود. پدرش، کلنل پیتر هاهن،<sup>۶۰</sup> ظاهراً از یک خاندان اشرافی قدیمی آلمان در منطقه مکلنبرگ<sup>۶۱</sup> بود. کلنل هاهن آلمانی با دختری روس از خانواده فادایف ازدواج کرد که مادرش از از جانب مادر به خاندان

58. Jivanji Jamshedji Modi, *Masonic Papers*, Bombay: 1913, p. 2.

۵۹. برای آشنایی با پیشینه آریایی‌گرایی و تأثیرات آن بر ایران‌شناسی و تاریخ‌نگاری ایران بنگرید به گفتگوی عبدالله شهبازی با روزنامه/انتخاب (۱۷-۲۱ فروردین ۱۳۷۹) با عنوان "ایران‌شناسی، آریایی‌گرایی و تاریخ‌نگاری" در این آدرس:

[www.shahbazi.org/pages/Aryan\\_Myth\\_Iranian\\_Studies1.htm](http://www.shahbazi.org/pages/Aryan_Myth_Iranian_Studies1.htm)

60. Colonel Peter Hahn

61. Mecklenburg

نامدار اشرافی دالگورکی تعلق داشت. از این پس از نقش پدر در زندگی هلنا اطلاع نداریم زیرا مادر هلنا با پدرش، آندری فادایف،<sup>۶۲</sup> زندگی می‌کرد که در قفقاز مناصبی داشت.

فادایف و دختر و نوه‌اش (هلنا) در سال ۱۸۴۷ به تفلیس مهاجرت کردند و فادایف به کار در دستگاه نایب‌السلطنه قفقاز پرداخت. اندکی بعد، در ۷ ژوئن ۱۸۴۹ هلنای هفده ساله به همسری ژنرال نیکیفور بلاواتسکی<sup>۶۳</sup> شصت ساله، نایب‌الحکومه ایروان، درآمد. هلنا سه ماه بعد از خانه شوهر گریخت.

از این زمان، تا سال ۱۸۷۳، یعنی به مدت ۲۴ سال، درباره زندگی مادام بلاواتسکی اطلاع دقیق در دست نیست. گفته می‌شود که وی به قسطنطنیه (استانبول) رفت و به‌همراه یک کنس روس به سیروسیاحت در مصر و یونان و اروپای شرقی پرداخت. تئوسوفیست‌ها ادعا می‌کنند که بلاواتسکی در تبت در نزد "استادان غیبی" آموزش دید و با "اسرار" آن‌ها آشنا شد. درباره سفر بلاواتسکی به تبت افسانه‌هایی نقل می‌شود تا از او چهره‌ای خارق‌العاده تصویر شود. آرتور لیلی در بررسی دقیق خود نشان می‌دهد که این ادعاها صحت ندارد و سفر به تبت رخ نداده زیرا منابع پراکنده از حضور بلاواتسکی در اروپای شرقی، یونان، مصر، پاریس و لندن در این سال‌ها خبر داده‌اند.<sup>۶۴</sup>

دامنه این افسانه‌پردازی‌ها تا بدانجاست که مجله تئوسوفیست در شماره اوت ۱۸۹۳ ادعا کرد بلاواتسکی در سال ۱۸۶۷ در جنگ‌های

---

62. Andrei Mikhailovich Fadeyev

63. Nikifor Vladimirovich Blavatsky

64. Lillie, *ibid*, pp. 1-14.

داخلی ایتالیا، در قشون مازینی و گاریبالدی، کشته شده و یکی از "استادان غیبی" برای اشاعه حقیقت در جهان وارد کالبد او شده است.<sup>۶۵</sup> ارتباط مادام بلاواتسکی با سازمان مخفی توطئه‌گران ایتالیا، به رهبری مازینی،<sup>۶۶</sup> بعید نیست زیرا در میان نزدیکان و حامیان بلاواتسکی در زمان استقرار در نیویورک فردی ایتالیایی را می‌شناسیم بنام "مسیوب." که عضو فرقه کاربوناری و قبلاً منشی مازینی بوده است.<sup>۶۷</sup>

در سال ۱۸۷۱ مادام بلاواتسکی را در قاهره می‌یابیم که کارگردانی یک انجمن "احضار روح" را به دست دارد. توصیفی که از "انجمن" فوق ارائه شده نشان می‌دهد که وی به تنهایی کار نمی‌کرده و از دفتر و دستک و دستیارانی برخوردار بوده و پشتوانه مالی کافی داشته است.<sup>۶۸</sup>

در سال ۱۸۷۳ مادام بلاواتسکی در پاریس است. او با کشتی عازم نیویورک می‌شود و با کلنل هنری الکات دیدار می‌کند و اندکی بعد، در ۱۸۷۵، انجمن تتوسوفی را در نیویورک تأسیس می‌کنند. گفتیم که در سال ۱۸۷۹ مرکز فرقه به بمبئی و سپس به مدرس هند انتقال یافت. در پایان عمر بلاواتسکی، انجمن تتوسوفی حدود یکصد هزار عضو داشت.

بلاواتسکی مدعی بود که با "استادان غیبی" ارتباط دارد، به

65. *ibid*, p. 51.

۶۶ برای آشنایی با مازینی بنگرید به: عبدالله شهبازی، "الیگارش‌ی لندن و بنیان‌گذاری تروریسم جدید: مازینی، انقلابی یا توطئه‌گر؟" در این آدرس:

[www.shahbazi.org/pages/mazzini.htm](http://www.shahbazi.org/pages/mazzini.htm)

67. Lillie, *ibid*, p. 44-45.

68. *ibid*, pp. 19-20.

دستور و با هدایت آن‌ها انجمن تئوسوفی را تشکیل داده و آموزه‌ها و کتاب‌ها و کردارش الهام شده از سوی این "استادان غیبی" است.<sup>۶۹</sup> در صفحات بعد از زیان کاظم‌زاده ایرانشهر، تئوسوفیست بهائی، با "استادان غیبی" آشنا خواهیم شد. این استادان "مهاتما" نامیده می‌شدند. مهاتما واژه سانسکریت به معنی "روح بزرگ" است. "استادان غیبی" در طول زندگی بلاواتسکی همواره حافظ و آموزگار او بوده‌اند ولی در میان آنان یک استاد بنام موریاطور اخص متولی بلاواتسکی بوده است. "استاد غیبی" دیگر، که پس از موریاطور بیش‌ترین نقش را در فرقه تئوسوفی داشت، کوت هومی نامیده می‌شد. بلاواتسکی مدعی بود که اولین بار در سال ۱۸۵۱ در لندن موریاطور در کالبد مادی با او دیدار کرد و از آن پس مرتب موریاطور و کوت هومی را می‌بیند یا دستورات آن‌ها را به صورت نامه دریافت می‌کند. برخی نزدیکان بلاواتسکی مدعی بودند این دو موجود بر آن‌ها نیز ظاهر شده‌اند. وجود این دو "استاد غیبی" چنان برای تئوسوفیست‌ها بدیهی بود که، بنوشته آرتور لیلی، یک نقاش آلمانی تئوسوفیست چهره‌شان را ترسیم کرد.<sup>۷۰</sup> البته، بلاواتسکی مدعی ارتباط با "استادان غیبی" دیگر نیز بود؛ مانند ایلاریون (استاد یونانی) و سراپیس (استاد مصری) یا "استاد نارایان"، که بلاواتسکی مدعی بود بخش‌هایی از کتاب *ایزیس مکشوف*<sup>۷۱</sup> را او الهام کرده

69. Blavatsky, *The Key to Theosophy*, p. 283.

70. Lillie, *ibid*, p. 226.

۷۱. کتاب مهم بلاواتسکی که در سال ۱۸۷۷ در دو جلد در نیویورک و لندن منتشر شد:

H. P. Blavatsky, *Isis Unveiled: A Master-Key to the Mysteries of Ancient and Modern Science and Theology*, New York: J. W. Bouton,

است. خانم بزانت، رهبر بعدی فرقه، نیز ادعاهای بلاواتسکی را تأیید و تکرار کرد و مدعی شد که انجمن تئوسوفی را «برادران سفید» ایجاد کردند تا «جهان را از مرداب ماتریالیسم نجات دهند.» بنوشته بزانت، هلنا بلاواتسکی «پیامبر برادری سفید بود» و «برخی از ما و خود من از اعضای آن هستیم.»<sup>۷۲</sup>

به دلیل پیشینه و عملکرد بغایت مرموز بلاواتسکی، برخی از کارگزاران انگلیسی حکومت هند بریتانیا و نیز برخی از تبعیدیان روس در لندن به ارتباط او با یک سازمان جاسوسی معتقد بودند و گمان می‌بردند که وی مأمور اطلاعاتی حکومت تزاری است.<sup>۷۳</sup> این ظن از آغاز ورود الکات و بلاواتسکی به هند وجود داشت. بنوشته وادیا، در آغاز ورود، الکات و بلاواتسکی بعنوان جاسوس روسیه مورد سوءظن پلیس مخفی بمبئی و تحت مراقبت قرار گرفتند ولی این مسئله پس از «دیدار دوستانه» کلنل الکات با مسئولین دپارتمان خارجی حکومت بمبئی منتفی شد.<sup>۷۴</sup> بعدها، ریچارد هاجسن نیز، که در گزارش جنجالی خود برای "انجمن تحقیقات روان"<sup>۷۵</sup> لندن، بلاواتسکی را به شیادی متهم کرد، مدعی بود انجمن تئوسوفی دسیسه حکومت تزاری و بلاواتسکی جاسوس روسیه است.<sup>۷۶</sup>

←

London: Bernard Ouaritch, 1877.

72. Annie Besant, *Theosophy*, London: T. C. & E. C. Jack, n.d., p. 91.

73. Lillie, *ibid*, p. 227.

74. K. J. B. Wadia, *Fifty Years of Theosophy in Bombay, 1880-1930*, Adyar: Theosophical Publishing House, 1931, p. 7.

75. Society for Psychical Research (SPR)

76. Richard Hodgson, "The Theosophical Society: Russian Intrigue or

←



سالوویف، رمان‌نویس روس که مدتی در پاریس با بلاواتسکی ارتباط داشت، در خاطراتش درباره بلاواتسکی، با عنوان *کاهنه مدرن /یزیس*، اتهام جاسوسی را رد می‌کند<sup>۷۷</sup> ولی مدعی است که بلاواتسکی شیاد بود و در نزد او به جعل نامه‌های منسوب به "استادان غیبی" اعتراف کرده است.<sup>۷۸</sup>

کلنل الکات و مادام بلاواتسکی در دوران اقامت در هند از حمایت مالی و سیاسی زرسالاران یهودی و پارسی هند برخوردار بودند. برای مثال، بلاواتسکی در نامه‌ای از حضور خود به عنوان میهمان در خانه سر یعقوب الیاس ساسون، یهودی بغدادی که از ثروتمندان بزرگ زمان خود بود و امپراتوری مالی-تجاری پهناوری را اداره می‌کرد، خبر می‌دهد و کمک مالی او به انجمن تئوسوفی.<sup>۷۹</sup>

الکات و بلاواتسکی از نیویورک به‌مراه یک پارسی بنام کاووسجی مهروانجی شروف [صراف] از طریق لندن راهی بمبئی شد. شروف بعداً رئیس لژ بمبئی شد. آنان ۱۶ فوریه ۱۸۷۹ به بمبئی رسیدند. در فردای ورودشان میهمانی بزرگ و مجللی به افتخارشان برگزار شد که در آن ۳۰۰ نفر حضور داشتند؛ همه از بزرگان بمبئی که در آن

←

Religious Evolution?", *The Age* (Melbourne, Australia), September 12, 1885.

77. Vsevolod Sergyeevich Solovyoff, *A Modern Priestess of Isis*, abridged and translated on behalf of the Society for Psychical Research from the Russian by Walter Leaf, London: Longmans, Green, and Co., 1895, pp. 114-117.

78. *ibid*, pp. 149-159.

79. Lillie, *ibid*, p. 86.

زمان دومین شهر امپراتوری بریتانیا، پس از لندن، بشمار می‌رفت. دو ماسون بلندپایه هند، خورشیدجی کاما و مانکجی خورشیدجی، در زمرة میزبانان بلاواتسکی و الکات بودند. آنان قریب به چهار سال در بمبئی می‌مانند. در ژانویه ۱۸۸۰، با حضور الکات و بزرگان پارسی و یهودی شهر، لژ بلاواتسکی تأسیس می‌شود که تا امروز بی‌وقفه به کار خود ادامه می‌دهد و قدیمی‌ترین لژ تتوسوفیستی بشمار می‌رود. در میان بنیان‌گذاران لژ بلاواتسکی چهار پارسی حضور دارند: کاووسجی مهروانجی شروف، فرامرز رستمجی جوشی، سهرابجی ایدلجی واردن، رستمجی کاووسجی زابلی. مرکز اولیه و موقت لژ در خانه سهرابجی پادشاه است. بلاواتسکی و الکات در دسامبر ۱۸۸۲، پس از آماده شدن مرکز انجمن تتوسوفی در آدیار، راهی مدرس می‌شوند.<sup>۸۰</sup>

آنچه به اجمال گفته شد به روشنی نشان می‌دهد که حرکت کلنل الکات و مادام بلاواتسکی به هند کاملاً سازمان‌یافته بود و تنها با اتکاء بر ثروت عظیم زرسالاران پارسی و یهودی هند و شرکای آنان در نیویورک و لندن و پاریس و سایر نقاط جهان بود که انجمن تتوسوفی توانست در اوائل سده بیستم میلادی به جایگاهی چنین تأثیرگذار دست یابد.

نقش پارسیان هند در رشد انجمن تتوسوفی تا بدانجاست که می‌توان گفت بدون حضور پارسیان فرقه فوق نمی‌توانست رشدی قابل توجه داشته باشد. در نیمه دوم سده نوزدهم و اوائل سده بیستم میلادی، مانکجی هاتریا و سپس اردشیر ریپورتر، نمایندگان پارسی پانچایت (انجمن بزرگان پارسی هند) و مسئولین شبکه‌های

80. Wadia, *Fifty Years of Theosophy in Bombay*, pp. 1-9.

اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، نقش مهمی در تقویت و اشاعه بهائی‌گری ایفا نمودند تا بدان حد که گروه کثیری از زرتشتیان ایران را به پیوستن به فرقه بهائی ترغیب کردند و نارضایتی شدید موبدان زرتشتی ایران را سبب شدند.<sup>۸۱</sup> راز پیوند عمیق فرقه تتوسوفی با بهائیت را باید در خاستگاه واحد و برخوردار از "استادان غیبی" واحد جستجو کرد.

### تئوسوفیسم و بهائیت

تئوسوفیسم در ایران از طریق "لژ بیداری ایران"، مهم‌ترین سازمان ماسونی ایران که در تحولات مشروطه و برکشیدن سلطنت پهلوی نقش بزرگ ایفا نمود، تأثیرات جدی بر جای نهاد. فرقه تئوسوفی با فرقه بهائی در ایران، و فرقه‌های مشابه در هند، بویژه برهما ساماج<sup>۸۲</sup> به رهبری خاندان تاگور، پیوند نزدیک داشت.

به دلیل این پیوند بود که در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ انجمن تتوسوفی سفر جنجالی و تبلیغاتی عباس افندی (عبدالبهاء)، رهبر فرقه بهائی، را به اروپا و آمریکا برنامه‌ریزی کرد.<sup>۸۳</sup> عبدالبهاء در این

۸۱. بنگرید به: عبدالله شهبازی، "مانکجی هاتریا و بهائی‌گری اولیه" در این آدرس: [www.shahbazi.org/blog/Archive/8825.htm](http://www.shahbazi.org/blog/Archive/8825.htm)

"سر اردشیر ریپورتر: ترویج بهائی‌گری و ستیز با موبدان" در این آدرس: [www.shahbazi.org/pages/Reporter\\_Ardeshirji3.htm](http://www.shahbazi.org/pages/Reporter_Ardeshirji3.htm)

۸۲. برای آشنایی با برهما ساماج بنگرید به: عبدالله شهبازی، "دین سازان بنگال: خاندان‌های تاگور و سن" در این آدرس:

[http://www.shahbazi.org/pages/Iqbal\\_Nariman\\_Iran7.htm](http://www.shahbazi.org/pages/Iqbal_Nariman_Iran7.htm)

۸۳. برای آشنایی با سفر سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ عبدالبهاء به اروپا و آمریکا بنگرید به: عبدالله شهبازی، "نظریه توطئه و فقر روش‌شناسی در تاریخ‌نگاری ایران"،

سفر در مجامع تتوسوفیست‌های شهرهای مختلف حضور یافت و سخنرانی‌های متعدد کرد که همگی با روح آموزه‌های تتوسوفی است. به دلیل پیوند تتوسوفیسم و بهائیت با "استادان غیبی" واحد است که در سفر عباس افندی تبلیغات وسیعی به سود او، بعنوان یکی از رهبران تتوسوفیسم، انجام گرفت؛ تا بدان‌جا که ملکه رومانی و دخترش، ژولیا، عبدالبهاء را به عنوان «رهبر تتوسوفیسم» شناختند و به این عنوان با او مکاتبه کردند.<sup>۸۴</sup>

عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران- چون سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله (پسر ظل‌السلطان)، دوست محمد خان معیرالممالک (داماد ناصرالدین شاه)، سید حسن تقی‌زاده، میرزا محمد قزوینی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و غیره- ملاقات کرد.<sup>۸۵</sup>

و نیز به دلیل پیوند با این "استادان غیبی" بود که در سفر فوق یهودی نامداری چون آرمینیوس وامبری، که از اعجوبه‌های زمان خود است، و گفتیم که بعنوان بنیان‌گذار پان‌تورانسیسم شناخته می‌شود، با عباس افندی دیدار می‌کند و علاقه خود را به بهائیتی‌گری ابراز می‌دارد. سیاه‌بازی وامبری تا آنجاست که نامه زیر را به این "پیغمبر نوظهور" می‌نویسد:

←

قسمت ششم، در این آدرس:

[www.shahbazi.org/pages/Conspiracy\\_Theory6.htm](http://www.shahbazi.org/pages/Conspiracy_Theory6.htm)

۸۴. نورالدین چهاردهی، بهائیت چگونه پدید آمد، تهران: آفرینش، ۱۳۶۹، صص ۲۰۰-۲۰۱.

۸۵. محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، صص ۱۷۲-۱۷۵.

«این عریضه بندگانی را به مستطاب همت و فضیلت اکتساب، مشهور عالم و مرغوب جهان، میرزا عبدالبهای عباس فرستادم. مکرما، مشفقا، هدایت بخشا! قربانت بگردم... واقعاً هر چقدر ممالک و مسالک اسلام گشت و گذار کرده باشم ذات فطانت مآب مثل عالی جناب هرگز تصادف نکرده‌ام و هم گویم به آسانی هم پیدا نمی‌شود...»<sup>۸۶</sup>

نکته مهم این که وامبری در نامه فوق اشاره می‌کند که «جد والد عالی جناب» عباس افندی را «از نزدیک» می‌شناخته است.<sup>۸۷</sup> به دلیل این پیوند عمیق و برخورداری دو فرقه از "استادان غیبی" واحد است که فردی بهائی بنام حسین کاظم‌زاده ایرانشهر (۱۲۶۲-۱۳۴۰ ش)، مدیر مجله متنفذ ایرانشهر، به یکی از سران تتوسوفیسم ایرانی بدل می‌شود و در زمستان ۱۳۰۵، اندکی پس از تأسیس رسمی سلطنت پهلوی (آبان ۱۳۰۴)، با انتشار مقاله مفصلی در دو شماره مجله ایرانشهر به معرفی تتوسوفیسم می‌پردازد.<sup>۸۸</sup> ایرانشهر تتوسوفیسم را بعنوان ادامه تصوف سنتی جهان اسلام معرفی می‌کند و "برادران نور" تتوسوفیست‌ها را مشابه با همان اولیایی که مثلاً در تذکره/اولیاء عطار آمده است. او می‌نویسد:

«چنان که متصوفه ما می‌گویند که تصوف از زمان حضرت آدم موجود بوده و هیچ‌وقت روی زمین از اولیاءالله خالی

۸۶. همان مأخذ، ص ۲۴۶.

۸۷. همان مأخذ، ص ۲۴۷.

۸۸. ح. ک. ایرانشهر، "تتوسوفی"، ایرانشهر، سال ۴، شماره ۱۱ (اول بهمن ۱۳۰۵)، شماره ۱۲ (اول اسفند ۱۳۰۵).

نبوده است، پیروان تئوسوفی نیز معتقدند که تئوسوفی از روز خلقت عالم وجود داشته است و در هر یک از ادوار تاریخ زمین، خداوند متعال بندگانی را از حکمت خود بهره‌مند و از فیض روح‌القدس مستفیض ساخته، اجرای احکام خود و تعلیم و تربیت نوع بشر را به دست آن‌ها سپرده است و تا امروز هم در دست آنهاست. این طبقه از موجودات را که مجریان قضا و هادیان تکامل بشر و رابطان میان عالم سفلی و علوی و مربیان و معلمان نژادها هستند "برادران مهتر" و یا "برادران سفید"، یعنی برادران نور، می‌نامند. برادران مهتر می‌نامند بدین معنی که ایشان برادران بزرگ افراد بشرنند و از مقام بشری بدان مقام فوق بشری رسیده‌اند چنان‌که هر فرد بشر نیز پس از طی مراحل بی‌شمار تکامل به مقام آن‌ها خواهد رسید. و برادران سفید یا برادران نور می‌نامند بدین معنی که مقابل برادران سیاه یعنی قوای ظلمت و شیاطین هستند... این برادران سفید ناشران نور و هادیان صراط مستقیم و مربیان مهربان و پاکدل نوع بشر هستند.<sup>۸۹</sup>

این "برادران نور" موجوداتی نمادین و خیالی نیستند بلکه کاملاً واقعی‌اند. ایرانشهر ادامه می‌دهد:

«انجمن تئوسوفی به امر و تعلیمات این "برادران سفید" در سال ۱۸۷۵ به توسط دو نفر از سالکان طریقت تئوسوفی یکی مادام بلاواتسکی که از نژاد روس بوده و دیگری کلنل

اولکوت آمريکايي در آمريکا تأسيس شده است. چون اين "برادران سفيد"، که آن‌ها را "استادان بزرگ" نيز می‌نامند، مانند خضر جز به ديده بيروان و مريدان خاص ديده نمی‌شوند و حکمت آن را بعدها خواهيم فهميد، لهذا وقتی که آن دو شخص مذکور، که سال‌ها در زير ارشاد اين استادان غيب تربيت شده بودند، مأمور به تشکيل انجمن تئوسوفی شدند، اظهارات ايشان راجع به وجود چنين استادان غيبی و خوارق و کرامات ايشان سبب تمسخر و ريشخند اغلب مردم و بخصوص علمای ماديون آمريکا و اروپا گرديد و آن دو مؤسس را هدف هزاران استهزا و تحقير و شارلاتی ساخته و اصلاً وجود چنين رجال را منکر شدند.<sup>۹۰</sup>

ايرانشهر سپس برای اين که ادعای فوق «مايه تعجب و خنده و انکار بعضی از خوانندگان ما» نشود، به اثبات وجود واقعی اين "برادران سفيد" می‌پردازد:

«اين "برادران سفيد" همان ذواتی هستند که در کتب تصوف و عرفان شرق آنان را رجال‌الله و رجال‌الغيب می‌نامند و چنان که اين رجال‌الغيب طبقات و درجاتی دارند مانند اوليا و اقطاب و غوث و امام و اوتاد و ابدال و اخيار و ابرار و نقبا و غيره، همينطور اين برادران نور هم تشکيلات و طبقاتی دارند و برای افراد هر طبقه وظيف و امتيازاتی مقرر است و مانند متصوفه اين‌ها نيز قائل‌اند که هر فرد بشر بوسيله تعاليم و تربيت مخصوص به مقامی که آن‌ها رسیده‌اند می‌تواند برسد.

۹۰. همان مأخذ، صص ۶۴۵-۶۴۶.

این‌ها از عهدهای ماقبل‌التاریخ به حفظ و حمایت و معاونت و هدایت افراد بشر کمر بسته‌اند و همه انبیا و رسل از سلسله این برادران نور شمرده می‌شوند و این‌ها در هر عهدی و در میان هر قومی ظهور می‌کنند چنان‌که ما هم قائلیم که هر عصری برای خود صاحبی و امامی و ولی و یا خضری دارد که آن را "خضر وقت" می‌نامند. هر یک از اعضای این "سلسله برادران نور" خود یک خضر وقت است و مانند خضر هر جا بخواهد حاضر می‌شود و مستعدین را هدایت و معاونت می‌کند اما هر دیده او را نمی‌بیند بلکه دیده باطن و خضربین لازم است.

همه خوارق عادات و عجایب و کرامات که ماها به اولیا و خضر نسبت می‌دهیم و کتب عرفا و متصوفه از آن مشحون است، همه در حق این برادران نور صادق می‌آید و بلکه این‌ها مصدر اعجازاتی شده و می‌شوند که به مراتب بالاتر و خارج از دایره فهم و عقل و ادراک امروزی بشر است. ولی با وجود این دامن عصمت ایشان از هر گونه آلائش بشری منزّه است و خود را جز برادر نمی‌خوانند و به هیچ وجه مکافات بشری را منتظر نیستند و بدون این که افراد بشر درک کنند این‌ها مانند فرشتگان رحمت شب و روز در کمک و یاری کردن و راهنمایی نمودن نوع انسانی هستند. تمام عرفا و حکما و مشایخ متصوفه و غیره، که مظهر کرامات و واقعات و اکتشافات بوده‌اند، همه مدیون همت و معاونت این خضرها و زندگان جاوید هستند و هر جا که اسم خضری برده شده قطعاً یکی از این برادران بوده است و این است که سالکان طریقت و پیروان راه حقیقت همیشه از خضر



عهد خود طلب همت و دیدن او را آرزو کرده و نعمت حق شمرده‌اند و در اغلب اوقات از خطرهای بزرگ به دستیاری خضر نجات یافته و یا به اشاره و رهنمایی و الهام او به کشف کردن بسیاری از حقایق علمی و حوادث غیبی موفق شده‌اند... و به یک کلمه باید گفت که این رجال الغیب و برادران نور دست‌های قدرت خدایی هستند که چرخ‌های تکامل عالم کوچک یعنی زمین ما را اداره می‌کنند.<sup>۹۱</sup>

ایرانشهر در توضیح "برادران سفید" ضمن آن‌که از مفاهیم دینی برای اثبات ایشان استفاده می‌کند و خضر و الیاس نبی را مثال می‌آورد، ولی تأکید می‌کند که ربطی به ادیان ندارند. او می‌افزاید:

«این برادران نور هم اسامی مختلف و غریب دارند که در نظر کوتاه‌بینان و بی‌خبران عجیب خواهد آمد، لیکن باید دانست که این‌ها اساساً خارج از دایره ادیان و عقول و اوهام بشرند و حالا آن‌ها را خواه خضر بنامیم و خواه نام دیگر بدهیم اهمیت ندارد. این‌ها همه وقت بوده و باز هم خواهند بود و به نام‌های مختلف ظهور کرده و قافله بشر را به سوی مقصد معین که تکامل نوع است سوق خواهند داد.»<sup>۹۲</sup>

این "برادران نور" از قدرت‌های ماوراء طبیعی برخوردارند:

«قدرت‌هایی که این رجال الغیب دارا می‌باشند و عقول نارس بشر آن‌ها را سحر و یا معجزه نام می‌دهد بی‌حدود

۹۱. همان مأخذ، صص ۶۴۶-۶۴۸.

۹۲. همان مأخذ، ص ۶۴۹.

است و بسیاری از آن‌ها در ابتدای تشکیل جمعیت تئوسوفی و در سال‌های نخستین او که برای جلب کردن انظار لازم بود بمنصبه ظهور پیوست که شرح آن‌ها با اوراق و وثایق معتبر و حتی عکس بعضی از اوراق و مکتوبات که در مجالس متعدده از هوا افتاده و به خط این رجال الغیب بوده در کتب تئوسوفی در زبان‌های مهم اروپا درج و چاپ شده است. ولی این رجال الغیب، که خود را فقط برادر می‌خوانند، اولاً کراهت و نفرت از ارائه خوارق و کرامات دارند مگر در مقام ضرورت و ثانیاً می‌گویند که این‌ها نه سحر است و نه معجزه بلکه همه از روی تطبیق قوانین و احکام طبیعت و عوالم غیرمرئی و علوم مخفی است.<sup>۹۳</sup>

ایران‌شهر سپس قدرت‌هایی چون طی الارض و ترک کردن جسم مادی و اشراف بر زمان و مکان و تسخیر در طبیعت و غیره را به این برادران نور نسبت می‌دهد. ولی مهم‌ترین کار برادران نور نه در عالم ناسوت بلکه در عالم لاهوت است:

«لیکن عمده قدرت‌ها و وظایف رجال الغیب در عالم غیب و ملکوت و عالم ارواح است و خدماتی که در آن عوالم می‌کنند از حیث اهمیت و عظمت به مراتب بیش‌تر و بیرون از دایره وهم و تصور ماها است.»<sup>۹۴</sup>

رجال الغیب عامل و موتور توسعه بشری هستند و ایران‌شهر در بخش دوم مقاله به مسئله توسعه می‌پردازد:

۹۳. همان مأخذ، ص ۶۵۰.

۹۴. همان مأخذ، ص ۶۵۲.

«یکی از سئوالاتی که در این موضوع به جهت تنگی دایره عقول و ادراکات ما مسلمانان مخصوصاً وارد خاطر می شود این است که اگر این رجال الغیب می خواستند اصلاحاتی در عالم بوجود بیاورند و کاروان ترقی بشر را در جاده تکامل پیش ببرند، چرا این کار را در آمریکا شروع کردند و چرا از میان میلیون ها افراد انسانی یک زن روسی و یک مرد آمریکایی را انتخاب و مظهر افکار خود نمودند.»

و در پاسخ به این سؤال می نویسد:

«آمریکا از حیث ثروت و تجارت و صنایع مترقی ترین ممالک بوده و بیش از همه غرق مادیات گشته و خطری بزرگ برای عالم معنوی و روحانی شده بود... لهذا بایستی دفع این مرض از سرچشمه شروع شود.»

او دلایل دیگری نیز ذکر می کند که مهم ترین آن این است:

«چون بر حسب تعالیم تنوسوفی نژاد ششم بشر، که در قرن های آینده تشکل یافته و دور جدیدی به ظهور خواهد آورد، در آمریکا و اوسترالیا نشئت خواهد کرد، لهذا بایستی این تعلیمات جدید که روح تازه به مردم می بخشد در آمریکا شروع شود تا کم کم نژاد ششم در بطن های امروزی شروع به تشکل کند.»<sup>۹۵</sup>

ولی ایرانشهر توضیح نمی دهد که چرا انجمن تنوسوفی کمی بعد

مرکز فعالیت خود را به هند منتقل کرد و به نیروی مهمی در آن کشور بدل شد ولی در آمریکا رواجی نیافت.

### ترادیشنالیزم و میراث تئوسوفی

برغم جدا شدن گنون از تئوسوفیسم، و برغم این که وی در سال ۱۹۲۱ با انتشار کتاب *تئوسوفی: تاریخ یک شبه دین* به انتقاد شدید از فرقه فوق پرداخت، و بلاواتسکی را شیاد خواند، تأثیر آموزه‌های تئوسوفی بر اندیشه گنون را نمی‌توان نادیده گرفت. تئوسوفیسم در پی مطالعه تطبیقی ادیان بود و یافتن جوهر واحد ادیان، یا آن چیزی که "خرد باستان" می‌نامید که منشاء نخستین تمامی ادیان است. این مفهوم در اندیشه ترادیشنالیزم‌ها به "جاودان خرد" یا "حکمت خالده" بدل شده. بنابراین، سجویک درست می‌گوید آن‌گاه که با بررسی پیشینه تئوسوفیستی گنون و دوستانش، بویژه، آناندا کوماراسوامی،<sup>۹۶</sup> آموزه‌های اولیه ترادیشنالیزم را برگرفته از تئوسوفیسم می‌داند.<sup>۹۷</sup>

گری (محمد) لگنهاوزن،<sup>۹۸</sup> استاد مسلمان دانشگاه هیوستون تکزاس و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قم، در مقاله‌ای که به همایش "نقد تجدّد از دیدگاه سنت‌گرایان معاصر" ارائه داد، می‌نویسد:

«شیفتگی به شرق و علوم غریبه و باستان باعث جذب عده‌ای به انجمن تئوسوفی شد... در بستر این جوّ فرهنگی

96. Ananda Kentish Coomaraswamy (1877-1947)

97. Sedgwick, *ibid*, pp. 40-50.

98. Gary Carl [Muhammad] Legenhausen (born 1953, New York)

شکل باطنی از سنت‌گرایی در آثار دو نویسنده دانشمند و پرجاذبه، آناندا کوماراسوامی و رنه گنون، پایه‌ریزی شد... رنه گنون... در سال ۱۹۰۶ تحت تعلیم ژرارد انکاس<sup>۹۹</sup> معروف به "پاپوس"، که یکی از بنیانگذاران مشترک انجمن تئوسوفی در فرانسه بود، قرار گرفت. پاپوس، برای تشکیل دانشکده علوم هرمسی (مربوط به هرمس) از انجمن تئوسوفی جدا شده بود و گنون بعدها خود را از هر دو کنار کشید. او در آثار متعدد به شدت تئوسوفی را محکوم کرد و مدعی شد که تئوسوفی بر پایه انحراف از اصول اولیه خالده مبتنی شده است. با این حال، او نیز، همچون کوماراسوامی، با اندیشه‌های مهم درباره متافیزیک و وحدت باطنی سنت‌های دینی از طریق تئوسوفی آشنا شده بود...

نوع خاصی از کثرت‌گرایی دینی که مورد حمایت سنت‌گرایان است، کثرت‌گرایی است که جانشین تئوسوفی شده. هر چند گنون قاطعانه به انکار انجمن تئوسوفی پرداخت، اما مادام بلاواتسکی در مقدمه کتاب *آموزه سَری* به روشنی اندیشه‌های کلیدی سنت‌گرایان را درباره وحدت ادیان بیان کرده است. این اندیشه‌های کلیدی عبارتند از: ۱. همه ادیان عمده از منبعی الهی برخوردارند؛ ۲. این ادیان در باطن یکسان و در ظاهر متفاوت هستند؛ ۳. ردّ پاهای حکمت جاودان اصیل را می‌توان در این ادیان پیدا کرد.

بیان مادام بلاواتسکی در مقدمه کتاب مزبور چنین است: "فیلسوف حقیقی که طالب حکمت باطنی است،

---

99. Gerard Encausse (1865-1916)

شخصیت‌ها، باورهای جزمی و ادیان خاص را به بوته فراموشی می‌سپارد. علاوه بر آن، حکمت باطنی همه ادیان را آشتی می‌دهد، همه جامه‌های بیرونی و انسانی را از آنها برکنده، نشان می‌دهد که ریشه هر یک از ادیان با همه ادیان بزرگ یکسان است. "...

بلاواتسکی، نظیر سنت‌گرایان، معتقد است که تعالیم باطنی همه ادیان در بردارنده حکمت جاودان است. [بنوشته بلاواتسکی،] "آنچه امروز حکمت سرّی (باطنی) است زمانی سرچشمه و منبع همیشه جاری و جاودانی بود که همه شاخه‌های دیگر آن، یعنی همه ادیان ملل مختلف از اولین ملت تا آخرین آن‌ها، از آن سرچشمه می‌گرفتند."

گنون به این نتیجه رسید که مادام بلاواتسکی شیاد است. با این حال گنون همان نوع کثرت‌گرایی دینی را که مادام بلاواتسکی از آن حمایت می‌کرد حفظ کرد و بسان سایر سنت‌گرایان در آثار خود به شرح و بسط آن پرداخت...

اشکال کثرت‌گرایی مورد دفاع بلاواتسکی و سنت‌گرایان آن است که بر قرائت خاصی از متون ادیان جهان مبتنی است که مورد تردید است. لازمه این قرائت آن است که معتقد شویم شباهت‌های خاص ادیان در آموزه، به ویژه در آموزه باطنی، تشکیل‌دهنده هسته گوهر ادیان مختلف است و باید تفاوت‌های آن‌ها را به عنوان انحرافات [از این گوهر] به کنار نهاد. بلاواتسکی از این تفسیر با این ادعای سؤال‌برانگیز و مشکوک حمایت می‌کند که وی تعالیم باطنی و اولیه ادیان را به دست آورده است. از سوی دیگر، سنت‌گرایان مدعی هستند که می‌توانند با شهود عقلی به جوهر مشترک

ادیان پی ببرند. روشی که آنها به کار می‌برند قابل پذیرش نیست. آنها مفروض می‌دارند که ادیان، در آغاز، دارای جوهر باطنی مشترکی هستند و متون ادیان مختلف را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که با این سازگار باشد. اما باید گفت این امر مصادره به مطلوب است.<sup>۱۰۰</sup>

### تئوسوفیسم و باستان‌گرایی هندو- آریایی

برغم درستی نظر لنگهاوزن، باید توجه کرد که رویکرد انجمن تئوسوفی به احیاء آئین‌های هندو و بودایی و زرتشتی و ترویج باستان‌گرایی هندو- آریایی معطوف بود و رویکرد گنون به اسلام چیزی نبود که تئوسوفیست‌ها می‌خواستند یا از آن استقبال می‌کردند. نگاه تئوسوفیسم به اسلام دوستانه نبود و این را به روشنی هم از نوشته‌های الکات و بلاواتسکی و بزانت و هم از اجلاس نخستین "پارلمان جهانی ادیان" می‌توان فهمید.

تئوسوفیسم، برخلاف ترادیشنالیسم گنون، آئین‌های غیراسلامی سرزمین هند را اصیل‌ترین و ناب‌ترین شکل "دین"، و منشاء تمامی ادیان، می‌دید و بنیان‌گذاری و ترویج باستان‌گرایی هندو- آریایی را هدف مهم خود قرار داده بود. بزانت در مقاله "هند، گذشته و آینده آن"، که در سال ۱۸۹۳ در نشریه پاریسی قیصر هند (بمبئی) و سال بعد در نشریه تئوسوفیستی لوسینفر (لندن) منتشر شد، از هند بعنوان «سرزمین مقدس» نام برد؛ سرزمینی که «فلسفه بزرگ آن منشاء تمامی فلسفه‌های جهان غرب است و دین بزرگ آن منشاء تمامی

۱۰۰. لنگهاوزن، "چرا سنت گرا نیستیم؟"

ادیان، مادر و گهواره تمدن است.»<sup>۱۰۱</sup> بلاواتسکی در سال ۱۸۸۹ دوّمین هدف انجمن تئوسوفی را چنین اعلام کرد:

«تشویق مطالعه متون دینی آریایی و سایر متون دینی و علمی جهان به منظور اثبات اهمیت ادبیات آسیایی یعنی فلسفه‌های برهمنی، بودایی و زرتشتی.»<sup>۱۰۲</sup>

در پیوست‌های کتاب بلاواتسکی یکی از اهداف انجمن تئوسوفی «احیاء ادبیات سانسکریت، پالی و زند (اوستایی)» عنوان شده است.<sup>۱۰۳</sup> از اینرو، لژ بلاواتسکی کانون اصلی آموزش ادبیات سانسکریت و زرتشتی بود و در کنار تدریس ود/ و سایر کتب سانسکریت، که بطور عمده خانم مولر تدریس می‌کرد، متونی چون دینکرت و دساتیر تدریس می‌شد و در کلاس‌هایی آئین زرتشت در پرتو آموزش‌های تئوسوفی تأویل و تفسیر می‌شد.<sup>۱۰۴</sup> مدرسین لژ بلاواتسکی، که بطور عمده پارسی بودند، در محل لژ و در سایر اماکن بمبئی به تدریس مقدماتی و پیشرفته کتب درسی تئوسوفیسم اشتغال داشتند.<sup>۱۰۵</sup> شرق‌شناسان غربی و اعضای سرشناس انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی انجمن تئوسوفی نیز هر از گاه در لژ بلاواتسکی بمبئی حضور می‌یافتند و سخنرانی می‌کردند.<sup>۱۰۶</sup> بعبارت دیگر، از

101. Annie Besant, *India*, London: Theosophical Publishing Society, 1913, pp. 9-10.

102. Blavatsky, *The Key to Theosophy*, p. 39.

103. *ibid*, p. 306.

104. Wadia, *Fifty Years of Theosophy in Bombay*, p. 23.

105. *ibid*, p. 24.

106. *ibid*, pp. 29-37.



دهه ۱۸۸۰ میلادی لژ بلاواتسکی، علاوه بر باستان‌گرایی هندو، یکی از مهم‌ترین کانون‌های تدوین باستان‌گرایی ایرانی بود.

### پارلمان جهانی ادیان

دشمنی با اسلام را در اجلاس اولین "پارلمان جهانی ادیان" (شیکاگو، ۱۸۹۳) به روشنی می‌توان دید و از ترکیب این جمع می‌توان آن "خرد باستانی" و "گوهر واحد ادیان" را، که تئوسوفیست‌ها در جستجوی آن هستند، شناخت.

کارگردان این نمایش ماکس مولر و انجمن تئوسوفی بودند. سخنرانی‌ها و تصاویر مندرج در کتاب دو جلدی و ۱۶۰۰ صفحه‌ای *پارلمان جهانی ادیان*<sup>۱۰۷</sup> که مشروح جریان اجلاس در آن ثبت شده، جایگاه ویژه خاخام‌های یهودی، چون دکتر هرمن آدلر خاخام بزرگ امپراتوری بریتانیا، و "دستور"های پارسی، چون دستور جاماسپ‌جی منوچهرجی جاماسپ، را بعنوان "صاحبان" اصلی پارلمان نشان می‌دهد. مسلمانان، حتی در سطوح پائین، حضور ندارند و در مقابل "پارلمان" پر است از انواع رهبران و نمایندگان فرقه‌های نوساخته و جوکی‌های عجیب و غریب هندی و چینی و ژاپنی و غیره. در این اجلاس شرق‌شناسان نامدار چون ماکس مولر (دانشگاه آکسفورد)، به عنوان برجسته‌ترین کارشناس ادیان شرقی زمان خود، و گردانندگان مجامع شرق‌شناسی دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج و اوترخت و لیدن و کلمبیا و تورنتو و مک‌گیل و هاروارد و شیکاگو و پنسیلوانیا، موزه بریتانیا و سایر مجامع شرق‌شناسی آمریکا،

---

107. John Henry Barrows, *The World's Parliament of Religions*, Chicago: The Parliament Publishing Company, 1893, 2 vol.

کانادا و اروپا، تعداد کثیری از گردانندگان سازمان‌های میسیونری مسیحی در سراسر جهان مستعمراتی و پارسیانی چون دادابه‌های نائوروجی و سر جیوانجی مودی و حتی نظامیان مستعمراتی بریتانیا چون ژنرال هاوارد حضور دارند، ولی در فهرست نمایندگان هند حتی نام یک روحانی مسلمان به چشم نمی‌خورد.<sup>۱۰۸</sup>

اعضای هیئت پارسیان هند عبارتند از: دادابه‌های نائوروجی (نماینده مجلس عوام بریتانیا)، جیوانجی جمشیدجی مودی، دستور جاماسپ جی منوچهرجی جاماسپ آسا، و ارود شهریارجی دادابه‌های بهروچا.<sup>۱۰۹</sup>

نمایندگان فرقه‌های نوساخته برهما ساماج، آریا ساماج و تتوسوفیسم و "پیامبران" نوظهوری چون ویوکاناندا ستارگان این "پارلمان" اند. بیش‌ترین تبلیغ بر روی سوامی<sup>۱۱۰</sup> ویوکاناندا، "پیغمبر" نوظهور هندی، است. او سخنانش را پس از چند دقیقه ابراز احساسات حضار آغاز می‌کند.<sup>۱۱۱</sup> سخنان ویوکاناندا حاوی پیامی تتوسوفیستی است. او می‌گوید:

«من هندویم. من در درون کومه کوچک خود نشسته‌ام و گمان می‌برم تمامی دنیا همین است. مسیحی نیز در درون کومه کوچک خود نشسته و گمان می‌برد تمامی دنیا همان است. مسلمان نیز در درون کومه کوچک خود نشسته و

108. *ibid*, vol. 1, pp. 45-52.

109. *ibid*, p. 58.

۱۱۰. "سوامی" لقب محترمانه است برای رهبران دینی هندو مانند "حضرت" در عربی.

111. *ibid*, p. 101.

گمان می‌برد تمامی دنیا همان است. من از شما آمریکائیان سپاسگزارم به خاطر تلاش بزرگ‌تان برای شکستن دیوارهای این دنیای کوچک ما... من این موجود کوچک و محدود نیستم. من جهانم. من روح بودا، مسیح و محمدم. من روح تمامی آموزگارانم. روح تمامی غارت‌گرانی که غارت شدند و تمامی قاتلانی که مقتول شدند. من جهانم. بپا خیزید. این والاترین پرستش است.»<sup>۱۱۲</sup>

گرایش اصلی "پارلمان" ضداسلامی است. دکتر جرج پست،<sup>۱۱۳</sup> رئیس کالج پروتستان بیروت، در دوازدهمین روز اجلاس (۲۲ سپتامبر ۱۸۹۳) در پشت تریبون قرار می‌گیرد، یک جلد قرآن کریم را با دست بلند کرده به حضار نشان می‌دهد و با لحنی تحریک‌کننده می‌گوید:

«من کتابی در دست دارم که ۲۰۰ میلیون انسان با دست‌های تطهیر نشده به آن دست نمی‌زنند... و هر کلام آن را کلام مستقیم خداوند می‌دانند.»

وی سپس به قرائت آیاتی در زمینه «تبلیغ اسلام با ابزار شمشیر» و همسران پیامبر اسلام (ص) می‌پردازد با ترجمه‌ای تحریف شده و موهن.<sup>۱۱۴</sup> یا پراتاپ موزومدار،<sup>۱۱۵</sup> نماینده فرقه برهما ساماج که

112. Swami Vivekananda, *The Complete Works of Swami Vivekananda*, Calcutta: Advaita Ashirama, 1971-1972, vol. 1, pp. 5, 341.

113. George T. Post

114. Barrows, *ibid*, vol. 1, p. 140; vol. 2, pp. 1096-1098.

رهبری آن با خاندان‌های تاگور و سن است، اسلام را دینی می‌خواند که «با آتش و شمشیر برتری خود را ثابت نمود.»<sup>۱۱۶</sup>

**پنجمین اجلاس پارلمان جهانی ادیان** در دسامبر ۲۰۰۹ / آذر ۱۳۸۹، با شرکت بیش از دو هزار نفر، در ملبورن استرالیا برگزار شد. یکی از اعضای هیئت ایرانی شرکت‌کننده در این اجلاس گزارشی از سفر خود منتشر کرده است.<sup>۱۱۷</sup>

طبق این گزارش، اجلاس ملبورن حدود ۸ میلیون دلار هزینه داشت و حامیان اصلی مالی اجلاس عبارت بودند از: خانواده لیبرمن که «خانواده‌ای مشهور و ثروتمند در میان یهودیان است. این خانواده بانکداران بزرگی هستند که در کشور استرالیا فعالیت می‌کنند. همچنین در سرزمین‌های فلسطین اشغالی، ایالات متحده و روسیه هم از موقعیت ممتازی برخوردارند؛ جامعه یهودیان ایالت ویکتوریا؛ انجمن اتحاد برای توسعه یهودیت؛ الیزابت مرداک و مؤسسه خیریه او. «جالب‌تر این که زیر عنوان حمایت‌کنندگان مالی در بخش تشکر ویژه نام و نشان "سفارت اسرائیل در کامبرای استرالیا" بسیار چشمگیر و سؤال‌برانگیز است.»<sup>۱۱۸</sup>

گزارش فوق نشان می‌دهد که پارلمان جهانی ادیان امروزه نیز در همان حال و هوای تئوسوفیستی نخستین اجلاس خود است.

←

115. Protap C. Mozoomdar

116. *ibid*, vol. 1, p. 350.

۱۱۷. حمیدرضا مظاهری سیف، به سوی یک دین جهانی: گزارشی تحلیلی پنجمین اجلاس پارلمان ادیان جهان در ملبورن استرالیا، قم: صهبای یقین، چاپ اول، ۱۳۹۱، ۳۲۰ صفحه.

۱۱۸. همان مأخذ، صص ۲۷۷-۲۷۸.

### گنون، اسلام و شاذلیه

آن چه گفته شد اهمیت جدایی گنون از تئوسوفیسم و گروهش او به اسلام و دستیابی به زندگی مسلمانی صادقانه و زاهدانه در قاهره را، و در کنار آن بسترهای تاریخی و فرهنگی فرقه‌سازی شوان را، آشکار می‌کند.

سجویک زندگی گنون را به سه دوره تقسیم می‌کند: دوران رازوری<sup>۱۱۹</sup> یعنی دورانی که گنون دل‌بسته تئوسوفیسم و آئین‌های رازورانه غربی، چون اسپیریتوالیسم،<sup>۱۲۰</sup> است، دوران پیوند با کلیسای کاتولیک، و سرانجام دوران اسلامی یعنی از سال ۱۹۳۰ تا پایان عمر که گنون در قاهره و در کسوت مسلمان می‌زیست.<sup>۱۲۱</sup>

گنون، در سال ۱۹۱۱ به اسلام گروید، به طریقت شاذلیه عربیه<sup>۱۲۲</sup> پیوست و نام اسلامی "عبدالوحید یحیی" را برگزید. معه‌ذا، زندگی گنون خط مستقیم نیست که این سه دوره را تفکیک کند. برغم مسلمان شدن، زندگی واقعی مسلمانی گنون از سال ۱۹۳۰ در قاهره آغاز می‌شود.<sup>۱۲۳</sup> از اینرو، در سال‌های پس از مسلمان شدن گنون شاهد پیوندهای او با کلیسای کاتولیک هستیم.

اروپائیان آن زمان، بویژه فرانسویان که زندگی‌شان با مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا پیوند خورده بود، به دلیل گسترش عمیق طریقت‌های صوفی در آن خطه تفاوتی میان اسلام و تصوف قائل

119. Occultism

120. Spiritualism

121. Sedgwick, *ibid*, p. 39.

122. Shadhiliyya Arabiyya

123. *ibid*, p. 60.

نبودند<sup>۱۲۴</sup> و از طریق این طریقت‌ها بود که اسلام در میان فرانسویان اشاعه یافت.

طریقتی که گنون از طریق آن به اسلام گروید، **شاذلیه عربیه**، شاخه‌ای از **طریقت شاذلیه** است منسوب به ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی المغربی (۵۹۱-۶۵۶ ق.)، اهل شاذله تونس، که نسبش با ۱۷ واسطه به امام حسن (ع) می‌رسد. شاذلیه را طریقتی متشرع می‌دانند. می‌نویسند:

«شاذلی بر انجام تکالیف شرعی در چهارچوب کتاب و سنت تأکید فراوان داشت و اباحه‌گری اباحه‌گری برخی از صوفیان را نیرنگ شیطان و هرگونه انحراف از کتاب و سنت را دنباله‌روی از شیطان می‌دانست. او بر حضور در نماز جماعت تأکید می‌کرد و، با این استدلال که خداوند تنها به کتاب و سنت مصونیت از خطا عطا کرده نه چیز دیگر، هرگونه کشف و شهود را که مخالف کتاب و سنت باشد رد می‌کرد.»<sup>۱۲۵</sup>

«شاذلی با رهبانیت و این که سالک بخواهد در سیر و سلوک آنچه را خداوند برای او حلال کرده بر خود حرام کند، مخالفت می‌کرد. او با آراسته‌ترین ظاهر برای نماز حاضر می‌شد و همیشه لباس‌های نیکو می‌پوشید. شخصاً به باغداری و کشاورزی می‌پرداخت و از بیکاری و تکدی‌گری نهی می‌کرد و گفته شده در نبرد با صلیبیان نیز

124. *ibid*, p. 65.

۱۲۵. عبدالحلیم محمود، *قضیه التصوف المدرسه الشاذلیه*، قاهره: دارالمعارف، بی تا، صص ۷۳-۷۵.

شرکت داشت. او کتابی نوشت و می‌گفت: شاگردان من کتاب‌های من هستند.<sup>۱۲۶</sup>

پیشینه طریقت شاذلیه عربیه به سده هفدهم میلادی می‌رسد. در زمان گنون، رهبر طریقت شیخ عبدالرحمن عیش الکبیر<sup>۱۲۷</sup> بود که پس از پدر به این مقام رسید. عبدالرحمن پسر علامه شیخ محمد عیش المالکی<sup>۱۲۸</sup> است که از سال ۱۸۵۴ مفتی بزرگ مذهب مالکی

۱۲۶. عبدالمنعم الحفنی، الموسوعه الصوفیه، قاهره: دارالرشاد، ۱۹۹۲، ج ۱، صص ۲۲۹-۲۳۱.

دو مأخذ اخیر از مقاله "شاذلیه" علی محمد سرلک در وبگاه پژوهشکده باقرالعلوم (ع) اخذ شده در این آدرس:

<http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=40485>

127. Abd al-Rahman Illaysh (c. 1845-1929)

128. Muhammad Illaysh (1802-1882)

در ویکی‌پدیای عربی زندگی شیخ محمد عیش این گونه درج شده است:  
محمد عیش: محمد بن أحمد بن محمد بن محمد عیش أبو عبدالله (۱۲۱۷ هـ / ۱۸۰۲ م - ۱۲۹۹ هـ / ۱۸۸۲ م) فقیه، من أعیان المالکیه، مغربی الأصل، من أهل طرابلس الغرب. ولد بالقاهره عام ۱۲۱۷ هـ / ۱۸۰۲ م وتعلم فی الأزهر. ولما كانت الثوره العربیه اتهم بموالاتها، فأخذ من داره وهو مریض محمولاً لا حراک فیہ، وألقى فی سجن المستشفی.

من تصانیفه الكثيره التي شملت العلوم: فتح العلی المالک فی الفتوی علی مذهب الإمام مالک جزآن. فتح الجلیل علی مختصر خلیل أربعه أجزاء. هدايه السالک إلى آخر المسالک فی فروع الفقه المالکی. حاشیه علی رساله الصبان فی البلاغه. تدريب المبتدی. تذکره المنتهی فی فرائض المذاهب الأربعه. حل المعقود من نظم المقصود فی الصرف. اجوبه الحیاری عن حکم قلنسوه النصارى. هدايه المرید لعقیده أهل التوحید.

شیوخه: أخذ عن الشيخ الأمير الصغير وأجازه، والشيخ مصطفى البولاقی، والشيخ ←

بود و پس از قیام احمد عرابی پاشا و اشغال مصر توسط بریتانیا (۱۸۸۲) در زندان انگلیسی‌ها در قاهره درگذشت. عبدالرحمن جوان به دمشق گریخت، در واپسین ماه‌های زندگی **امیر عبدالقادر** (متوفی ۲۶ مه ۱۸۸۳ در دمشق)، رهبر نامدار نهضت مقاومت الجزایر علیه استعمار فرانسه، به یکی از نزدیکان عبدالقادر بدل شد و عرفان ابن عربی را نزد او آموخت. عبدالقادر به آشنایی عمیق با آثار ابن عربی شهره بود. عبدالرحمن اندکی بعد در نشریه ایتالیایی-عربی *النادی* مقاله‌ای نوشت در معرفی عرفان ابن عربی، و موجودیت انجمنی را اعلام کرد بنام "مطالعات ابن عربی در ایتالیا و شرق".<sup>۱۲۹</sup> سجویک جایگاه بزرگ ابن عربی در نزد ترادیشنالیست‌ها را به دلیل این پیشینه و ناشی از تأثیرات فکری امیر عبدالقادر می‌داند.<sup>۱۳۰</sup>

در دوران حیات شیخ عبدالرحمن طریقت شاذلیه عربیه فعال نبود و او کسی را به طریقت نمی‌پذیرفت. معهدا، در سال ۱۹۰۹، یعنی همان زمان که پیوند گنون با کلیسای کاتولیک آغاز شد،<sup>۱۳۱</sup> ایوان اگوئلی،<sup>۱۳۲</sup> نقاش سوئدی و تتوسوفیست سابق، را نه تنها به طریقت پذیرفت بلکه به او "اجازه" داد تا در اروپا دیگران را بپذیرد. بر

←

مصطفی السلامونی، والشیخ حمیده العدوی، والشیخ محمود مقدیش، والشیخ یوسف الصاوی، وبالاجازه الشیخ محمد بن ملوکه، والشیخ ابراهیم الملولی.  
وفاته: توفی فی القاهره عام (۱۲۹۹ هـ - ۱۸۸۲ م).

129. Society for the Study of Ibn al-Arabi in Italy and the Orient

130. Sedgwick, *ibid*, p. 62.

131. *ibid*. p. 29.

132. Ivan Aguéli (1869-1917)



اساس این اجازه بود که اگوئلی گنون را به طریقت شاذلیه عربیه وارد کرد.<sup>۱۳۳</sup> با فوت شیخ عبدالرحمن علیش در سال ۱۹۲۹ فعالیت شاذلیه عربیه بطور کامل متوقف شد و گنون به طریقت جدیدالتأسیس **شاذلیه حمدیه**<sup>۱۳۴</sup> پیوست.<sup>۱۳۵</sup>

اگوئلی پیش‌تر، در سال ۱۸۹۴، که مدت کوتاهی زندانی بود، در زندان به مطالعه قرآن پرداخته و مسلمان شده بود.<sup>۱۳۶</sup> سجویک اگوئلی را نه فقط «تنها صوفی غربی» اوائل سده بیستم می‌داند بلکه «اولین غربی» می‌داند که اجازه یافت یک شاخه واقعی از یک طریقت صوفی را، هر چند کوچک، در اروپا دائر کند.<sup>۱۳۷</sup>

مسلمان شدن گنون در سال ۱۹۱۱ هم‌زمان است با پیوندهای او با کلیسای کاتولیک که بویژه به تجارب گنون در تئوسوفیسم و بهره‌گیری از آن علیه فراماسونری علاقمند بود. گنون از حمایت ژاک ماریتن،<sup>۱۳۸</sup> متفکر کاتولیک، برخوردار شد ولی انتشار کتاب‌هایش سبب شد بتدریج کلیسا امیدش را از دست بدهد و سرانجام به قطع این ارتباط بینجامد. کتاب *مقدمه عمومی ماریتن* را نگران کرد و کتاب *شرق و غرب* گنون را از حامیان کاتولیک‌اش دورتر کرد. این کتاب آموزه ترادیشنالیستی او را کامل می‌کرد. در واژگان گنون "شرق" مساوی با "سنت" و "غرب" مساوی با "مدرنیته" بود. شرق و غرب راه‌هایی غرب را در رجوع به سنن شرقی می‌دید. در

133. *ibid*, pp. 62-63.

134. Hamdiyya Shadhiliyya

135. *ibid*, p. 76.

136. *ibid*, p. 60.

137. *ibid*, p. 63.

138. Jacques Maritain (1882-1973)

نیمه نخست کتاب، گنون به «توهماتی» چون ماتریالیسم و «خرافات» چون «پیشرفت» و «عقل» به شدت حمله می‌کند.<sup>۱۳۹</sup>



گنون در جوانی

---

139. *ibid*, p. 30.

گنون در سال ۱۹۳۰، پس از مرگ همسر فرانسوی‌اش، به مصر رفت و با نام "شیخ عبدالوحدید یحیی" در قاهره سکونت گزید. او با زنی مصری بنام فاطمه ازدواج کرد و در خانه‌ای در نزدیکی الازهر مقیم شد. گنون در قاهره کاملاً منزوی بود؛ به تحقیقاتش مشغول بود و به سختی هواداران و علاقمندانش را می‌پذیرفت. مارتین لینگز درباره دوران پایانی زندگی گنون در قاهره می‌نویسد:

«گنون تقریباً هرگز بیرون نمی‌رفت... من تنها یک بار با او بیرون رفتم. به دیدن مسجد سیدنا حسین نزدیک الازهر رفتم. توجه به حضور او در مسجد و برخورد احترام‌آمیزی که مردم با او می‌کردند قابل ملاحظه بود. هنگام ورود او به مسجد از همه گوشه‌ها صدای صلوات بر محمد [ص] برخاست.»<sup>۱۴۰</sup>

گنون پس از یک دوره بیماری در ۷ ژانویه ۱۹۵۱ در قاهره درگذشت و در یکی از قبرستان‌های مسلمانان قاهره دفن شد. او از زن فرانسویش فرزندی نداشت و از زن مصری‌اش چهار فرزند، یک پسر و سه دختر، بر جای نهاد. احمد، فرزند ارشد گنون، به فرانسه مهاجرت کرد و پزشک شد ولی سه فرزند دیگر در مصر ماندند. از گنون ۲۹ کتاب و حدود پانصد مقاله بر جای مانده است. مهم‌ترین کتاب‌های او، که چارچوب اندیشه‌اش را شکل داد، چهار کتاب است: مقدمه عمومی بر مطالعه آئین‌های هندو (۱۹۲۱)،<sup>۱۴۱</sup>

140. Martin Lings, "René Guénon", 1994.

<http://evans-experientialism.freewebspace.com/lings02.htm>

141. René Guénon, *Introduction to the Study of the Hindu Doctrines*,

شرق و غرب (۱۹۲۴)،<sup>۱۴۲</sup> بحران جهان مدرن (۱۹۲۷)<sup>۱۴۳</sup> و سیطره کمیت و علائم آخرالزمان (۱۹۴۵).<sup>۱۴۴</sup> بعلاوه، باید به دو کتاب گنون اشاره کرد که در ردّ عقاید و ادعاهای تئوسوفیست‌ها و روح‌گرایان (اسپیریتوالیست‌ها) از نوع بلاواتسکی نگاشته است: تئوسوفی: تاریخ یک شبه دین<sup>۱۴۵</sup> (۱۹۲۱) و فریب اسپیریتوالیست (۱۹۲۳).<sup>۱۴۶</sup> در سال‌های اخیر مجموعه آثار گنون به انگلیسی در ۲۳ جلد در نیویورک انتشار یافته است.

گنون نه تنها متفکری بزرگ و تأثیرگذار بود، بنحوی که امروزه نهادهای دولتی و آکادمیک فرانسه، صرفنظر از مسلمانی گنون، او را از مفاخر خویش می‌دانند، بلکه در کردار نیز صادق بود؛ چه زمانی که تئوسوفیست بود، چه آن‌گاه که با کلیسای کاتولیک پیوند یافت و چه زمانی که سیره مسلمانی در پیش گرفت. گنون فرقه‌گرا نبود و هیچگاه نخواست از اعتبار و نفوذ شخصیت و اندیشه خویش برای

←

Hillsdale, NY: Sophia Perennis, 2001, 276 pages.

142. René Guénon, *The Crisis of the Modern World*, Hillsdale, NY: Sophia Perennis, 2004, 120 pages.

143. René Guénon, *East and West*, Hillsdale, NY: Sophia Perennis, 2004, 188 pages.

144. René Guénon, *The Reign of Quantity and the Signs of the Times*, Hillsdale, NY: Sophia Perennis, 2001, 284 pages.

145. René Guénon, *Theosophy: History of a Pseudo-Religion*, Hillsdale, NY: Sophia Perennis, 2003, 335 pages.

146. René Guénon, *The Spiritist Fallacy*, Hillsdale, NY: Sophia Perennis, 2004, 364 pages.

فرقه‌سازی و مرادبازی استفاده کند. گنون زندگی ساده و گوشه‌گیری پیشه کرد و هیچگاه مدعی کرامت و کشف و شهود نشد؛ مدعی نشد که پیامبر یا قدیسی بر او نازل شده یا در زمان تولدش نوری درخشیده و زمان متوقف شده. این راهی است که شوان و لینگز و نصر، با سرقت میراث فکری گنون، در پیش گرفتند.



تصویر معروف گنون در اواخر عمر



گنون در مصر (نفر وسط)

### فریتیوف شوان: سال‌های آغازین

فریتیوف شوان<sup>۱۴۷</sup> متولد ۱۹۰۷ است یعنی در زمان فوت گنون ۴۴ ساله بود. نام "فریتیوف" نیروژی است به معنی "دزد صلح". این نام را پدر شوان از دوستان نیروژی‌اش گرفته.<sup>۱۴۸</sup>

---

147. Frithjof Schuon (1907-1998)

148. Sedgwick, *ibid*, p. 84.

شوان در شهر بال<sup>۱۴۹</sup> سوئیس در خانواده‌ای مهاجر به دنیا آمد. پدرش آلمانی و نوازنده ویولون و مادرش فرانسوی از منطقه آلزاس بود. شوان در زمان تولد تابعیت آلمانی داشت نه سوئیسی. از شوان سند مهمی به جای مانده که برخی جزئیات زندگی او را روشن می‌کند. این سند زندگینامه خودنوشت (اتوبیوگرافی) شوان است که در سال ۱۹۷۴ بطور خصوصی در شمارگان محدود در سوئیس چاپ شده. این زندگینامه *خاطرات و تألمات*<sup>۱۵۰</sup> نام دارد. شوان در زندگینامه خود مطالبی را با صراحت بیان می‌کند که بعضاً شگفت‌انگیز است. مثلاً، مدعی است زمانی که به دنیا آمد نوری در بیمارستان درخشید و همه ساعت‌ها از کار ایستادند. سجویک می‌افزاید: نشانه‌ها و الهام‌ها نقش مهمی در زندگی شوان و برخی از پیروان او ایفا می‌کند.

شوان در ۱۳ سالگی پدر را از دست داد و به‌مراه مادر به شهری کوچک در فرانسه مهاجرت کرد. مادر کار می‌کرد و با تنگدستی گذران می‌کردند. در سال ۱۹۲۹ شوان ۲۲ ساله به پاریس رفت و بعنوان طراح پارچه به کار پرداخت.

آن‌گونه که شوان در زندگینامه خود نگاشته، شانزده ساله بود که کتاب شرق و غرب گنون را خواند و مجذوب آئین‌های هندو شد. در ۱۹۳۱، زمانی که در خدمت نظام بود، برای گنون نامه نوشت و

---

149. Basel

نام این شهر به فرانسوی بال و به آلمانی بازل خوانده می‌شود. در منابع فارسی به "بال" شهرت داشت.

150. *Erinnerungen und Betrachtungen* [Memories and Reflections], [Switzerland:] privately printed, 1974.

گنون او را به تصوف دعوت کرد. حیران شد که چگونه تعلق به مسیح و هندوئیسم را رها کند و «از راه مکه» به خدا برسد؟ روزی، در سال ۱۹۳۲، در پاریس دعا کرد و از خدا خواست در پیش از ظهر یک روز معین علامتی نشانش دهد. در روز موعود علامت را دید: در ساعت ۱۱:۵۴ صبح آپارتمانش را ترک کرد و قدم‌زنان به سمت خیابان اصلی رفت. در ساعت ۱۱:۵۵ ناگهان گروهی کامل از سربازان آفریقای شمالی را دید که سوار بر اسب و با پوشش کامل اسلامی در خیابان ظاهر شده و رژه رفتند. شوان تصمیم گرفت به عهدی که با خدا بسته عمل کند و اسلام آورد.<sup>۱۵۱</sup> این دومین "دست غیبی" است که در زندگی شوان می‌بینیم.

شوان در سال ۱۹۳۲، یعنی همان زمان که اسلام آورد، به دلیل "رکود بزرگ" کارش را در پاریس از دست داد و به سوئیس رفت؛ و در سوئیس «یک ملای جوان ایرانی» به او سوره فاتحه را آموخت.<sup>۱۵۲</sup> نصر نام این «ملای جوان ایرانی» را فاش کرده است. او می‌نویسد: «خودش [شوان] می‌گوید که سوره فاتحه را در سوئیس و از سید حسن امامی، که بعدها امام جمعه تهران شد، فراگرفته است.»<sup>۱۵۳</sup> بتدریج هویت این "دست‌های غیبی" آشکار می‌شود: سید حسن امامی پسر میرزا ابوالقاسم، امام جمعه تهران، است. میرزا ابوالقاسم و برادرش میرزا محمد (امام‌زاده) پسران میرزا زین‌العابدین ظهیرالاسلام بودند که مقبره‌اش، واقع در خیابان مولوی تهران، به

151. Sedgwick, *ibid*, p. 84.

152. *ibid*, p. 85.

۱۵۳. سید حسین نصر، "فریتیوف شوان و سنت اسلامی"، ترجمه مرضیه سلیمانی، *اطلاعات حکمت و معرفت*، سال سوم، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۲۱.



"سرقبر آقا" معروف است.

اعضای این خانواده طی چند نسل از سوی پادشاهان قجر به امامت جمعه تهران منصوب می‌شدند. میرزا ابوالقاسم پس از فوت پدر (۱۳۲۱ ق.) تا سقوط محمدعلی شاه (۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق. / ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۹ م.) امام جمعه تهران بود. پس از سقوط تهران، ابوالقاسم کناره گرفت و محمد، برادر کوچکش، امام جمعه تهران شد. سید محمد عضو "محکمه" ای بود که شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد نامدار تهران، را به مرگ محکوم کرده و در روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ق. در میدان توپخانه به دار کشیدند. اعضای این محکمه عموماً ماسون‌های عضو لژ بیداری ایران بودند و برخی از آنان، مانند میرزا محمد نجات خراسانی و میرپنج اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، اندکی بعد بعنوان بهائیان بدنام شهره شدند.

سید ابوالقاسم پس از سقوط تهران به سیروسیاحت در غرب پرداخت و در سال ۱۳۰۶ ش. در تهران درگذشت. پسرش، سید حسن امامی، در سال ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م. به لوزان سوئیس رفت و تا سال ۱۳۱۲ ش. / ۱۹۳۳ م. به تحصیل در رشته حقوق پرداخت. زمانی که شوان به فیض دیدار این «ملای ایرانی جوان» و البته بسیار متمول نائل شد، سه چهار سال از اقامت سید حسن امامی در لوزان می‌گذشت. با توجه به اقامت شوان در لوزان (از ۱۹۳۲) و کوچکی شهر ارتباط میان این دو باید بیش از این‌ها باشد. با فوت سید محمد امام‌زاده (۱۳۲۴ ش.) سید حسن به جای عمویش امام جمعه تهران شد. با وقوع انقلاب اسلامی، سید حسن امامی به اروپا رفت و در سال ۱۳۵۸ در خانه شخصی‌اش در لوزان درگذشت و در همان شهر دفن شد.

سید حسن امامی دارای درجات عالی در فراماسونری بود و تا پایان

حکومت پهلوی از گردانندگان اصلی لژهای ماسونی ایران. با توجه به جایگاه شامخ سید حسن امامی در لژهای ماسونی ایران، پیوند او با فراماسونری باید از دوران جوانی و تحصیل در سوئیس باشد.

### شوان، عشق کیهانی و "دین خالده"

شوان مدتی در شهر بال اقامت داشت و حلقه‌ای را اداره می‌کرد که کتاب‌های گنون را می‌خواندند. سپس، در لوزان، واقع در بخش فرانسوی زبان سوئیس، اتاقی ارزان کرایه کرد. در این زمان یک دوست قدیمی دوران مدرسه به او کمک مالی می‌کرد. این دوست خواهری هفده ساله داشت بنام مادلین که برای شوان غذا می‌آورد. شوان از همان آغاز مجذوب زیبایی مادلین شد و رابطه عاشقانه را با او آغاز کرد.<sup>۱۵۴</sup> شوان درباره این عشق زمینی نوشت:

«زیبایی، در واقع آن‌چه ما به آن عشق می‌ورزیم، به بهشت تعلق دارد. هر چه خوب است از خداست و به خدا باز می‌گردد. زیبایی زمینی خوب است اگر کلیدی برای عشق به خدا باشد؛ اگر چارچوبی برای عبادت یا ذکر ما باشد.»<sup>۱۵۵</sup>

این تأویل شوان از رابطه «زمینی» اش با مادلین را باید سرآغاز نظریه‌پردازی‌های او در زمینه مسائل جنسی دانست که سرانجام به پیدایش فرقه‌ای بنام "مریمیه" انجامید. بنوشته سجویک، شوان آشکارا احساس می‌کرد مادلین به او کلیدی برای عشق به خدا داده است و آرزو داشت پیروانش را در این عشق شریک کند. این نکته

154. Sedgwick, *ibid*, pp. 85-86.

155. *ibid*, p. 91.

مهمی است زیرا زیبایی و عشق، و عشق به زنان زیبا، بعدها در تاریخ فرقه شوان تکرار می‌شود. شوان مکرر می‌گفت: «هر کس مادلین را دوست ندارد به طریقت تعلق ندارد.»<sup>۱۵۶</sup>

سجویک جمله اخیر را از فن مینبرگ نقل می‌کند. هارالد فن مینبرگ<sup>۱۵۷</sup> و دوستش تیتوس بورکهارت<sup>۱۵۸</sup> اولین کسانی بودند که به فرقه شوان پیوستند. ولی آیمارد در ایمیل خود به سجویک این نقل قول را رد می‌کند. آیمارد ستایش‌گر شوان است و نویسنده زندگینامه شوان که با مقدمه نصر منتشر شده.<sup>۱۵۹</sup> یعنی، کتاب آیمارد مورد تأیید رسمی فرقه مریمیه است. سجویک می‌نویسد: برخی شواهد وجود دارد که صحت ادعای فن مینبرگ را تأیید می‌کند.<sup>۱۶۰</sup> بعدها، در سال ۱۹۴۰، که با ورود ارتش آلمان به خاک فرانسه شوان به سوئیس گریخت و اندکی بعد (۱۹۴۱) به تابعیت سوئیس درآمد، شوان و بورکهارت و مادلین در آپارتمانی در لوزان زندگی می‌کردند. در این زمان مادلین ازدواج کرده و متأهل بود. در سال ۱۹۴۲ شوان کودک مادلین را دید و احساس خود را این‌گونه بیان کرد: «احساس کردم وارد جسم کیهانی معشوق شدم و همانند او عشق مادرانه را تجربه کردم.»<sup>۱۶۱</sup>

کمی قبل شوان برای تهیه وسایل آپارتمان جدیدش به خرید رفته

156. *ibid*, p. 91.

157. Harald von Meyenburg

158. Titus Burckhardt (1908-1984)

159. Jean-Baptiste Aymard, Patrick Laude, *Frithjof Schuon: Life and Teachings*, State University of New York Press, 2004, 196 pages.

160. Sedgwick, *ibid*, p. 295.

161. *ibid*, p. 93.

بود. مجسمه‌ای از مریم مقدس در ویتترین مغازه‌ای یافت و شیفته جمال آن شد. برغم قیمت گران و فقر نسبی شوان، مجسمه را خرید و به آپارتمانش برد و در مکانی شایسته جای داد. سجویک می‌نویسد: مجسمه در شریعت اسلامی منع شده و مجسمه مریم باکره مختص کلیسای کاتولیک است. شوان در *خاطرات و تألمات* کردار خود را این‌گونه توجیه کرده است:

«من هماره در مسائل مربوط به قوانین مقدس دقت می‌کردم، ولی از سوی دیگر دین خالده را فراتر از همه این‌ها می‌دیدم و به خود اجازه نمی‌دادم خویشتن را در قالب‌هایی محصور کنم که برایم اعتبار نداشت؛ هر چند به دیگران اجازه نمی‌دادم این قانون‌ها را نقض کنند.»<sup>۱۶۲</sup>

تجربه عشق مادرانه در «جسم کیهانی» مادلین و خریدن مجسمه مریم مقدس و مهم‌تر از همه توجیه نقض شریعت اسلام با تمسک به "دین خالده"، در عین غیرمجاز شمردن این نقض از سوی پیروان، به روشنی سازوکاری را نشان می‌دهد که شوان در فرقه خویشتن دنبال می‌کرد. در فرقه شوان، همچون فرقه‌های مشابه، نقض قواعد مقدس از سوی رهبران مجاز است زیرا کردار آنان را باید با ایستارهایی فراتر از عرف مردم عادی سنجید.

### شوان و شیخ العلاوی

در سال ۱۹۳۲، اندکی پس از مسلمان شدن در پاریس و دیدار با سید حسن امامی و استقرار در لوزان و آغاز رابطه عاشقانه با مادلین،

162. *ibid*, p. 93.

شوان راهی شمال آفریقا شد. روایت رسمی این است که شوان به بندر مارسى رفت و از طریق ملوانان الجزایری، و شاید یمنی، با شیخ احمد العلاوی آشنا شد.<sup>۱۶۳</sup>

احمد بن مصطفى المستغانمی،<sup>۱۶۴</sup> معروف به ابن علیوه و شیخ العلاوی، از شیوخ صوفی الجزایر در اوائل سده بیستم میلادی است.<sup>۱۶۵</sup> او در بندر مستغانم الجزایر به دنیا آمد. در ۲۵ سالگی (۱۸۹۴) به مغرب رفت و پانزده سال نزد بوزیدی، از شیوخ طریقت درقاوی، شاگردی کرد. درقاویه طریقتی است در شاذلیه که محمد العربی الدرقاوی،<sup>۱۶۶</sup> صوفی مغربی، بنیان نهاد و بسیار گسترده شد. با مرگ درقاوی (۱۸۲۳) شیوخ متعدد رهبری شاخه‌های طریقت درقاوی را به دست گرفتند. محمد بوزیدی یکی از این شیوخ بود.<sup>۱۶۷</sup> در سال ۱۹۰۹ بوزیدی درگذشت و، طبق روایت پیروان العلاوی، بیش‌تر مریدانش، در پی رؤیاهایی که دیده بودند، بر جانشینی

---

163. *ibid*, p. 86.

164. Ahmad al- Alawi (1869-1934)

۱۶۵. برای آشنایی با زندگی شیخ احمد العلاوی بنگرید به زندگی‌نامه العلاوی نوشته مارتین لینگز:

Martin Lings, *A Sufi Saint of the Twentieth Century: Shaikh Ahmad al-Alawi*, London: George Allen & Unwin, 1971. [Cambridge, UK:

Islamic Texts Society, 1993, 242 pages.]

166. Abu Abdullah Muhammad al-Arabi al-Darqawi (1760-1823)

۱۶۷. برای آشنایی با شاخه‌های تصوف در مراکش بنگرید به وبگاه "دار السیر":

[http://www.dar-sirr.com/Moulay\\_alArabi\\_Darqawi.html](http://www.dar-sirr.com/Moulay_alArabi_Darqawi.html)

[http://www.dar-sirr.com/hagiography\\_by\\_tariqa.html](http://www.dar-sirr.com/hagiography_by_tariqa.html)

علاوی اتفاق کردند.<sup>۱۶۸</sup> چه این ادعا صحت داشته باشد چه نه، العلاوی در مغرب نماند، به مستغانم بازگشت و به تونس و استانبول سفرهایی کرد. سفر استانبول مقارن است با شورش ربیع الثانی ۱۳۲۷ ق. / آوریل ۱۹۰۹ م. عثمانی و خلع سلطان عبدالحمید دوم، که به "مشروطه عثمانی" معروف است. در سال ۱۹۱۴، دو سال پس از مرگ بوزیدی، العلاوی مدعی شد علی بن اییطلب (ع) در رؤیا بر او ظاهر شده و به وی اجازه داده طریقتی مستقل بنامش ایجاد کند. از اینرو، طریقت جدید **علاویه درقاویه شاذلیه** نام گرفت منسوب به علی (ع).<sup>۱۶۹</sup>

برخلاف امیر عبدالقادر و شیخ محمد علیش و پسرش شیخ عبدالرحمن، که با استعمار فرانسه و بریتانیا مبارزه کردند و در این راه مصائب فراوان متحمل شدند، العلاوی سیاست دوستی با حکومت فرانسه را در پیش گرفت و در سلوک با اروپائیان بر نقاط مشترک اسلام و مسیحیت تأکید فراوان می‌کرد. به دلیل این سلوک، دولت فرانسه با علاوی رابطه محترمانه داشت و از اینرو، برای جلب مسلمانان، از او دعوت کرد اولین نماز جماعت را در مسجد جدید پاریس اقامه کند. مراسم افتتاح مسجد پاریس در ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۶ با حضور گاستان دومرز،<sup>۱۷۰</sup> رئیس‌جمهور فرانسه، و شیخ احمد العلاوی برگزار شد.<sup>۱۷۱</sup>

۱۶۸. حسین لاشی، "ابن علیوه"، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، ص ۳۲۹.  
 169. Sedgwick, *ibid*, p. 86; [http://en.wikipedia.org/wiki/Ahmad\\_al-Alawi](http://en.wikipedia.org/wiki/Ahmad_al-Alawi) [April 28, 2013].  
 170. Pierre-Paul-Henri-Gaston Doumergue (1863–1937)  
 171. [http://en.wikipedia.org/wiki/Paris\\_Mosque](http://en.wikipedia.org/wiki/Paris_Mosque) [April 28, 2013]

شیخ العلاوی با زبان فرانسه آشنا بود و از کتاب و نشریه برای تبلیغ خود بهره می‌برد. در سال ۱۹۲۳ م. / ۱۳۴۳ ق. انتشار هفته‌نامه *لسان‌الدین* را آغاز کرد و از ۱۹۲۶ به انتشار هفته‌نامه *البلاغ الجزائری* پرداخت. او در این نشریه در ردّ عقاید سلفیه، که سخت مخالف صوفیه بودند، مقالاتی منتشر کرد.<sup>۱۷۲</sup> طریقت علاویه در الجزایر و شمال آفریقا و سوریه و یمن گسترش یافت. تعداد اندکی اروپایی نیز به العلاوی گرویدند که برخی متأثر از آثار گنون بودند.<sup>۱۷۳</sup>

چنان‌که می‌بینیم، العلاوی مشهورتر از آن است که شوان نام او را نشنیده باشد و نخستین بار از طریق ملوانان عرب الجزایری یا یمنی با او آشنا شده باشد. بهر روی، شوان در اواخر سال ۱۹۳۲ به کمک ملوانان الجزایری از بندر ماریسی راهی بندر مستغانم شد و به "زاویه" طریقت علاویه رفت.<sup>۱۷۴</sup>

بنوشته سجویک، در سال ۱۹۳۲ شیخ العلاوی پیر و بیمار بود و شوان او را خیلی کم دید هر چند در مراسم کوتاهی که در اوائل سال ۱۹۳۳ برگزار شد، علاوی شوان را به طریقت پذیرفت. معاشران شوان در زاویه علاویه شاگردان العلاوی بودند بویژه *عده بن تونس*<sup>۱۷۵</sup> که مهم‌ترین شاگرد شیخ احمد و از "مقدم" های او بود. "مقدم" به کسی گفته می‌شود که از شیخ صاحب اجازه است که زاویه‌ای را اداره کند و مریدان را به طریقت بپذیرد. شیخی متنفذ چون العلاوی مقدم‌های متعدد داشت. شوان سه ماه در مستغانم ماند و پس از

۱۷۲. لاشیء، همان مأخذ.

173. Sedgwick, *ibid*, p. 86.

174. *ibid*.

175. Adda Bentoune (1898-1952)

ورود به طریقت علاویه به بال برگشت. او در دوران اقامت در مستغانم مقاله‌ای نوشت درباره وحدت بنیادین مسیحیت، اسلام و یهودیت با عنوان "تجلی سه وجهی سنت توحیدی" <sup>۱۷۶</sup> که در مجله *حجاب ایزیس*، <sup>۱۷۷</sup> مهم‌ترین نشریه ترادیشنالیست‌ها، منتشر شد. <sup>۱۷۸</sup>

### مریدی که زود مراد شد

شوان مدعی است که در زمان مرگ العلاوی (۱۴ ژوئیه ۱۹۳۴)، در آپارتمان‌ش در سوئیس در حال خواندن *بهاگاواد گیتا*، <sup>۱۷۹</sup> سرودهای مقدس هندوها، بود که ناگاه لرزشی بر او دست داد: «برترین نام‌ها در درونم به صدا درآمد و به طرزی نیرومند مرا به لرزه واداشت. چاره‌ای نداشتم جز این که تسلیم این لرزش شوم.» شوان کتاب را رها کرد و به قدم زدن پرداخت و تکرار نام فوق. مثلاً ذکر "یاهو" یا

176. "L'aspect ternaire de la tradition monothe'iste" [The Threefold Appearance of The Monotheist Tradition]

177. *Le voile d'Isis*

178. Sedgwick, *ibid*, p. 87.

در ترجمه فارسی مقاله نصر در سوگ شوان رساله فوق به شکل تحریف شده زیر به خواننده ایرانی معرفی شده است: «نخستین رساله شوان پیش‌تر و در سال ۱۹۳۳ در نشریه *لوویل دو ایزیس* منتشر شد. این رساله در خصوص اسلام بود و "جنبه تاریک سنت یکتاپرستانه" نام داشت.» (نصر، "فریتیوف شوان و سنت اسلامی"، همان مأخذ، ص ۲۳)

179. *Bhagavad Gita*

"ه" تلفظ نمی‌شود و "باگاواد گیتا" خوانده می‌شود. باگاواد به معنی سرود است. اشعاری است از منظومه *مهابهاراتا*. مکالماتی است میان شاهزاده ارجونه و خدای کریشنا.



چیزی شبیه به آن می‌گفته. چند روز بعد دریافت که این حالت مقارن با فوت شیخ العلاوی رخ داده است. شوان آن را الهام تلقی کرد و معنای آن را اجازه‌ای دانست که العلاوی به او داده برای هدایت پیروان طریقت.<sup>۱۸۰</sup>

بدینسان، شوان برای خود شأن خلافت و ادامه دادن راه شیخ العلاوی قائل می‌شود. این مقامی است که مریدان پس از سال‌ها ممارست در طریقت به آن می‌رسند. دیدیم که خود العلاوی ۱۵ سال در مغرب در نزد بوزیدی، شیخ درقاویه، ریاضت کشید تا جسارت یافت خود را "شیخ" بخواند. شوان تازه مسلمان که تنها سه ماه در زاویه مستغانم بود، آن هم در زمان بیماری علاوی که به مرگ او انجامید، و بندرت شیخ را دید، چگونه این جسارت را می‌یابد که خود را جانشین شیخی بانفوذ چون علاوی بخواند؟

طبق مندرجات *خاطرات و تألمات* شوان، او اندکی بعد به مستغانم رفت و با عده بن‌تونس، "مقدم" العلاوی که اینک شیخ طریقت علاویه شده، دیدار کرد. یک هفته بعد شیخ عده شوان را به "خلوت" فرستاد. شوان در عالم رؤیا و مکاشفه با پیامبران دیدار کرد. در این جمع بودا نیز، در هیئت مجسمه معروف طلایی او، معروف به آمیدا باتسو،<sup>۱۸۱</sup> حضور داشت. سجویک می‌نویسد: این همان مجسمه‌ای است که در موزه قوم‌شناسی شهر بال وجود دارد و شوان از کودکی به آن علاقمند بود. پس از اتمام این "خلوت"، گویا شیخ عده شوان را بعنوان "مقدم" طریقت علاویه منصوب کرد.

در سال‌های بعد این انتصاب مناقشه‌برانگیز شد. برخی علویان

180. Sedgwick, *ibid*, p. 87.

181. Amitābha, Amida Butsu

ادعای شوان را تأیید و برخی تکذیب می‌کنند. پیروان شوان ترجمه فرانسوی "اجازه" نامه شوان را ارائه می‌دهند، با عنوان "دیپلم مقدم"،<sup>۱۸۲</sup> که فاقد تاریخ است. طبق این سند، شیخ عده به شوان اجازه داده «ندای اسلام را نشر دهد [و] کلام وحدت لا اله الا الله محمد رسول الله را بپذیرد...»

سجویک به درستی تأکید می‌کند که در این "اجازه" اشاره‌ای به پذیرش به طریقت علاویه دیده نمی‌شود و آنچه پیروان شوان بر آن تأکید می‌کنند اشتباه است: نشر و تبلیغ اسلام وظیفه هر مسلمان است و نیاز به "اجازه" از مقام روحانی خاص ندارد؛ و از نظر اسلام هر کس با گفتن شهادتین مسلمان می‌شود. سجویک می‌نویسد: بنظر می‌رسد شوان از شیخ عده "اجازه" ای خواسته برای نشر اسلام در غرب و شیخ عده برای راضی کردن شوان به او "اجازه" فوق را داده که نه به معنی صالح بودن شوان برای پذیرش افراد به طریقت بلکه برای خشنود کردن شوان بوده است.<sup>۱۸۳</sup>

### دیدار با خضر نبی

نصر ارتباط شوان با علاوی را بگونه‌ای ترسیم می‌کند که آدمی گمان می‌برد میان این دو آشنایی دیرین و الفتی عمیق بوده و شوان از نزدیک علاوی را می‌شناخته است. نصر می‌نویسد: شوان از «مراد معنوی خویش»، شیخ العلاوی، با عنوان «ابر انسان» یاد می‌کرد.<sup>۱۸۴</sup> در روایت نصر، داستان "خلوت" نشینی شوان و مکاشفه پیامبران

182. Moqaddem Diploma

183. ibid, pp. 87-88.

۱۸۴. نصر، "فریتویف شوان و سنت اسلامی"، همان مأخذ، ص ۲۲.

بگونه ديگر تکرار می‌شود ولی این بار نامی از "بودای طلایی" نیست بلکه از "نبی سبز" (خضر) سخن می‌گویند و شوان را با "الیاس نبی" مقایسه می‌کنند. نصر می‌نویسد:

«شوان همچنين به من گفت که پیش‌ترها در زندگی‌اش، پس از ورود به طریقت العلاویه، مواجهه‌ای با خضر داشته؛ "نبی سبز" که با الیاس مطابقت دارد و مظهر گونه‌ای نقش ایمان‌آوران همیشه زنده در جهان اسلام است. این مواجهه تنها با "نقش الیاسی" خود شوان قابل قیاس است.»<sup>۱۸۵</sup>

نصر ابهام‌هایی را که درباره نحوه گروش شوان به طریقت علاویه وجود دارد توجیه می‌کند، با اغراق فراوان از شوان دفاع می‌کند و حتی "خلوت" نشینی او را، که در سفر دوم به مستغانم و پس از مرگ العلاوی بود، به سفر اول و شخص شیخ العلاوی نسبت می‌دهد:

«شوان بعدها شرح داد که چقدر برای پیدا کردن يك مرشد روحانی تشنه بوده و چگونه تصمیم گرفته که اگر چنین شخصی را پیدا نکند، در بیابان اعتزال گزیده و مابقی زندگی خویش را در تنهایی و انزوا سر کند. اما دست سرنوشت او را به محضر صوفی الجزایری، شیخ العلاوی، رهنمون ساخت. در سال‌های اخیر برخی خرده‌گیران تلاش کرده‌اند که در مورد پیوستن شوان به طریقت شاذلیه العلاویه

و امکان دارا بودن سلسله کامل، که به تنهایی ضامن پیوستگی سنتی در تصوف است، تردیدافکنی کنند. بگذارید پیش از همه بگوئیم که اصلاً هیچ دلیلی در دست نداریم که شوان به دست شیخ العلاوی به تصوف روی نیاورده باشد، بلکه برعکس، در خلال سال‌های متمادی "فقرای" پرشمار الجزایر و مراکش، بیانگر آن‌اند که وی به دست این شیخ بزرگ الجزایری به صوفیه گرائیده.

در دهه ۱۹۶۰ من با بعضی از اعضای شاخه سوری طریقت العلاویه ملاقات کردم که در مورد وضع و حال شیخ عیسی [شوان] از من سؤال می‌کردند و داستان‌هایی را که در مورد ورود شوان به مستغانم در سال ۱۹۳۲ و اتصالش به طریقت توسط شیخ العلاوی، که نخستین بار وی را به عزلت‌گزینی روحانی یا "خلوت" واداشت، از فقرای کهن‌سال‌تر شنیده بودند، برایم بازگفتند. تنها سه سال قبل و در مراکش، دوباره همان داستان‌ها را از اعضای کهن‌سال‌تر طریقه شاذلیه شنیدم که آن‌ها هم در مورد او سؤالاتی می‌کردند.

و اما انتخاب او به عنوان "مقدم" - حتی اگر خرده‌گیران و منتقدان شوان در این مورد تردید کنند - این انکار و تکذیب، نفس پیوستگی و تسلسل ایمان‌آوری‌اش را نقض نمی‌کند. بسیاری از فقرا در طریقت‌های گوناگون صوفیه که بعنوان "مقدم" یا "خلیفه" تعیین نشدند، بعداً بواسطه مشیت الهی به مقام شیخیت رسیدند. تاریخ تصوف کلاسیک پر از چنین نمونه‌هایی است، بویژه در قرون اولیه هنگامی که عملکردهای گوناگون رایج در تصوف بعدی هنوز به این صورت وجود نداشت. در هر مورد، سرشت واقعی هر شیخ

یا مرشد تنها بواسطه کیفیت مریدان وی قابل ارزیابی است.  
یک درخت بواسطه میوه‌هایش مورد قضاوت قرار  
می‌گیرد.»<sup>۱۸۶</sup>

### علاویه پس از علاوی

چنان‌که گفتیم، با مرگ شیخ احمد العلاوی، یکی از "مقدم"‌های او بنام عده بن تونس شیخ طریقت علاویه شد و شوان با "اجازه"‌ای که از شیخ عده گرفت به سوئیس بازگشت و راه مستقل خود را آغاز کرد.

طریقت علاویه در دوران عده بن تونس، که فاقد رهبری کاریزماتیک چون احمد العلاوی بود، جاذبه خود را از دست داد و با مرگ عده بن تونس بقایای ظواهر تصوف سنتی را نیز از دست داد و ریاست خاندان بن تونس موروثی شد. در این زمان، شوان در سوئیس راه خود را می‌رفت و به مستغانم و زاویه علاویه کاری نداشت.

عده بن تونس در سال ۱۹۵۲ درگذشت و پسر ۲۴ ساله‌اش، محمد المهدی بن تونس، رهبری طریقت را به دست گرفت که سلوکی غیردرویشانه و پرتجمل داشت. او در ۱۹۷۵ درگذشت و برادرش، خالد بن تونس (متولد ۱۹۴۷)، شیخ طریقت شد.

خالد بن تونس در ۲۴-۳۱ ژوئیه ۲۰۰۹ جشن یکصدمین سال تأسیس طریقت علاویه را در مستغانم برگزار کرد. و به این مناسبت خبرگزاری‌ها متن تبلیغاتی زیر را گزارش کردند:

«یک سده از عمر طریقت شیخ خالد بن تونس می‌گذرد.

از ۲۴ تا ۳۱ ژوئیه، قریب به ۶ هزار تن از مؤمنین برای جشن صدمین سالگرد تولد این طریقت در شهر مستغانم الجزایر گرد آمدند.

در تمام طول سال، اعضای این فرقه صوفیه مراحل مختلف حرکت کاروان های انتظار و شعله امید را پیگیری کردند؛ دو نمادی که، ماه ژانویه سال جاری، به منظور معرفی کردن جوامع علاویه به دنیا، به تأیید رسیده بودند. اوائل ماه ژوئیه، این دو نماد در شهر مستغانم به هم رسیدند.

در فرانسه، پیش آهنگان مسلمان (SMF) این کشور که به تأیید شیخ خالد بن تونس نیز رسیده بودند، شکلی دیگر از مسلمانی را به نمایش گذاشتند. SMF شکلی زیبا از حضور حقیقی اسلام در زندگی عمومی مسلمانان در کشور فرانسه محسوب می شود. اینان کسانی هستند که کاروان شعله امید را به راه انداختند.

فرقه العلاویه که به سال ۱۹۰۹ پایه گذاری گردید، عنوان خود را از اسم پایه گذار فرقه یعنی شیخ احمد العلوی (۱۸۶۹ - ۱۹۳۴) گرفته؛ مردی معتقد و دارای سعه صدر که الهام بخش بسیاری از غربی ها در مسیر گرایش به اسلام بوده است. شیخ العلوی خطبه های جمعه مسجد بزرگ پاریس را از زمان تأسیس آن یعنی ژوئیه ۱۹۲۶ بر عهده داشته است.<sup>۱۸۷</sup>

۱۸۷. بنگرید به: گزارش وبگاه مغربیه، ۵ اوت ۲۰۰۹.

خالد بن تونس، بویژه در فضای جدید منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و در کوران "بهار عربی"، می‌کوشید چهره‌ای "تجددخواه" از خود به دولت‌های غربی عرضه کند. اقدام جنجالی او، که اعتراض علمای الجزایر را برانگیخت، انتشار کتابی است با عنوان صوفییه: میراث مشترک نوشته خالد بن تونس که بر روی جلد آن تصویر پیامبر اسلام (ص) درج شده.<sup>۱۸۸</sup>

در عکس‌های زیر تحول لباس و ظاهر شیوخ طریقت درقاویه و علاویه در یک سده اخیر نمایان است:

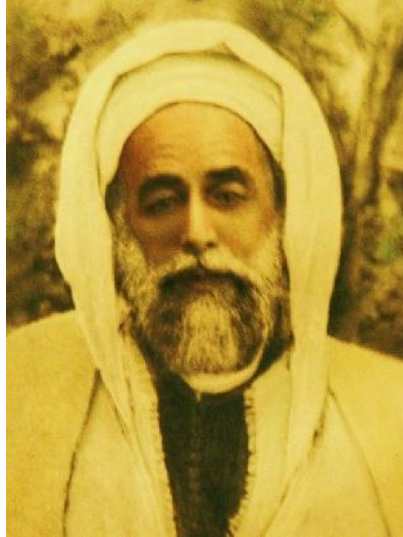


شیخ علی بن طیب بن العربی الدرقاوی (نوه محمد العربی الدرقاوی، بنیان‌گذار درقاویه)

۱۸۸. بنگرید به:

“Algerian wants reformist Sufi role in Arab Spring”, Sep 9, 2011.

<http://www.reuters.com/article/2011/09/09/algeria-sufi-idAFL5E7K923620110909>



شیخ احمد العلاوی (ابن علیوه)



شیخ عده بن تونس (جانشین العلاوی)





شیخ محمد المهدی بن تونس (جانشین شیخ عدّه)



شیخ خالد بن تونس (رهبر فعلی طریقت علاویه)

### علاویه شوان در اروپا

شوان پس از بازگشت از سفر دوم مستغانم، بر اساس نامه‌ای که از شیخ عده بن تونس گرفته بود، و درباره مناقشات در پیرامون آن سخن گفتیم، بعنوان "مقدم"، پایه‌های فرقه خود را بنا نهاد. در سال ۱۹۳۴، که شوان فرقه‌سازی را آغاز کرد، ۲۷ ساله بود. او بعنوان نماینده علاویه در بال سوئیس علاقمندان را به طریقت می‌پذیرفت. ابتدا تیتوس بورکهارت و هارالد فن مینبرگ، دوست صمیمی بورکهارت که بعداً از طریق وصلت خویش نزدیک بورکهارت شد، توسط شوان پذیرفته شدند. این دو قبلاً مسلمان شده بودند. شوان مجلس ذکر هفتگی را در آپارتمان خود به راه انداخت. جمع می‌شدند، به شکل حلقه می‌نشستند و ذکر می‌گفتند. از هشت بعدازظهر آغاز می‌شد و گاه تا یک صبح ادامه می‌یافت. صدای ذکرشان چنان بلند بود که همسایگان سایر طبقات شاکی بودند. چندی بعد فن مینبرگ ساختمان کوچک دو طبقه‌ای در حاشیه رود راین پیدا کرد و محل "زاویه" به آنجا منتقل شد. در این مکان حلقه ذکر منظم شد، و شرکت‌کنندگان لباس عربی می‌پوشیدند و عمامه می‌بستند.<sup>۱۸۹</sup>

بنوشته سجویک، شوان هدایت ترادیشنال‌یست‌های بال را به دست گرفت نه به دلیل شخصیت فردی بلکه به دلیل "اجازه" شیخ عده بن تونس و نیز کمک بورکهارت به او. بورکهارت عربی را خوب می‌دانست و با فرهنگ اسلام و مغرب آشنا بود. شوان از همان آغاز اسلام را غایت نمی‌دانست بلکه غایت را "حکمت خالده" (خرد

---

189. Sedgwick, *ibid*, pp. 89-90.

### جاویدان) یا "دین خالده" می‌دانست.<sup>۱۹۰</sup>

پس از بازگشت به سوئیس، رابطه شوان با مادلین از سر گرفته شد ولی به دلایلی نامعلوم مادلین این رابطه را قطع کرد. ناکامی در عشق به مادلین شوان را به شدت آزد. او به محل قرار با مادلین در کنار دریاچه لمان می‌رفت و برای مادلین شعر می‌گفت و دعا می‌خواند به این امید که مادلین به سویش بازگردد. گزیده‌ای از این اشعار در *خاطرات و تألمات* شوان منتشر شده است. سجویک می‌نویسد: شوان احساس نیاز می‌کرد که پیروانش در غصه این عشق نافرجام با او شریک شوند. سجویک، بنقل از فن مینبرگ، اضافه می‌کند: شوان غالباً تکرار می‌کرد: «هر کس مادلین را دوست ندارد عضو طریقت نیست.»<sup>۱۹۱</sup>

در نوشته سید حسین نصر درباره شوان نامی از عشق به مادلین و "شعرهای زمینی" شوان برای مادلین نیست؛ همان‌گونه که نام رساله شوان درباره وحدت یهودیت و مسیحیت و اسلام تحریف شده، و همان‌گونه که دیدار با "بودای طلایی" در "خلوت" مستغانم به دیدار با خضر (نبی سبز) تبدیل شده. در اینجا نیز نصر چنان ماجرا را مبهم روایت می‌کند که خواننده گمان می‌برد اشعار شوان "فرازمینی" و برای شیخ احمد العلاوی بوده است. نصر می‌نویسد:

«چهارمین کتاب از تأملات عمیق و پرمغز او... در سال ۱۹۳۵ تحریر شد. این کتاب در شهر مستغانم نوشته شده و به شیخ العلاوی اهدا شده بود درحالی که مجموعه اشعار او به زبان آلمانی، یعنی کتاب *روز و شب*، نیز چندین شعر با

190. *ibid*, p. 90.

191. *ibid*, pp. 90-91.

عناوین عربی را در برمی گرفت و به موضوعات صوفیانه می پرداخت.<sup>۱۹۲</sup>

دستاوردهای شوان در جلب عده‌ای به اسلام در نامه‌هایی که دوستان گنون به قاهره می فرستادند به گنون گفته می شد ولی طبعاً گنون از رؤیایها و مکاشفات عجیب و "فرا-اسلامی"<sup>۱۹۳</sup> شوان مطلع نبود. گنون به شوان علاقمند شد و به زودی نه تنها خود علاقمندان به اسلام را به شوان ارجاع می داد بلکه به ژان ریور،<sup>۱۹۴</sup> که دوست نزدیک و پیرو گنون بود، گفت که علاقمندان را به نزد شوان بفرستد. ژان ریور ساکن پاریس و تا سال ۱۹۶۱ سردبیر مجله *مطالعات ترادیشنالیستی*<sup>۱۹۵</sup> بود.

به این ترتیب، *طریقت علاویه شوان* در اروپا گسترش یافت. ریور زاویه‌ای در پاریس تأسیس کرد و بورکهارت به لوزان رفت و زاویه‌ای در این شهر ایجاد کرد. لویی کودران<sup>۱۹۶</sup> اولین مقدم شوان بود که رهبری زاویه شهر آمینس فرانسه را به دست گرفت.<sup>۱۹۷</sup> نام مسلمانی کودران "محمود" بود. او بعداً، که اختلافات گنون با شوان آشکار شد، بطور کامل از اسلام کناره گرفت.<sup>۱۹۸</sup>

بنوشته سجویک، در سال ۱۹۳۹ در زاویه شهر بال حدود ۳۰ تا ۴۰

۱۹۲. نصر، "فریتیوف شوان و سنت اسلامی"، همان مأخذ، ص ۲۳.

193. extra-Islamic

194. Jean Reyor (1905-1988)

195. *Etudes traditionnelles*

196. Louis Caudron

197. Sedgwick, *ibid*, p. 91.

198. *ibid*, p. 134.

نفر ذکر می‌گفتند. در این زمان شوان در آلزاس (فرانسه) ساکن بود و هنوز تابعیت آلمانی داشت، ولی هر هفته برای مراسم ذکر به بال می‌رفت.<sup>۱۹۹</sup> در سال ۱۹۴۰ شوان «پیروانی متنفذ» در سوئیس داشت که به سادگی توانستند تابعیت سوئیس را برایش فراهم کنند.<sup>۲۰۰</sup>

### شیخ، نقاش، سرخپوست

در سال ۱۹۳۷ شوان دومین رؤیای خود را دید: نام تبارک و تعالی بر او ظاهر شد و از خواب بیدار شد. «از خواب بیدار شدم در حالی که یقین داشتم شیخ شده‌ام.» اندکی بعد به روشی که روشن نمی‌کند چگونه بود رساله‌های شش اصل مراقبه و مرگ و زندگی و آرامش و عمل و دانش و هستی به او الهام شد. بنوشته سجویک، این دو الهام را باید آغاز رسمی جدایی فرقه شوان از علاویه الجزایر دانست. اگر شوان "شیخ" است طبعاً "مقدم" نیست و در برابر کسی جز خداوند پاسخگو نیست. از این زمان، رساله شش اصل مراقبه شوان در پایه عملکرد پیروان شوان قرار گرفت.<sup>۲۰۱</sup> و بدینسان، فریتیوف شوان به "شیخ عیسی نورالدین احمد" بدل شد. "عیسی نورالدین احمد" نامی است که در زمان ورود به طریقت علاویه برگزیده بود. بعدها، پس از مرگ شوان، سید حسین نصر در رثای او چنین نوشت:

«اکنون که فریتیوف شوان این ساحت خاکی را ترک گفته و بر همه روشن شده است که نام اسلامی وی شیخ

199. ibid, p. 91.

200. ibid, p. 93.

201. ibid, p. 92.

عیسی نورالدین احمد شاذلی علوی مریمی بوده، تبیین ارتباط او با سنت اسلامی امری مهم می‌نماید، سنتی که وی بعنوان مرشد معنوی شاخه‌ای از مهم‌ترین طریقت‌های تصوف که پس از قرون اولیه تاریخ اسلام تبلور یافت، به خدمت مشغول بود.<sup>۲۰۲</sup>

رابطه شوان با مادلین در لوزان در سال ۱۹۴۳ به پایان رسید یا به تعبیر شوان به «عشق کیهانی به معشوق» فراروئید. پنج سال بعد (مه ۱۹۴۹)، شوان ۴۲ ساله برای اولین بار ازدواج کرد. زنش، کاترین فی‌یر،<sup>۲۰۳</sup> دختر ۲۵ ساله یک دیپلمات سوئیسی و عضو طریقت شوان بود. گویا ازدواج با کاترین نیز، که اینک "لطیفه" خوانده می‌شد، بر اساس الهام انجام گرفت؛ آن‌گونه الهام‌هایی که شوان را مسلمان و سپس "شیخ" کرد. کاترین شوان را جاه‌طلب می‌دانند که دخالت‌هایش مطبوع نبود. اندکی پس از ازدواج، اعضای طریقت را مجبور کرد آپارتمان بزرگ‌تری برای "شیخ" تهیه کنند و در سال ۱۹۵۳ به خانه بزرگی نقل مکان کرد. می‌گویند در وجوهاتی که شوان بنام "زکات" می‌گرفت تصرف می‌کند. کاترین نقاش بود و شوان را، که تا آن زمان شعر می‌گفت، مجبور کرد بطور جدی نقاشی کند. یکی از اولین نقاشی‌های شوان تصویر دو سرخپوست آمریکایی است: یکی با لباس و دیگری برهنه. این نقاشی را این‌گونه تفسیر می‌کنند که پوشیده نماد "ظاهر" است و برهنه نماد "باطن".<sup>۲۰۴</sup>

۲۰۲. نصر، "فریتیفوف شوان و سنت اسلامی"، همان مأخذ، ص ۲۰.

203. Catherine Feer [Schuon] (b. 1924)

204. Sedgwick, ibid, p. 148.

علاقه شوان به سرخپوستان آمریکا بیشتر به تأثیر از تحقیقات جوزف اپس براون<sup>۲۰۵</sup>، استاد دانشگاه ایندیانا، بود. براون در رشته مردم‌شناسی محققى برجسته بود و مؤلف کتاب‌هایی درباره آئین‌های رازآمیز و نمادین سرخپوستان، که مشهورترین آن‌ها چپق مقدس<sup>۲۰۶</sup> است. براون مسلمان و عضو طریقت علاویه بود و کتاب‌های خود را برای شوان می‌فرستاد. کتاب‌های براون از اولین کتاب‌هایی بود که شوان در سال ۱۹۴۸، پیش از ازدواج، برای مطالعه به کاترین داد. در این زمان کاترین تازه به طریقت شوان راه یافته بود.<sup>۲۰۷</sup>

شوان در پائیز ۱۹۵۳ در پاریس با سرخپوستی آمریکایی بنام **توماس یلوتیل**<sup>۲۰۸</sup> دوست شد. یلوتیل و هیئت همراه او برای نمایش

205. Joseph Epes Brown (1920-2000)

برای آشنایی با زندگی و آثار جوزف براون بنگرید به:

[www.worldwisdom.com/public/authors/Joseph-Epes-Brown.aspx](http://www.worldwisdom.com/public/authors/Joseph-Epes-Brown.aspx)

[http://www.studiesincomparativereligion.com/Public/authors/Joseph\\_Epes\\_Brown.aspx](http://www.studiesincomparativereligion.com/Public/authors/Joseph_Epes_Brown.aspx)

<http://www.amazon.com/Joseph-Epes-Brown/e/B001ITPHP0>

[http://en.wikipedia.org/wiki/Joseph\\_Epes\\_Brown](http://en.wikipedia.org/wiki/Joseph_Epes_Brown)

206. Joseph Epes Brown, *The Sacred Pipe: Black Elk's Account of the Seven Rites of the Oglala Sioux*, Norman: University of Oklahoma Press, 1953, 1989; New York: Penguin Books, 1971.

کتاب فوق با مشخصات زیر به فارسی منتشر شده است: جوزف اپس براون، چپق مقدس: هفت آئین اوگلا لاسو به روایت گوزن سیاه، ترجمه ع. پاشایی، تهران: نشر مازیار، ۱۳۵۵.

207. Sedgwick, *ibid*, p. 123.

208. Thomas Yellowtail (1903-1993)

آئین دینی سرخپوستان شمال آمریکا، موسوم به "رقص خورشید" به پاریس رفته بودند. این آئین سه چهار روز طول می‌کشد و سرخپوستان مناسک متعددی را اجرا می‌کنند. یلوتیل از پاریس به لوزان رفت و میهمان شوآن شد. این دوستی تداوم یافت و علاقه شوآن را به دین سرخپوستان آمریکا افزایش داد. او در تابستان ۱۹۵۹ به دعوت یلوتیل برای اولین بار به آمریکا سفر کرد و بار دوم در سال ۱۹۶۳. او در این سفرها به میان سرخپوستان رفت و در مناسک آنها حضور یافت.<sup>۲۰۹</sup>

شوآن در *خاطرات و تألمات* مدعی است به این سفرها رفت برای نجات دادن سرخپوستان آمریکا از مدرنیته، ولی، چنان‌که خواهیم دید، تأثیر مناسک دینی سرخپوستان شمال آمریکا بر شوآن بیش از تأثیر شوآن بر آنها بود. شوآن و همسرش در پایان این سفرها طی مراسمی نمادین بعنوان عضو قبایل سرخپوست سو، یا به تعبیر ایشان "ملت بزرگ سو"،<sup>۲۱۰</sup> پذیرفته شدند. شوآن "ویسایپی ویاکپا"<sup>۲۱۱</sup> (ستاره درخشان) و کاترین "ووان وینیان"<sup>۲۱۲</sup> (زن هنرمند) نام گرفتند.<sup>۲۱۳</sup> درباره پیوند فزاینده شوآن با سرخپوستان سو در دوران

←

بنگرید به زندگی‌نامه توماس یلوتیل در وبگاه "خرد جهانی":

<http://www.worldwisdom.com/public/authors/Thomas-Yellowtail.aspx>

209. "Biography of Frithjof Schuon":

<http://www.worldwisdom.com/public/authors/Frithjof-Schuon.aspx>

210. The Great Sioux Nation

211. Wicahpi Wiyakpa

212. Wowan Winyan

213. Sedgwick, *ibid*, pp. 148-149.



پایانی زندگی شوان سخن خواهیم گفت.

### گنون و فرقه‌سازی شوان

شوان در آغاز، مانند بسیاری از نومسلمانان اروپا، خود را علاقمند به گنون معرفی می‌کرد و مسلمانی‌اش با کتاب‌های گنون آغاز شد. او مدعی است که در ۱۶ سالگی کتاب شرق و غرب گنون را خوانده است.<sup>۲۱۴</sup> گفتیم که گسترش اولیه طریقت شوان به دلیل حمایت گنون بود تا بدان‌جا که ژان ریور، به خواست گنون، زاویه علاویه شوان را در پاریس تشکیل داد و گنون و ریور علاقمندان به اسلام را به شوان معرفی می‌کردند.

اولین دیدار شوان با گنون در سال ۱۹۳۸ بود. شوان به قاهره رفت و یک هفته تقریباً هر روز با گنون دیدار کرد. شوان در خاطرات و تآلمات درباره این دیدارها ساکت است و تنها اشاره می‌کند که «نومیدکننده» بود. معهدا، در این زمان گنون استقلال شوان از مستغانم را تأیید می‌کرد و معتقد بود که علاویه مستغانم، پس از مرگ احمد العلاوی و در زمان رهبری عده بن تونس، به ظاهرگرایی و کارهای نمایشی غیرقابل قبول درغلطیده است.<sup>۲۱۵</sup> نمی‌دانیم شوان رؤیای سال ۱۹۳۷ خود را، که او را به مقام "شیخ" ارتقاء داد، به گنون گفته یا نه.

در سال ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم آغاز شد. شوان سفری به بمبئی کرد و بلافاصله بازگشت. او از بمبئی نسخه‌ای از کتاب سانسکریت *بهاگاواد گیتا* را با خود آورد نه برای مطالعه بلکه، آن‌گونه که شوان

214. *ibid*, p. 84.

215. *ibid*, p. 92.

نوشته، «به دليل قدرت برکت دهنده آن.»<sup>۲۱۶</sup>

در سال ۱۹۴۸ شوان مقاله‌ای نوشت درباره غسل تعمید مسیحیان و آن را سنتی باطنی خواند. این مقاله، با عنوان "رازهای مسیحیت"،<sup>۲۱۷</sup> در شماره ژوئیه- اوت ۱۹۴۸ مجله مطالعات ترادیشنالستی (پاریس) منتشر شد و نارضایتی شدید گنون را برانگیخت. در همین زمان ریور به گنون گزارش داد که پیروان شوان مجله را بایکوت کرده و تنها آن شماره‌هایی را می‌خرند که مقالات شوان در آن درج شده.<sup>۲۱۸</sup>

از این زمان مخالفت گنون با راهی که شوان آغاز کرده آشکار شد. گنون موضع و کرداری روشن داشت. او معتقد بود که مراقبه و مناسک باطنی باید بطور اکید در چارچوب راست‌کیشی (ارتدکس) انجام شود و ظواهر شریعت را نقض نکند. از نظر گنون، طریقت صوفی در غرب نباید هیچ تفاوتی با طریقت‌های مشابه در جهان اسلام داشته باشد، و هر چیز دیگر جز این «معجونى از شکل‌های سنتی» و «التقاط»<sup>۲۱۹</sup> است.<sup>۲۲۰</sup> از نظر گنون، اسلام راست‌کیش همان بود که زاهدان صوفی طی سده‌ها در کشورهای چینی مصر به آن عمل می‌کردند.<sup>۲۲۱</sup>

شوان، برخلاف گنون، معتقد بود که مناسک باطنی اصل است و چارچوب ظاهری اهمیت کم‌تر دارد. این نگاه در عملکرد فرقه شوان تجلی می‌یافت: پیروان شوان نماز را به جماعت نمی‌خواندند در حالی

216. *ibid*, p. 92.

217. "Mystères christiques" [Christic Mysteries]

218. *ibid*, pp. 123-124.

219. Syncretism. سینکرتیسم: آمیختن ادیان مختلف.

220. *ibid*, p. 124.

221. *ibid*, p. 304.

که مسلمانان جماعت را "سنت" می‌دانند و بر اقامه آن تأکید دارند. در سال ۱۹۴۸ ریور (از پاریس) به گنون (در قاهره) نوشت که اعضای طریقت شوان دیگر در ماه رمضان روزه نمی‌گیرند.

بنظر می‌رسد این تحول اخیراً رخ داده زیرا پیش از آن گزارشی دال بر روزه نگرفتن پیروان شوان در دست نیست. در اوائل سال ۱۹۵۰ این‌گونه گزارش‌ها از پاریس به گنون، در نامه‌های ریور و واسلان و هارتنگ، افزایش یافت.

**میشل واسلان**<sup>۲۲۲</sup> مسلمان ترادیشنالیست رومانیایی و شاگرد میرچا **الیاده**<sup>۲۲۳</sup> در بخارست بود. میرچا الیاده از پیروان گنون در رومانی بود که پس از مهاجرت به ایالات متحده آمریکا (۱۹۴۶) و تدریس در دانشگاه شیکاگو در زمینه دین‌پژوهی نام‌آور شد. سجویک می‌نویسد: «مدل عامی که الیاده از دین‌خویی بشری ارائه می‌دهد متأثر از حکمت خالده است که در پوشش سکولار پنهان شده.»<sup>۲۲۴</sup> واسلان، که دیپلمات دولت رومانی بود، در سال ۱۹۳۹ در پاریس مقیم شد و در سال ۱۹۴۰ شوان او را بعنوان اولین "مقدم" طریقت علاویه در پاریس منصوب کرد. واسلان در سال ۱۹۵۰، به دستور گنون و در پی اعتراض به رویه غیراسلامی شوان، با نام "شیخ مصطفی عبدالعزیز" طریقت علاویه خود را در پاریس ایجاد کرد و از سال ۱۹۶۱، پس از ژان ریور، تا زمان مرگ (۱۹۷۴) سردبیری مجله *مطالعات ترادیشنالیستی* را به عهده داشت.

---

222. Michel Valsan (1907-1974)

223. Mircea Eliade (1907-1986)

224. *ibid*, p. 112.

**هنری هارتنگ**<sup>۲۲۵</sup> فرانسوی نیز شخصیت مهمی در تاریخ ترادیشنالیزم است. او در سال ۱۹۴۲ به جنبش مقاومت فرانسه پیوست و به سوئیس گریخت، سپس بعنوان عضو ارتش آزاد به فرانسه بازگشت و در دوران ریاست جمهوری ژنرال دوگل دستیار او بود. هارتنگ در جریان یک مأموریت در هند، که از ۱۹۴۵ آغاز شد، جستجوی معنوی خود را آغاز کرد و به دیدار **رامانا مهارشی**،<sup>۲۲۶</sup> گورو<sup>۲۲۷</sup> نامدار هندو، رفت. سپس به پاریس بازگشت، از ارتش خارج شد و پایان‌نامه دکترایش را در رشته جغرافیا ارائه داد. هارتنگ در پاریس با واسلان آشنا شد و از فوریه ۱۹۴۹ مکاتبه با گنون را آغاز کرد. در ابتدا درباره مهارشی بحث می‌شد. این مکاتبات بر هارتنگ اثر گذاشت و در ژوئن یا اوائل ژوئیه ۱۹۴۹ همراه زنش مسلمان شدند. این دو به طریقت علاویه پاریس پیوستند که واسلان اداره می‌کرد.<sup>۲۲۸</sup>

از اوائل سال ۱۹۵۰ واسلان و هارتنگ در نامه‌های جداگانه به گنون از بی‌توجهی پیروان شوان به مناسک اسلامی شکایت می‌کردند. آن‌ها نوشتند که **شوان گروه خاصی از پیروانش را در زمینه "شریعت" آزاد گذاشته در حالی که مابقی مناسک شرعی را بجا می‌آورند.** واسلان از برخی بدعت‌های پیروان شوان سخن گفت: برای اقامه نماز به جای وضو تیمم می‌گیرند در حالی که آب وجود

225. Henri Hartung (1921-1988)

226. Ramana Maharshi (1879-1950)

227. Guru

گورو واژه سانسکریت به معنی آموزگار و استاد است. به رهبران طریقت‌ها و فرقه‌های دینی گورو می‌گویند.

228. *ibid*, pp. 121-122.

دارد، نمازهای پنجگانه را در وقت خود نمی‌خوانند و در ماه رمضان روزه نمی‌گیرند. بنویشته‌اند و اسلان، شوان بی‌اعتنایی به شریعت از سوی پیروانش را تأیید و توجیه و دلیل آن را «انطباق با شیوه زندگی در غرب» عنوان می‌کرد؛ توجیهی که و اسلان آن را نادرست می‌دانست. و اسلان به گون نوشت به اعتقاد شوان در «دارالحرب» (کشورهای غیراسلامی معاند با اسلام) ساده کردن شریعت موجه است. شوان برای ساده کردن مناسک اسلامی توجیهاتی داشت. در دهه ۱۹۴۰ در سوئیس مسجد نبود و مسلمانان اندک بودند؛ لذا وضو گرفتن در اماکن عمومی نامعمول بود و جلب توجه می‌کرد. به علت همزمانی ماه رمضان با تابستان روزها طولانی شده و روزه را سخت می‌کرد و این سبب شد که شوان تعطیل کردن روزه را موجه بداند.<sup>۲۲۹</sup> بدعت دیگر شوان، که و اسلان به گون گزارش داد، اجازه نوشیدن آبجو در میهمانی‌های خانوادگی و شغلی بود به این بهانه که کسی نباید متوجه شود آن‌ها مسلمان‌اند. علاوه بر این، بسیاری از پیروان شوان در خانه، مانند ملاء عام، آبجو می‌نوشیدند.<sup>۲۳۰</sup>

یکی از علل تأکید شوان بر اعمال باطنی و بی‌اعتنایی به اعمال ظاهری اسلام برای جلب مسیحیان به طریقتش بود. هر چند شوان مسیحیان را به طریقت علاوین نمی‌پذیرفت ولی اجازه می‌داد در مناسک "ذکر" او حضور یابند. در سال ۱۹۵۰ به گون اطلاع دادند شوان پیروان مسیحی دارد از جمله یک کشیش کاتولیک. این کشیش سال‌ها روش‌های مراقبه شوان را به کار می‌برد. او در اواسط دهه ۱۹۶۰ برای نخستین بار به لوزان رفت و با مشاهده وضع شوان

---

229. *ibid*, pp. 124-125.

230. *ibid*, p. 126.

از او برید.<sup>۲۳۱</sup>

شوان، که اوضاع را بحرانی یافت، کوشید نظر مساعد گنون را جلب کند و واسطه‌ای بنام ژاک آلبرت کوتا<sup>۲۳۲</sup> را، که از نظر شغلی دیپلمات بود، نزد واسلان فرستاد و اعلام آمادگی کرد شخصاً به قاهره نزد گنون رود. گنون اعلام کرد اگر شوان به قاهره بیاید با او ملاقات نخواهد کرد. شوان و گنون هیچگاه ملاقات نکردند.

کمی بعد، در اواسط سال ۱۹۵۰، کوتا نیز از شوان جدا شد. کوتا همان کسی است که بعنوان سفیر شوان نزد ریور رفته بود تا واسطه ملاقات شوان با گنون شود. کوتا و هارتنگ در نامه‌های شان به گنون به آن چه «اسلام‌زدایی» توسط شوان خوانده می‌شد معترض بودند. «اسلام‌زدایی»<sup>۲۳۳</sup> تعبیری است که در یادداشت‌های هارتنگ به کار رفته. کوتا و هارتنگ معتقد بودند شوان بخش‌هایی از شریعت را ترک کرده و مناسکی ابداع کرده که محصول «تخیل شوان» و فاقد «ارزش سنت‌گرایانه» است. پیش‌تر، در سال ۱۹۴۸، ریور به گنون شکایت کرده بود که شوان مناسکی ابداع کرده که از خارج از اسلام اخذ شده.

کوتا و هارتنگ در ژوئیه ۱۹۵۰، در نامه‌های خود به گنون، شوان را متهم کردند به «مقام الهی قائل شدن برای یک انسان.» منظورشان از «یک انسان» خود شوان بود. بنوشته سجویک، این اتهام، در کنار اتهام «نقش غیراسلامی جامع ادیان بودن»، که واسلان بیان کرد، معمایی زمانی پدید می‌آورد. طبق مندرجات *خاطرات و تألمات*، شوان

231. *ibid*, p. 127.

232. Jacques-Albert Cottat

233. “de-Islamization”

در نیمه دهه ۱۹۶۰ به این باور رسید که دارای نقش یونیورسال (جامع = فرا- اسلامی) است و در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ خود را تجلی الهی می‌دید. کوتا، هارتنگ و واسلان، از نظر زمانی، این اتهام‌ها را خیلی زود بیان کرده‌اند. در واقع، آن‌ها اولین نشانه‌های تحولات پسین را در شوان دیده بودند.<sup>۲۳۴</sup>

سرانجام، در سپتامبر ۱۹۵۰ گنون از واسلان خواست نامه‌ای به شوان بنویسد و جدا شدن علاویه پاریس را از علاویه شوان اعلام کند. گفتیم که واسلان از سال ۱۹۴۰ شعبه علاویه را در پاریس اداره می‌کرد. گنون در ماه اکتبر طی نامه‌ای دلایل خود را این‌گونه بیان کرد: «در لوزان مناسک دینی به حداقل ناچیزی تقلیل یافته و حتی در ماه رمضان روزه نمی‌گیرند.» گنون معتقد بود علاویه از یک طریقت صوفی به یک «سازمان مبهم یونیورسالیست» تغییر کرده. همین امر را واسلان در نامه ۲۵ صفحه‌ای مورخ اکتبر ۱۹۵۰ خطاب به شوان بیان کرد. لحن نامه بسیار تند و در برخی موارد طعنه‌آمیز است. واسلان شوان را متهم کرد که اسلام را به «یونیورسالیسم ظاهری و سطحی» تبدیل کرده و برای خود نقشی جامع، فراتر از اسلام، قائل است؛ نیاز به «ایمان ناب محمدی» را نادیده می‌گیرد و جوهر اسلامی علاویه را با جوهر یونیورسالیستی تعویض کرده است.<sup>۲۳۵</sup>

در سال ۱۹۵۰ گنون، و به تبع او ریور، علاقمندان به اسلام را نه به شوان بلکه به واسلان در پاریس یا به ماریدو معرفی می‌کردند.<sup>۲۳۶</sup>

---

234. *ibid*, p. 128.

235. *ibid*, p. 129.

236. *ibid*, p. 128.

راجر ماریدو<sup>۲۳۷</sup> دوست قدیمی گنون بود که در مغرب در نزد یکی از شیوخ طریقت درقاویه<sup>۲۳۸</sup> به طریقت فوق پیوست و از شیخ "اجازه" گرفت برای تأسیس شعبه طریقت در اروپا.<sup>۲۳۹</sup> به این ترتیب، شوان حمایت گنون را بطور کامل از دست داد. در زمان فوت گنون (۱۹۵۱) سه طریقت مستقل اسلامی در اروپا وجود داشت: علاوه شوان، علاوه واسلان و درقاویه ماریدو.<sup>۲۴۰</sup>

### شوان و مرگ گنون

نمی‌دانیم گنون از شوان چه می‌دانست یا چه شنیده بود که پس از این ماجرا با نگرانی و ترس می‌زیست و چند ماه بعد درگذشت. گمان می‌برد پیروان شوان جاسوسی او را می‌کنند و بطور مشخص مدعی بود که مارتین لینگز به دستور شوان نامه‌های او را مخفیانه می‌خواند. لینگز، که در قاهره می‌زیست، نامه‌های گنون را به پستخانه می‌برد و می‌آورد. لینگز ادعای گنون را رد می‌کند و مدعی است اگر کسی نامه‌ها را باز می‌کرد سانسورچیان مصری بودند.<sup>۲۴۱</sup> کنتس والتین دو سن پوآ،<sup>۲۴۲</sup> زن مسلمان فرانسوی که از بدو

237. Roger Maridort

238. Mohammed b. Ali Tadili (d.1372/1957)

239. *ibid*, pp. 126-127.

240. *ibid*, p. 131.

241. *ibid*, p. 128.

242. Countess Valentine de Saint-Point (1875-1953)

زن شاعر و نویسنده فرانسوی. در سال ۱۹۱۸ در مغرب به اسلام گروید و از اواخر ۱۹۲۴ در مصر ساکن شد و به حمایت از جنبش استقلال طلبانه مصر برخاست. او اندکی پس از گنون، در ۲۸ مارس ۱۹۵۳ درگذشت و در قبرستان مسلمانان قاهره ←



اقامت گنون در قاهره (۱۹۳۰) با او دوست بود و قدیمی‌ترین دوست گنون در قاهره بشمار می‌رفت،<sup>۲۴۳</sup> در مقاله‌ای که در سوگ گنون منتشر کرد،<sup>۲۴۴</sup> از نامه‌هایی سخن می‌گوید که گنون را «شکنجه می‌داد» و ادعاهای دروغین دال بر این که گنون «تحت تعقیب است». درگیری با شوان و فشارهای ناشی از آن عمر گنون را کوتاه کرد و «چهره خندان و شاد و آرام» او، به تعبیر خانم سن پوآ، به چهره‌ای عصبی و نگران بدل شد که برغم خنده ظاهری آشکارا ناشاد بود.<sup>۲۴۵</sup>

در اواخر پائیز ۱۹۵۰، همان زمان که واسلان به دستور گنون به شوان نامه ۲۵ صفحه‌ای سرگشاده نوشت و جدایی شاخه پاریس علاویه را از علاویه شوانی اعلام کرد، گنون به بیماری آنفولانزا مبتلا شد و در بستر بیماری افتاد. سلامتی‌اش بازنگشت و در شامگاه ۶ ژانویه ۱۹۵۱ در ۶۴ سالگی درگذشت. روز بعد گنون را در قبرستان قدیمی جنوب قاهره به خاک سپردند. از میان پیروان گنون، که پنهان از گنون با شوان بودند، مارتین لینگز و ویتال پری در مراسم تدفین گنون حضور داشتند.<sup>۲۴۶</sup> بعدها، این دو بعنوان نزدیک‌ترین کسان به شوان شناخته شدند.

←

به خاک سپرده شد. بنگرید به:

[http://en.wikipedia.org/wiki/Valentine\\_de\\_Saint-Point](http://en.wikipedia.org/wiki/Valentine_de_Saint-Point)

243. Sedgwick, *ibid*, pp. 77-78.

244. Valentine de Saint-Point, "Rene Guenon," *L'Egypte nouvelle*, January 25, 1952.

245. Sedgwick, *ibid*, pp. 129-130.

246. *ibid*, p. 130.

### فرجام لینگز و پری

مارتین لینگز،<sup>۲۴۷</sup> که در پایان سده بیستم میلادی به یکی از نامدارترین ترادیشناالیست‌های شوانی بدل شد، در خانواده‌ای پروتستان در منچستر انگلستان به دنیا آمد. مدتی به‌مراه پدر در آمریکا بود. در سال ۱۹۳۷ تحصیلاتش را در دانشگاه آکسفورد در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به پایان برد. در دوران تحصیل در آکسفورد، از سال ۱۹۳۵، با کتاب‌های گون آشنا شد و مطالعه مجله *مطالعات ترادیشناالیستی* گون را آغاز کرد. مدت کوتاهی در لهستان زبان انگلیسی تدریس کرد و سپس به لیتوانی، در منطقه بالتیک، رفت و در دانشگاه به تدریس انگلیسی انگلوساکسون و میانه پرداخت. در ژانویه ۱۹۳۸ به بال سوئیس رفت، با شوان دیدار کرد و به *طریقت علاویه شوان پیوست*. گفتیم که اندکی بعد، در ۱۹۳۸، شوان به دیدن گون در قاهره رفت و «نومید» برگشت. وبگاه "خرد جهانی"، وابسته به فرقه مریمیه، در زندگی‌نامه لینگز می‌نویسد: پس از سفر به بال و دیدار با شوان، لینگز «به پیرو تمام عمر و وفادار شوان بدل شد».<sup>۲۴۸</sup>

لینگز به لیتوانی بازگشت ولی اندکی بعد، در ۱۹۳۹، مقارن با شروع جنگ جهانی، به قاهره رفت و تا مرگ گون در آنجا ماندگار شد. لینگز در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۵۱ در دانشگاه قاهره زبان انگلیسی تدریس می‌کرد؛ هم‌زمان عربی می‌آموخت و متون اسلامی می‌خواند و بعنوان *منشی گون* خدمت می‌کرد. در همین دوران نخستین کتابش را به عربی نوشت که بعدها، در ۱۹۵۲، ترجمه انگلیسی آن

247. Martin Lings (1909-2005)

248. "...became a lifelong and dedicated disciple of Schuon."

منتشر شد. این کتاب درباره تصوف است.<sup>۲۴۹</sup>  
 لینگز در سال ۱۹۴۴ با زنی انگلیسی بنام **لزلی اسمالی**<sup>۲۵۰</sup> ازدواج کرد که مانند لینگز تا پایان عمر پیرو شوان بود. پس از مرگ گنون، لینگز و همسرش به لندن رفتند. لینگز در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن<sup>۲۵۱</sup> مدرک دکترایش را گرفت. پایان‌نامه او درباره شیخ احمد العلاوی است که در ۱۹۶۱ منتشر شد و معروف‌ترین کتاب لینگز بشمار می‌رود.<sup>۲۵۲</sup> نام این کتاب در چاپ اول *قدیس مسلمان سده بیستم: شیخ احمد العلاوی* بود که در ویرایش ۱۹۷۱ "صوفی" به آن افزوده شد و این تغییر نام فروش کتاب را بطور قابل ملاحظه افزایش داد.<sup>۲۵۳</sup> کتاب فوق به زبان‌های فرانسه، اسپانیولی، فارسی، اردو و عربی ترجمه شده است.<sup>۲۵۴</sup>

249. Martin Lings, *The Book of Certainty: The Sufi Doctrine of Faith, Vision, and Gnosis*, London: Rider, 1952; New York: Samuel Weiser, 1970; second edition, Cambridge, UK: Islamic Texts Society, 1992.

250. Leslie Smalley

251. School of Oriental and African Studies (SOAS)

252. Martin Lings, *A Moslem Saint of the Twentieth Century: Shaikh Ahmad Al-Alawi, His Spiritual Heritage and Legacy*, London: Allen & Unwin, 1961; second edition (*A Sufi Saint of the Twentieth Century: Shaikh Ahmad Al-Alawi: His Spiritual Heritage and Legacy*), London: George Allen & Unwin, 1971; Berkeley, CA: California University Press, 1971; third edition, Cambridge, UK: Islamic Texts Society, 1993, 242 pages.

253. Sedgwick, *ibid*, p. 163.

۲۵۴. زندگی‌نامه العلاوی با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده: مارتین لینگز، *عارفی از الجزایر*، ترجمه نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ۱۳۶۰.

لینگز پس از استقرار در لندن به کار در موزه بریتانیا مشغول شد. این جایگاه به لینگز امکان داد که به نسخ نایاب و کمیاب خطی دسترسی داشته باشد. بر این اساس، لینگز کتاب‌هایی درباره نسخ خطی قرآن کریم و زندگی پیامبر اسلام (ص) منتشر کرد. زندگی‌نامه پیامبر اسلام نوشته لینگز، ۲۵۵ که در سال ۱۳۹۱ به فارسی ترجمه شده، ۲۵۶ مورد تجلیل تونی بلر، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا، قرار گرفته است. ۲۵۷ لینگز دارای تألیفات دیگر در زمینه اسلام، هنر، تصوف، ادبیات انگلیسی، و حکمت خالده است. ۲۵۸ گرایش غالب بر آثار لینگز، طبعاً، تصوف و ترادیشنالیزم شوانی است. مارتین لینگز در ۱۲ مه ۲۰۰۵، در ۹۶ سالگی، در کنت

---

255. Martin Lings, *Muhammad: His Life Based on the Earliest Sources*, London: Allen & Unwin, 1983; Rochester, VT: Inner Traditions, 1983; second edition, Cambridge, UK: Islamic Texts Society, 1991; Rochester, VT: Inner Traditions, 2006.

۲۵۶. مارتین لینگز، محمد (ص) بر پایه کهن‌ترین منابع، ترجمه سعید تهرانی نسب، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۹۱.

۲۵۷. بنگرید به گفتگوی سعید تهرانی نسب، مترجم فارسی کتاب زندگی پیامبر اسلام (ص) نوشته مارتین لینگز، با خبرگزاری فارس مورخ ۳ مهر ۱۳۹۱ در این آدرس:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910629000652>

۲۵۸. بجز مقالات متعدد و زندگانی پیامبر اسلام (ص) و زندگی‌نامه شیخ العلاوی، کتاب‌های زیر از لینگز به فارسی ترجمه شده است: شکسپیر در پرتو هنر عرفانی، ترجمه سودابه فضایی، تهران: نقره، ۱۳۶۵؛ عرفان اسلامی چیست؟، ترجمه فروزان راسخی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۷۸؛ هنر خط و تذهیب قرآن، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: گروس، ۱۳۷۷.

انگلستان درگذشت. ۲۵۹

نام اسلامی لینگز "ابوبکر سراج‌الدین" است. پس از مرگ لینگز از او با عنوان "شیخ ابوبکر سراج‌الدین" و "شیخ ابوبکر مریمی" یاد کرده‌اند.<sup>۲۶۰</sup> در میان صوفیان عنوان "شیخ" مختص "قطب" طریقت است. این امر نشان می‌دهد که لینگز، پس از مرگ شوان (۱۹۹۸)، شیخ مریمیه بود. شاید اطلاق نام "ابوبکر" (خلیفه اول) بر لینگز بیانگر تمایل شوان به خلافت لینگز بعد از خود بوده است.

www.islamophile.org/spip.php?heik Martin | ingcattet

*Islamophile*  
Ressources Islamiques en langue française

Français | عربي | English      Recherch

Accueil du site > Grandes Figures de l'Islam > Savants contemporains > 1909. Sheikh Martin Lings

<p><b>Rubriques</b></p> <ul style="list-style-type: none"> <li>Architecture islamique</li> <li>Audiotèque</li> <li>Banque de Fatwa</li> <li>Bibliothèque islamique</li> <li><b>Grandes Figures de l'Islam</b></li> <li>Histoire</li> <li>Institutions Islamiques</li> <li>Le Noble Coran</li> <li>Le Prophète Muhammad</li> <li>Le site et vous</li> <li>Liens web</li> </ul>	<p><b>Sheikh Martin Lings</b></p> <p>LE SOUFI ABO BAKR SIRAJ AD-DIN</p> <p>mardi 19 mai 2009</p> <p>Amira</p>
<p><b>Spécialité : historien</b></p> <p>Les historiens musulmans</p> <p><b>Spécialité : soufi</b></p> <p>Les Imâms du Soufisme</p> <p>Sheikh Muhammad Amin Kuttâri</p> <p>L'Imâm 'Abd Allâh Ibn 'Alawî</p> <p>Al-Haddâd</p> <p>Sheikh 'Isâ Al-Bayânûni</p> <p>Sheikh Muhammad Al-Hâshimî</p>	 <p><b>Martin Lings (1909-2005)</b></p>

"شیخ ابوبکر سراج‌الدین" (مارتین لینگز)، شیخ مریمیه

۲۵۹. زندگی‌نامه لینگز بطور عمده بر اساس بیوگرافی رسمی او مندرج در وبگاه "خرد جهانی" تنظیم شده با ارجاع به کتاب سجویک و مقاله ویکی‌پدیای انگلیسی و سایر منابع.

[www.worldwisdom.com/public/authors/Martin-Lings.aspx](http://www.worldwisdom.com/public/authors/Martin-Lings.aspx)

[http://en.wikipedia.org/wiki/Martin\\_Lings](http://en.wikipedia.org/wiki/Martin_Lings)

۲۶۰. بعنوان نمونه بنگرید به وبگاه "اسلاموفیل":

<http://www.islamophile.org/spip/Sheikh-Martin-Lings.html>



مارتین لینگز در جوانی



مارتین لینگز در اواخر عمر

**ویتال پری**<sup>۲۶۱</sup> شوانی "وفادار" دیگر است که در قاهره می‌زیست و در زمان بیماری و مرگ و تدفین گنون حضور داشت. ویتال پری اهل بوستن آمریکا است. او در دانشگاه هاروارد تحت تأثیر کوماراسوامی به ترادیشنالیسم جلب شد و در سال‌های پیش و پس از جنگ جهانی به سیاحت در خاورمیانه و خاور دور پرداخت. زنش، باربارا،<sup>۲۶۲</sup> نیز اهل بوستن و دختر یکی از اساتید دانشگاه هاروارد بنام **لورستون وارد** بود که در زمینه باستان‌شناسی خاور دور کار می‌کرد<sup>۲۶۳</sup> و به دلیل علائقش به فرهنگ باستانی خاور دور او را "برهمن بوستن" می‌خواندند. علاقه مشترک ویتال پری و باربارا وارد به عرفان خاور دور سبب آشنایی و ازدواج این دو شد. آنان به دیدار آناندا کوماراسوامی در نیویورک رفتند و به تشویق او در سال ۱۹۴۶ راهی خاور دور شدند تا "استاد معنوی" بیابند. در مسیر خود، در مصر توقف کردند و به دیدار گنون رفتند و با لینگز آشنا شدند. تصمیم گرفتند در قاهره بمانند و در خانه‌ای در نزدیکی اهرام مصر، نزدیک خانه لینگز و زنش، اقامت گزیدند. در تابستان، لینگز آن‌ها را به سوئیس برد و با شوان آشنا کرد. بدینسان، این زن و شوهر به فرقه شوان وارد شدند. به مصر بازگشتند و، مانند لینگز، به کارهای گنون رسیدگی می‌کردند. اقامت آن‌ها در قاهره پنج سال طول کشید. پس از مرگ گنون، در سال ۱۹۵۲ به سوئیس رفتند و با شوان همسایه

---

261. Whittall Nicholson Perry (1920-2005)

262. Barbara Perry [Ward] (b. 1923)

263. "Lauriston Ward, 1882-1960 Papers", Peabody Museum Archives, Harvard University October, 1994:

<http://oasis.lib.harvard.edu/oasis/deliver/~pea00023>

دیوار به دیوار شدند. در این زمان دو کودک داشتند: مارک و کاترین. ویتال پری و باربارا، که در فرقه شوان "حمیده" نام گرفته بود، از سال ۱۹۵۲ تا مرگ شوان، به مدت ۴۶ سال، نزدیک‌ترین افراد به شوان بودند. وفاداری ویتال پری به شوان تا بدان حد بود که در سال ۱۹۶۵ اولین "ازدواج طولی" شوان با زن او انجام گرفت در حالی که ویتال همچنان شوهر "عرضی" باربارا بود. ویتال و باربارا پری همیشه با شوان زندگی می‌کردند و در تمامی سفرهای شوان با او بودند؛ از جمله در سفر به آمریکا و شرکت در مناسک سرخپوستان سو. آن‌ها در سال ۱۹۸۰ به‌مراه شوان به کلنی فرقه مریمیه در بلومینگتن ایندیانا رفتند. پس از مرگ شوان و ویتال پری، باربارای بیوه همچنان ساکن کلنی بلومینگتن است.<sup>۲۶۴</sup> درباره "ازدواج طولی" (عمودی) و "ازدواج عرضی" (افقی) در فرقه شوان و کلنی شوانی‌ها در حومه شهر بلومینگتن ایالت ایندیانا آمریکا سخن خواهیم گفت.

ویتال پری در ۱۸ نوامبر ۲۰۰۵ در بلومینگتن درگذشت. او مؤلف چند کتاب است که مهم‌ترین آن‌ها گنجینه خرد سنتی نام دارد. چاپ دوم این کتاب در سال ۱۹۸۶ با مقدمه هیوستن اسمیت، دین پژوه نامدار آمریکایی، منتشر شد،<sup>۲۶۵</sup> و پس از مرگ پری در سال

264. "Biography of Whitall Perry":

<http://www.worldwisdom.com/public/authors/Whitall-Perry.aspx>

"Biography of Barbara Perry":

<http://www.worldwisdom.com/public/authors/Barbara-Perry.aspx>

[http://en.wikipedia.org/wiki/Whitall\\_Perry](http://en.wikipedia.org/wiki/Whitall_Perry) [May 2, 2013]

265. Whitall N. Perry, *A Treasury of Traditional Wisdom*, New York: Simon and Schuster, 1971; with a preface by Huston Smith, San



۲۰۰۸ با نام *صعود معنوی*، با مقدمه هیوستن اسمیت و مارکو پالیس، تجدید چاپ شد.<sup>۲۶۶</sup> درباره پیوندهای هیوستن اسمیت و مارکو پالیس با فرقه مریمیه سخن خواهیم گفت. از ویتال پری مطالبی به فارسی ترجمه شده از جمله در مجموعه مقالات *جام نو و می کهن*.<sup>۲۶۷</sup>

باربارا پری نیز مؤلف مقالاتی است در زمینه "هنر قدسی". از جمله می توان به مقاله "فریتيوف شوان، حکیم معنوی و هنرمند"<sup>۲۶۸</sup> و مقدمه باربارا پری بر کتاب شوان، با عنوان *از هنر قدسی تا هنر نامقدس: شرق و غرب*،<sup>۲۶۹</sup> اشاره کرد.

پسر ویتال و باربارا پری، بنام *مارک پری*، از گردانندگان کنونی فرقه شوان در آمریکاست. طبق مندرجات وبگاه "خرد جهانی"، مارک پری در سال ۱۹۵۱ در قاهره به دنیا آمد و در سوئیس در کنار

←

Francisco: Harper & Row, 1986.

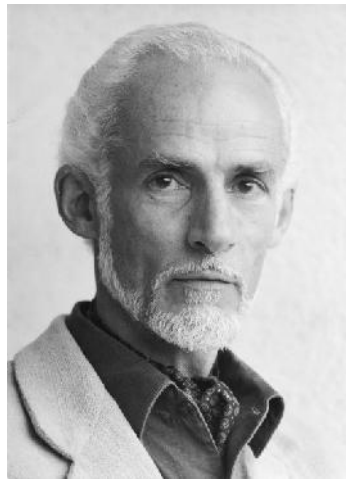
266. Whittall N. Perry, *The Spiritual Ascent: A Compendium of the World's Wisdom*, Fons Vitae; 2nd edition, 2008.

۲۶۷. *جام نو و می کهن: مقالاتی از اصحاب حکمت جاویدان*، بکوشش مصطفی دهقان، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۸۴، ۵۳۹ صفحه.

268. Barbara Perry, "Foreword: Frithjof Schuon: Metaphysician and Artist", in *The Feathered Sun: Plains Indians in Art and Philosophy*, Bloomington, IN: World Wisdom Books, 1990.

269. Barbara Perry, "Introduction", Frithjof Schuon, *Art from the Sacred to the Profane: East and West*, edited by Catherine Schuon, Bloomington, IN: World Wisdom, 2007.

شوان بزرگ شد.<sup>۲۷۰</sup> مارک پری مترجم آثار شوان از فرانسه و آلمانی به انگلیسی است و کتاب‌هایی در زمینه "حکمت خالده" تألیف کرده. آخرین کتاب او نیز، با عنوان *در پیرامون بیداری و یادآوری*، مانند کتاب پدرش، با مقدمه هیوستن اسمیت منتشر شده.<sup>۲۷۱</sup>



ویتال پری

---

270. "Biography of Mark Perry":

<http://www.worldwisdom.com/public/authors/Mark-Perry.aspx>

271. Mark Perry (Author), Huston Smith (Preface), *On Awakening & Remembering: To Know is To Be*, Fons Vitae, 2000, 434 pages.



باربارا پری

توضیحات فوق روشن می‌کند که هر اس ماه‌های پایانی زندگی گنون از «جاسوسان شوان» توهم نبود. گنون از ارتباطات نزدیک و پنهان لینگز و پری، و همسران شان، با شوان مطلع بود و به این دلیل لینگز را متهم می‌کرد به باز کردن مخفیانه نامه‌هایش؛ و زمانی که حرکت خود را علیه شوان آغاز کرد، نگران انتقام شوان بود. مارک کاسلو، می‌نویسد: زمانی که از لینگز درباره اتهامی که گنون به او زده بود پرسید، لینگز واکنش «بسیار منفی» علیه گنون بروز داد و گنون را به توهم (پارانویا) متهم کرد. ویتال پری نیز گنون را به «توهم» متهم می‌کرد. این در حالی است که لینگز و پری در نوشته‌های شان به شدت از گنون تجلیل می‌کردند و به دوران زندگی با او می‌بالیدند. کاسلو می‌افزاید: لینگز به خوبی می‌دانست که شهرتش بستگی به اسطوره گنون و حفظ «تقدّس» شوان دارد.<sup>۲۷۲</sup>

---

272. Mark Koslow, "The Spiritual Fascism of Rene Guenon and His

### سرنوشت کوتا و هارتنگ

کردار شوان سبب خروج کوتا و زنش از اسلام شد. آن‌ها از طریقت علاویه شوان خارج شدند و از سال ۱۹۵۱ نزد یک کشیش ارتدکس به تلمذ پرداختند. کوتا و زنش در سال ۱۹۵۵، زمانی که کوتا سفیر سوئیس در کلمبیا بود، به کلیسای کاتولیک پیوستند. معه‌ذا، کوتا علاقه به گنون و ترادیشنالیزم را حفظ کرد و در سال ۱۹۵۷ در سوربن درباره گنون تدریس می‌کرد. او در اوائل دهه ۱۹۶۰ سفیر سوئیس در هندوستان بود و نقش مهمی در تسهیل پذیرش بوداییان تبتی مهاجر، که از چین گریخته بودند، توسط دولت سوئیس ایفا کرد.<sup>۲۷۳</sup>

کار هارتنگ و زنش به طلاق کشید. هارتنگ از فرقه شوان جدا شد ولی زنش باقی ماند. بنوشته سجویک، هارتنگ و زنش اولین کسانی نبودند که به این دلیل طلاق گرفتند. هارتنگ تا پایان عمر (۱۹۸۸) با دقت به مناسک اسلامی عمل می‌کرد. مسلمان بودن هارتنگ مخفی بود و بجز خویشان نزدیکش کسی نمی‌دانست. حتی در زمان فوتش نیز مسلمانی او اعلام نشد هر چند از ادعیه‌ای که دوستانش در مراسم دفن او خواندند می‌شد فهمید.<sup>۲۷۴</sup>

### مؤنث برهنه: شیطان یا مریم مقدس؟

حلول نماد مؤنث برهنه بر شوان و فرارویی رسمی علاویه شوانی به مریمیه در سال ۱۹۶۵ رخ داد یعنی ۱۴ سال پس از فوت گنون.

←

Followers”.

273. Sedgwick, *ibid*, p. 128.274. *ibid*, pp. 128-129.

آن گونه که شوان در *خاطرات و تألمات* بیان کرده، در سال ۱۹۶۵، زمانی که با قایق از اروپا راهی طنجه در مراکش بود، دچار تنگی نفس و افسردگی شدید شد. در این وضع در حالت رؤیا و مکاشفه قرار گرفت و مهم‌ترین مکاشفه زندگی‌اش را دید. مریم مقدس (ع)، که مسیحیان او را "مریم باکره" می‌خوانند، بر شوان ظاهر شد: «ناگاه لطف الهی به شکلی ویژه بر من نازل شد؛ از راه درون به صورتی مؤنث که نمی‌توانم توصیف کنم. و دانستم که او باکره مقدس است.» در پی این مکاشفه، حال شوان خوب شد و خود را «سرخوش از عشق و شادی» یافت.<sup>۲۷۵</sup>

در بندر طنجه شک و تردید شوان را فراگرفت و در مسیر طنجه به تطوان (در شمال مراکش) بار دیگر افسردگی بر او غلبه یافت. در تطوان چنان خود را ضعیف دید که در اتاقش در هتل ماند و با همراهان بیرون نرفت. در تنهایی باز آن نماد مؤنث ظاهر شد و به او آرامش داد. به فاس، پایتخت مراکش، رسیدند. در فاس بار دیگر تردید بر او غلبه یافت ولی آن "مؤنث آسمانی" باز به سراغش آمد و در تمامی شب به او آرامش داد. این وضع روحی شوان تا بازگشت به سوئیس ادامه داشت.

طی سال‌های ۱۹۴۲-۱۹۶۵ شوان چند بار از ارتباط فراطبیعی با نماد مؤنث، یا به تعبیر او "مریم باکره"، گفته است: «عشق کیهانی معشوق... به شکل عشق مادرانه» که با دیدن پسر خردسال مادلین تجربه کرد، کشش به سمت مجسمه مریم مقدس در ویتترین مغازه‌ای در لوزان (که آن را خرید و در مکانی شایسته در آپارتمان‌اش جای داد)، پس از تلخکامی جدایی از گنون در سال ۱۹۴۹ نوشت:

«لطف و برکت او [مریم باکره] را حس کردم.» و نیز در حین ذکر گفتن در آپارتمانش در حوالی سال ۱۹۵۳ بار دیگر از احساس «لطف و برکت» مریم باکره سخن گفت، و بعدها باز نوشت: حضوری قوی و نیرومند حس کردم و بلافاصله دانستم که [مریم] «باکره» است.

طبق نوشته شوان، او ابتدا نمی‌دانست چگونه باید تجربه سال ۱۹۶۵ (مکاشفه با نماد مؤنث) را تأویل کند. اولین پرسش برایش این بود که آیا این رؤیای صادقه است یا اوهام کاذب. شوان به این نتیجه رسید که رؤیای صادقه را باید از طریق نتایج آن از رؤیای کاذب تشخیص داد. این رؤیا مفید بود زیرا سبب شد علاقه شوان به کتاب، روزنامه و تئاتر، که به آن‌ها دل‌بستگی شدید داشت، از بین برود و احساس آزادی کند. پیامد دیگر این رؤیا «تمایلی مقاومت‌ناپذیر» بود که در شوان ایجاد شد: «تمایل به برهنه شدن بسان کودک او.» منظور شوان از «کودک» عیسی مسیح (ع) است. شوان از آن پس هر گاه در خانه تنها بود برهنه می‌شد.

سرانجام، شوان به این نتیجه رسید که رؤیای او صادقه بوده و کوشید آن را تعبیر کند. سرانجام به این نتیجه نهایی رسید که مکاشفه فوق سرآغاز «رابطه‌ای خاص است با عالم الوهی» زیرا «مریم باکره» تجلی رحمت الهی و دین خالده است. در واقع، شوان رؤیای سال ۱۹۶۵ را سرآغاز ایفای مأموریت یا نقشی جدید برای خود می‌داند. او پیش‌تر، در ۱۹۳۷، در پی یک رؤیا خود را به مقام «شیخی» طریقت علاویه ارتقاء داد. ولی طریقت علاویه تنها یکی از طریقت‌های تصوف در اسلام بود. اینک شوان برای خود نقشی جامع، فرادینی، فراتر و ماوراء اسلام، قائل بود و خود را حامل «دین خالده»، نه اسلام، می‌دید.

ارتباط شوان با "نماد مؤنث" ادامه می‌یابد. سال بعد، ۱۹۶۶، بار دیگر، و این بار نیز در مراکش، بر شوان ظاهر می‌شود: «به آرامی و تانی می‌خرامید و وحشت مرا فراگرفته بود. در عین حال عشق بر من غلبه یافته بود. این دیگر رؤیا نبود، واقعیت بود. مناسب من نیست بیش از این بگویم.»<sup>۲۷۶</sup>

شوان می‌نویسد «مناسب من نیست بیش از این بگویم» به این دلیل است که طبق گزارش‌های متعدد (نزدیکان شوان و اعضای سابق مریمیه) نماد مؤنث در مکاشفات شوان برهنه بوده است.<sup>۲۷۷</sup> برهنه شدن شوان از این پس، در خانه یا چنان که خواهیم دید در مناسک مخفی، و برهنه بودن نماد مؤنث در مکاشفات او سبب شد که برخی افراد ناوابسته به مریمیه رؤیاهای شوان را به شیطان نسبت دهند.<sup>۲۷۸</sup>

### فرقه مریمیه

بدینسان، فرقه‌سازی شوان وارد مرحله‌ای جدید شد: اینک شوان برای خود نقشی "جامع" (یونیورسال) و فراتر از ادیان مرسوم، از جمله اسلام، قائل بود و خود را منادی "دین خالده" و "حکمت خالده" (خرد جاودان) می‌دانست. او معتقد بود که دارای رابطه خاصی با "مریم باکره" و نیز با خداوند است. از این زمان شوان و زنش، کاترین، نقاشی‌های خود را بر ترسیم برهنه مریم مقدس متمرکز کردند. شوان، آن‌گونه که آیمارد در زندگی‌نامه شوان نوشته، این

276. *ibid*, p. 150.

277. *ibid*, pp. 150-151.

278. *ibid*, p. 151.

نقاشی‌ها را چنین تفسیر کرده: «ارجاعی است به عریان کردن حقیقت به معنای گنوسی آن، و رها کردن برکت.» شوان در *خاطرات و تألمات* حتی نقاشی‌های پیشین خود را از زنان سرخپوست تجلی این چهره از "مریم باکره" عنوان می‌کند و بدینسان میان تجربه سال ۱۹۵۹ در آمریکا با تجربه سال ۱۹۶۵ در مراکش پیوند برقرار می‌کند. از این پس، شوان دو نقش ایفا می‌کند: یکی شیخ طریقتی اسلامی و دیگری رهبر فرقه‌ای فرادینی (یونیورسال) که طبق مأموریتی که "مریم باکره" به او تفویض کرده بر اساس آئین‌ها و مناسک سرخپوستان سو "دین خالده" را ترویج می‌کند. شوان آئین‌های سو را نمادی از دین ناب و خالص اولیه و جلوه‌ای بارز از "دین خالده" می‌دید. بتدریج، نقش دوم پررنگ‌تر و نقش اول کم‌رنگ‌تر شد.<sup>۲۷۹</sup>

در میان پیروان شوان تغییر نام طریقت به "مریمیه" عجیب ننمود. شوان طی سال‌ها چهره‌ای اسلامی از خود نمایانده و ظاهراً تنها چیزی که رخ داد افزودن "مریمیه" به نام طریقت بود. به ادعیه روزانه نیز دعای کوتاهی خطاب به مریم مقدس افزوده شد. بعلاوه، نقاشی‌های شوان از "مریم باکره" به "شش اصل مراقبه" شوان اضافه شد؛ یعنی اعضای فرقه در مناسک مراقبه باید بر روی این نقاشی‌ها تمرکز می‌کردند.

زمان وارد شدن نقاشی‌های شوان به مناسک مراقبه روشن نیست ولی بنظر می‌رسد از اواخر سال‌های ۱۹۶۰ وارد این مناسک شده است. آیمارد در ایمیل به سجویک به کارگیری نقاشی‌های شوان در مراقبه را رد می‌کند ولی بسیاری از اعضای فرقه به سجویک گفته‌اند که از نقاشی‌های شوان استفاده می‌کردند. به این ترتیب، نام طریقت

---

279. *ibid*, p. 151.



شوان به "علاویه مریمیه" تبدیل شد.<sup>۲۸۰</sup> بنظر نمی‌رسد تمامی اعضای فرقه از مکاشفات شوان و نیات واقعی او مطلع بودند. تمرکز جدید طریقت بر مریم (ع) موجه می‌نمود. در اسلام و قرآن کریم، مریم (ع) محترم و مقدس و از جایگاهی رفیع برخوردار است. **مارتین لینگز**، "مقدم" شوان در لندن و "شیخ" مریمیه پس از مرگ شوان، در تبیین این تغییر نام می‌نویسد: "مریم باکره" شخصیتی است که سه دین توحیدی در پیرامونش متحد شده‌اند: «شاهزاده خانم یهودی از خاندان داوود، مادر بنیان‌گذار مسیحیت، و زنی که در اسلام در رأس سلسله مراتب زنان جای دارد. مریم، همانند ما، دوستدار سه دین، و دین بطور عام، است.»<sup>۲۸۱</sup> این مضمون همان رساله‌ای است که شوان در سفر اول مستغانم نگاشت درباره وحدت بنیادین مسیحیت، اسلام و یهودیت با عنوان "تجلی سه وجهی سنت توحیدی".

همان‌گونه که سجویک توجه کرده، اگر واقعاً نیت آن بود که شخصیتی مقبول سه دین فوق، و بعنوان نماد وحدت سه دین، عرضه شود، قطعاً ابراهیم (ع) مقبول‌ترین بود؛ پیامبری که در یهودیت و مسیحیت و اسلام مورد احترام فراوان است. سجویک می‌افزاید: بعلاوه، مریم در یهودیت جایگاهی ندارد. در اسلام نیز چیزی بنام «سلسله مراتب زنان» وجود ندارد که مریم در رأس آن باشد. و اگر بود، نامزد مناسب‌تر برای تصدی این جایگاه می‌توانست هاجر، زن ابراهیم، یا فاطمه، دختر پیامبر اسلام،

---

280. *ibid*, pp. 150, 311.

281. *ibid*, p. 152.

باشد. ۲۸۲

نقد سجویک بر نوشته لینگز را کامل می‌کنیم: مریم (ع)، همچون عیسی مسیح (ع)، در یهودیت نه تنها جایگاهی ندارد بلکه مبعوض خاخام‌های یهودی، حداقل در دوران تدوین تلمود، است و لذا در تلمود از او به زشتی یاد شده.<sup>۲۸۳</sup>

بنی اسرائیل و یهود یکی نیستند هر چند یهودیان، بویژه از سده نوزدهم میلادی، این دو نام را خلط می‌کنند و بنی اسرائیل را مساوی با یهود به کار می‌برند که نادرست است. یهودی به کسی گفته می‌شد که به قبیله یهودا، یکی از قبایل دوازده‌گانه بنی اسرائیل، تعلق داشت.

مریم از بنی اسرائیل بود ولی معلوم نیست از قبیله یهودا و لذا "یهودی" باشد. روشن نیست لینگز بر اساس کدام مأخذ مریم را از "خاندان داوود"، خاندان سلطنتی بنی اسرائیل از قبیله یهودا، خوانده. این روایت یهودیان است که مسیح موعود باید از "خاندان داوود" باشد و لذا "مسیح بن داوود" نامیده می‌شود. روایتی که در آغاز انجیل متی درج شده، و تبار عیسی مسیح را با ۲۸ طبقه به داوود وصل کرده، روایتی عمیقاً یهودی است.<sup>۲۸۴</sup> و حتی اگر این روایت معتبر باشد، تنها ثابت می‌کند یوسف از تبار داوود بود نه مریم. این روایت القاء می‌کند که یوسف پدر عیسی است. این در

282. *ibid*, p. 311.

۲۸۳. در روایات تلمود از عیسی مسیح (ع) با نام «عیسی بن پانتیرا» نام برده شده. پانتیرا گویا نام یک سرباز رومی است و منظور این است که عیسی فرزند نامشروع پانتیرا و مریم است. بنگرید به:

“Jesus”, *Encyclopaedia Judaica*, Second Edition, 2007, vol. 11, p. 250.

۲۸۴. انجیل متی، ۱ / ۱-۱۷.

حالی است که قرآن کریم تصریح می‌کند مریم (ع) زمانی که عیسی (ع) را حامله شد باکره بود<sup>۲۸۵</sup> و بر اساس روایات اسلامی هیچ‌گاه ازدواج نکرد. انجیل لوقا نیز مریم را باکره می‌خواند<sup>۲۸۶</sup> و به این دلیل مسیحیان حضرت مریم (ع) را "مریم باکره"<sup>۲۸۷</sup> می‌نامند. در این تبارنامه، بجز مریم (ع)، نام چهار زن دیده می‌شود که دو تن از بنی اسرائیل نیستند (راحاب و روت) و یکی، بت شبع مادر سلیمان، معلوم نیست از بنی اسرائیل باشد.<sup>۲۸۸</sup>

۲۸۵. سوره مریم، آیه ۲۰.

۲۸۶. انجیل لوقا، ۱ / ۲۷.

#### 287. Virgin Mary

۲۸۸. از چهار زنی که در تبارنامه عیسی مسیح، در سرآغاز "انجیل متی" نام برده شده، دو تن نماد مکر جنسی‌اند (تامار و روت) و یکی (راحاب) فاحشه‌ای است که به مردم خود خیانت کرد.

تامار عروس یهودا است که، پس از مرگ شوهر، به کسوت فاحشه درآمد و از طریق فریب دادن یهودا و زنا با او صاحب دو فرزند شد؛ فارص [پرز] و زارح؛ نیاکان دو طایفه از قبیله یهودا. (سفر پیدایش، باب ۳۸ / ۱۴-۳۰، باب ۴۶ / ۱۲) راحاب، مادر بوعز از شلمون، فاحشه‌ای است غیر اسرائیلی در شهر اریحا، نزدیک رود اردن، که به اسرائیلیان در اشغال اریحا کمک کرد و پس از سقوط اریحا به همراه خانواده‌اش به بنی اسرائیل پیوست. (صحیفه یوشع، باب دوم و باب ششم / ۲۲-۲۵. «زن زانیه که راحاب نام داشت.» همان، ۱ / ۲؛ «یوشع... گفت به خانه زن فاحشه [راحاب] بروید...» همان، ۶ / ۲۲؛ «و یوشع راحاب فاحشه و خاندان پدرش را... زنده نگه داشت...» همان، ۶ / ۲۵) در کتب عهد عتیق هیچ اشاره‌ای به رابطه یا ازدواج شلمون و راحاب نشده و روایت انجیل متی تنها روایت در این باره است. در تلمود گفته می‌شود که راحاب با یوشع بن نون، از تبار یوسف، ازدواج کرد که فرماندهی حمله به اریحا را به دست داشت. یوشع بن نون، سردار و جانشین موسی (ع)، در روایات اسلامی محترم است هر چند نامش به صراحت ←

و همان گونه که سجویک توجه کرده، در اسلام چیزی بنام «سلسله مراتب زنان» وجود ندارد که مریم (ع) در رأس آن باشد. در اسلام مریم (ع) مقدس و محترم است ولی کسی رتبه‌ای برای تقدس زنان وضع نکرده است.<sup>۲۸۹</sup>

←

در قرآن کریم ذکر نشده.

راعوت، مادر عوبید از بوعز در ترجمه فارسی "انجیل متی"، همان روت است که یکی از کتاب‌های عهد عتیق بنام اوست. طبق روایت کتاب روت، روت از بنی اسرائیل نبود؛ از طایفه موآبی بود که در جبال اردن، در شرق بحرالمتیت، می‌زیستند. شوهر روت و برادرش در موآب مردند و نعومی، مادر شوهر روت، به‌مراه روت و عروس دیگرش به میان بنی اسرائیل مهاجرت کردند. تنگدست بودند و روت، به توصیه نعومی، شبانه به خوابگاه بوعز در کنار خرمن رفت و با این مکر به همسری بوعز درآمد. حاصل این وصلت عوبید، پدر بزرگ داوود، است.

و سرانجام، در تبارنامه عیسی مسیح (ع) نام زن اوریاء برده شده که، طبق روایات یهودی، همسر داوود شد و مادر سلیمان است. نام این زن بت شبع است. داوود با این زن زیبایی سردار خود آمیخت و سپس، به قصد تصاحب دائم این زن، سردار دلیر و وفادار خود را به قتل رسانید. (کتاب دوم سموئیل، باب‌های ۱۱-۱۲) شوهر بت شبع اوریاء حتی است یعنی از بنی اسرائیل نبود و به قبیله حتی، یکی از قبایل دوازده گانه کنعانی، تعلق داشت. برخی مفسرین عهد عتیق کوشیده‌اند اسرائیلی بودن بت شبع را ثابت کنند از این طریق که گویا بت شبع نوه اخیتوفل، مشاور خائن داوود، است. این در حالی است که در کتاب دوم سموئیل (۱۲ / ۱۵) اخیتوفل اهل جیلو (اخیتوفل جیلونی) خوانده شده که سرانجام خود را در موطنش، جیلو، کشت. (همان، ۱۷ / ۱-۲۳) بعبارت دیگر، حتی اگر ثابت شود که زن اوریاء کنعانی نوه اخیتوفل جیلونی بوده، نمی‌توان اسرائیلی بودن اخیتوفل را اثبات کرد.

۲۸۹. در احادیث منقول از پیامبر اسلام (ص)، معتبر در میان اهل سنت و تشیع، از

←

### ازدواج طولی و عرضی

گفتیم که شوان در سال ۱۹۴۲ به صراحت عدم تقید خود را به «قوانین مقدس» بیان می‌کند و خویشتن را تنها ملزم به "دین خالده" می‌داند نه ادیان مرسوم؛ از جمله اسلام که شوان خود را پیرو آن اعلام می‌کرد. او نوشت:

«من همواره در مسائل مربوط به قوانین مقدس دقت می‌کردم، ولی از سوی دیگر دین خالده را فراتر از همه این‌ها می‌دیدم و به خود اجازه نمی‌دادم خویشتن را در قالب‌هایی محصور کنم که برایم اعتبار نداشت؛ هر چند به دیگران اجازه نمی‌دادم این قانون‌ها را نقض کنند.»

معهدنا، پس از دیدارهای مکرر شوان با "نماد مؤنث" که برهنه بر او ظاهر می‌شد و شوان او را "مریم مقدس" می‌پنداشت، این عدم تقید شکلی جدید به خود می‌گیرد گویی شوان "شارع" و بانی دینی جدید

←

چهار زن مقدس نام برده شده: «کمل من الرجال خلق کثیر و لم یکمل من النساء الا مریم، و آسیه امراه فرعون، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد.» (از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند ولی از میان زنان جز چهار زن کسی به مرحله کمال نرسید: مریم و آسیه همسر فرعون [نامادری موسی] و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد.) و در حدیث دیگر از پیامبر اسلام (ص) منقول است: «افضل نساء اهل الجنه خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه.» (برترین زنان اهل بهشت خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه هستند.) و حدیث دیگر: ««خیر نساء العالمین اربع، مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه.» (بهترین زنان جهانیان چهار زن هستند: مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه.) و عجیب اینجاست که در انجیل متی نیز نام چهار زن، بجز مریم، در سلسله نسب عیسی (ع) دیده می‌شود.

است با ایستارها و قواعد جدید. یکی از مهم‌ترین این بدعت‌ها "ازدواج عمودی و افقی" یا "طولی و عرضی"<sup>۲۹۰</sup> است. در سال ۱۹۶۵، یعنی پس از ارتباط با "نماد مؤنث"، شوان زن دوم اختیار کرد. این کار هر چند از نظر قوانین سوئیس ممنوع است ولی از نظر شرع اسلام ممنوع نیست. مسئله اینجاست که این زن دوم شوان شوهر داشت و زن و شوهر، هر دو، از پیروان شوان بودند. شوان اجازه داد این دو بعنوان زن و شوهر با هم زندگی کنند ولی زن به شکل "طولی" یا "عمودی" با شوان ازدواج کند. از نظر شوان "رابطه طولی" انسان را به خدا وصل می‌کند و "رابطه عرضی" صرفاً زمینی است.<sup>۲۹۱</sup>

بعدها، پیروان شوان این رابطه جنسی را «ازدواج معنوی»<sup>۲۹۲</sup> نامیدند. کاترین شوان، زن قانونی شوان، این نوع "ازدواج" را تأیید و توجیه می‌کند و می‌نویسد: «این رویه‌ای بود برای راضی کردن قوانین غربی و ضرورت‌های اجتماعی... که بر اساس نشانه‌های تخطی‌ناپذیر الهی مجاز و متبرک شد.» بورکهارت و لینگز، پس از تردیدهایی، بر این اقدام صحنه گذاردند.<sup>۲۹۳</sup>

تعداد این ازدواج‌های "طولی" یا "عمودی" یا "معنوی" بیش از یکی بوده زیرا سجویک می‌نویسد نام این افراد را بر اساس اطلاعات موثق در اختیار دارد ولی از آنجا که این زنان زنده هستند و بعضاً

---

290. Vertical, Horizontal Marriage

291. Sedgwick, *ibid*, p. 152.

292. Spiritual Marriage

293. *ibid*, p. 153.

دارای فرزند، وارد جزئیات نمی‌شود و اسامی را منتشر نمی‌کند.<sup>۲۹۴</sup> معهدا، سجویک هفت سال پیش از انتشار کتاب، در مقاله‌ای که به یازدهمین کنگره بین‌المللی مرکز مطالعات ادیان جدید در آمستردام (۷-۹ اوت ۱۹۹۷) ارائه داد و در سال ۱۹۹۹ در مجله مطالعات باطنی‌گرایی غربی منتشر شد،<sup>۲۹۵</sup> نام "زنان طولی" شوان را ذکر کرده است. ظاهراً به دلیل این سخنرانی و مقاله بود که وکلای مریمیه او را تهدید به شکایت کردند و سجویک مجبور شد، برای پرهیز از گرفتاری‌های قضایی، در کتابش سرپیسته به مباحث مربوط به عقاید شوان پردازد و نیز از درج عکس‌ها و نقاشی‌های برهنه‌نگار شوان اجتناب کند.

سجویک در مقاله فوق می‌نویسد: عنصر غیراسلامی دیگر در عملکرد شوان برهنگی است. پس از مکاشفه مریم در سال ۱۹۶۵، به گفته خود شوان، مانند کودک مریم «تمایلی تقریباً غیرقابل مقاومت» در شوان ایجاد شد برای برهنه شدن. شوان می‌نویسد: «از آن زمان هر وقت ممکن بود برهنه می‌شدم.» سجویک، بنقل از ضیاء‌الدین سردار، نویسنده معروف پاکستانی مقیم لندن، می‌نویسد: حداقل در مکاشفه شوان در سال ۱۹۸۳ مریم خود را برهنه نمایانده است.<sup>۲۹۶</sup> سجویک می‌نویسد: هم شوان و هم مریم مقدس در شمایل‌هایی که شوان و یکی از زنان "طولی" او بنام شارلین رومین (بدریه)<sup>۲۹۷</sup>

294. *ibid*, p. 311.

295. Mark Sedgwick, "Traditionalist Sufism", *ARIES: Journal for the Study of Western Esotericism*, 22 (1999), pp. 3-24.

296. Ziauddin Sardar, "A Man for All Seasons," *Impact International*, December 1993, p. 35.

297. Sharlyn Romaine (Badriyah)

کشیده‌اند برهنه هستند. سجویک می‌افزاید: راولینسون عکسی از این نقاشی‌ها را به او داده است. و نیز راولینسون عکسی از شوان به‌مراه زنان آمریکایی برهنه که فقط بی‌کینی پوشیده‌اند به سجویک داده است. این عکس مربوط است به مناسک کلنی شوان در بلومینگتن که در آن ۵۰-۶۰ نفر از پیروان شوان حضور می‌یافتند. سجویک در مقاله فوق، از اولین "زن طولی" شوان، باربارا پری (حمیده)، نام برده است.

طبق مندرجات ویگاه مارک کاسلو، اسامی زنان شوان به شرح زیر است: کاترین شوان (لطیفه)، باربارا پری (حمیده)، ماود موری، شارلین رومین (بدریه).

بنوشته سجویک، وجود این نوع از "زدواج" در فرقه شوان تا اواخر دهه ۱۹۸۰ ناشناخته بود. بورکهارت می‌گفت: این مسئله، و مسائلی که برای برخی زنان پیش آمد، او را عمیقاً آزار می‌داد، ولی وی پس از کشاکش‌های درونی به این نتیجه رسید که وظیفه وفاداری به شیخ مقدم بر هر چیز است.

سال‌ها پیش از این ماجرا، در ۴ اوت ۱۹۵۷، بورکهارت به یکی دیگر از اعضای فرقه مریمیه، بنام "عبدالهادی"، نوشت: مریدان شیخ درباره استاد خود نباید بر اساس دانسته‌های خویش از کردار او داوری کنند بلکه باید مبنای قضاوت‌شان تعالیم و روش شیخ باشد. او افزود:

«خداوند ما را گم‌راه نمی‌کند. او برای تحلیل کردار شخصی استاد به ما نیاز ندارد... اگر تعالیم استاد غلط یا روش او خلاف وحی است ترکش کن، ولی اگر بنظرت



می‌رسد که کردارش غیراخلاقی است به شک خود شک  
کن.<sup>۲۹۸</sup>

### مریمیه و نخبگان

مریمیه فرقه‌ای است نخبه‌گرا که علاقه‌ای به گسترش کمیت خود ندارد بلکه جذب نخبگان را، بویژه برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین‌شان را، دنبال می‌کند. از اینرو، مریمیه هنوز فرقه‌ای کوچک، ولی متنفذ در نهادهای آکادمیک و فرهنگی، مانده است. حتی کسانی که در کلنی شوانی حومه بلومینگتن گرد آمدند عموماً در حوزه‌های تخصصی، بویژه هنر، نخبه بودند. کاترین شوان، زن قانونی شوان، هنرمندی توانا است و باربارا پری و شارلین رومین، اولین و آخرین "زن طولی" شوان، نیز در زمینه هنر برجسته بودند. و مارک کاسلو، از محارم شوان که به افشاگری علیه شوان دست زد، و در صفحات بعد با او آشنا خواهیم شد، مانند فریتویف و کاترین شوان و شارلین رومین، نقاشی برجسته است.

بنوشته سجویک، مریمیه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در اروپا و آمریکا گسترش یافت. در سال ۱۹۷۹ (مقارن با انقلاب اسلامی ایران) "زاویه"‌های مریمیه در چند کشور اروپایی دائر بود: سه زاویه در سوئیس (لوزان، بال، ژنو)، حداقل دو زاویه در فرانسه (ریمز، نانسی)، و حداقل یکی در انگلستان (لندن). در آرژانتین (بوئنوس آیرس) یک زاویه وجود داشت و در آمریکا سه زاویه (بلومینگتن، برکلی، واشنگتن دی. سی.)<sup>۲۹۹</sup> در برخی کشورهای

298. Sedgwick, *Against the Modern World*, pp. 153, 311.

299. *ibid*, pp. 161, 314.

اسلامی، از جمله ایران، نیز زاویه‌های مریمیه وجود داشت. بعلاوه، در پیرامون شوان گروهی از **هواداران غیرمسلمان** حضور داشتند. یکی از آن‌ها بنام **ژان بورلا**،<sup>۳۰۰</sup> استاد دانشگاه نانسی فرانسه، گروهی را اداره می‌کرد که حدود ۵۰ عضو کاتولیک داشت. **راما کوماراسوامی**،<sup>۳۰۱</sup> پسر آناندا، نیز گروهی از کاتولیک‌ها را در آمریکا اداره می‌کرد.<sup>۳۰۲</sup> گروه راما کوماراسوامی در مناسک مذهبی خود از روش‌های شوان استفاده می‌کند و مانند صوفیان "ذکر" می‌گویند البته با به کار بردن مفاهیم و نام‌های مسیحی. احتمالاً گروه بورلا نیز چنین است. بنوشته سجویک، مسیحیان عضو مریمیه نیستند، بلکه پیرو شخص شوان هستند و لذا واژه "شوانی‌ها"<sup>۳۰۳</sup> را به کار می‌بریم که شامل **مریمی‌ها و پیروان غیرمسلمان شوان** می‌شود.

امروزه، یکی از سه زاویه شناخته شده مریمیه در ایالات متحده آمریکا، و شاید مهم‌ترین آن‌ها، در **بلومینگتون ایندیانا** واقع است. این زاویه را **ویکتور دانر**،<sup>۳۰۴</sup> استاد مطالعات دینی، در سال ۱۹۶۷ تأسیس کرد. دانر پس از مطالعه آثار شوان مکاتبه با او را آغاز کرد و

---

300. Jean Borella (b. 1930)

301. Rama P. Coomaraswamy (1929-2006)

۳۰۲. بنگرید به وبگاه "نوشته‌های کاتولیکی راما کوماراسوامی":

<http://www.the-pope.com/coomcawr.html>

303. Schuonians

304. Victor Danner (1926-1990)

بنگرید به زندگی‌نامه ویکتور دانر در وبگاه "دین‌پژوهی تطبیقی":

[http://www.studiesincomparativereligion.com/Public/authors/Victor\\_Danner.aspx](http://www.studiesincomparativereligion.com/Public/authors/Victor_Danner.aspx)

شوان او را به جوزف براون، مؤلف چپق مقدس، وصل کرد که در دانشگاه ایندیانا تدریس می‌کرد. داور به مریمیه پیوست.<sup>۳۰۵</sup> داور به دانشجویانش کتاب‌های ترادیشنالیست‌ها بویژه کتاب‌های شوان و نصر را معرفی می‌کرد و برخی دانشجویان از طریق داور عضو مریمیه شدند. داور، طبق روش مریمی‌ها، نه تنها عضویت خود در فرقه مریمیه بلکه حتی مسلمان بودن خود را پنهان می‌کرد. در سال ۱۹۷۹ حدود پنجاه عضو فرقه مریمیه در بلومینگتون حضور داشتند که شاگردان براون، داور و یک استاد دیگر مریمی بودند.<sup>۳۰۶</sup> سجویک نام این استاد دانشگاه را ذکر نکرده است. بنوشته سجویک، «نمونه داور سازوکار گسترش مریمیه را نشان می‌دهد.» پیروان شوان از موقعیت خود در جایگاه استاد دانشگاه برای عضوگیری و تشکیل "الیت" خود استفاده می‌کنند.

### توماس مرتون، راهب کاتولیک

سجویک برای ارائه نحوه عضوگیری فرقه شوان نمونه مرتون را ذکر می‌کند. توماس مرتون<sup>۳۰۷</sup> یکی از مشهورترین نویسندگان کاتولیک آمریکا بود. سجویک او را «نامدارترین راهب کاتولیک سده بیستم حداقل در آمریکا» خوانده است. مرتون عضو طریقت سیسترسی،<sup>۳۰۸</sup>

305. Sedgwick, *ibid*, p. 161.

306. *ibid*, p. 162.

307. Thomas Merton (1915-1968)

بنگرید به وبگاه "مرکز توماس مرتون در دانشگاه بلاوماین":

<http://www.merton.org/>

<http://www.merton.org/chrono.aspx>

308. The Order of Cistercians

يا "راهبان سفيد"، بود و در صومعه اين طريقت در كنتاكي<sup>۳۰۹</sup> زندگي مي‌كرد. مرتون در سال ۱۹۴۶ با انتشار زندگي‌نامه خود، با عنوان *كوه هفت طبقه*،<sup>۳۱۰</sup> به شهرت رسيد. اين كتاب بيش از يك ميليون نسخه به فروش رفت.

از سال ۱۹۶۳ **ماركو پاليس**<sup>۳۱۱</sup> مكاتبه با مرتون را آغاز كرد. ماركو پاليس تراديشناليست انگليسي يوناني‌تبار است و مؤلف كتب و مقالاتي درباره بودايي‌گري تبتی<sup>۳۱۲</sup> و تراديشناليسم<sup>۳۱۳</sup> در اين زمان

←

<http://en.wikipedia.org/wiki/Cistercians>

309. [http://en.wikipedia.org/wiki/The\\_Abbey\\_of\\_Our\\_Lady\\_of\\_Gethsemani](http://en.wikipedia.org/wiki/The_Abbey_of_Our_Lady_of_Gethsemani)

310. Thomas Merton, *The Seven Storey Mountain*, New York: Harcourt, Brace, 1946.

311. Marco Alexander Pallis (1895-1989)

312. Tibetan Buddhism

بودايي‌گري تبتی شاخه‌اي از بودايي‌گري است كه در مناطق تبت، مغولستان، بوتان، و مناطقي از هيماليا از جمله نپال شمالي و شمال هند و بخش‌هايي از روسيه و شمال شرقي چين رايج است. اين آئين دين رسمي دولت بوتان است. با مهاجرت بوداييان تبتی از چين كمونيست و پناهنده شدن آن‌ها به دولت‌هاي اروپاي غربی و ايالات متحده آمريكا اين آئين در غرب رواج يافت. در دوران جنگ سرد، دولت‌هاي غربی براي مقابله با كمونيسم سياست حمايت و تقويت بوداييان تبتی و دالايي لاما، رهبر دينی آن‌ها، را در پيش گرفتند.

313. "Biography of Marco Pallis":

<http://www.worldwisdom.com/public/authors/Marco-Pallis.aspx>

[http://en.wikipedia.org/wiki/Marco\\_Pallis](http://en.wikipedia.org/wiki/Marco_Pallis)

از ماركو پاليس سه كتاب منتشر شده است:

*Peaks and Lamas*, London: Cassell, 1939; New York: Shoemaker &

←

مرتون با مسئولان صومعه اختلاف داشت.<sup>۳۱۴</sup> او از سال ۱۹۶۱ به اقداماتی دست زد که برای یک راهب نامتعارف بود: شرکت فعال در جنبش ضد جنگ ویتنام و جنبش صلح و سرانجام «رابطه افلاطونی» با یک زن پرستار از ۱۹۶۶. مرتون به ادیان و آئین‌های غیرمسیحی علاقمند شد؛ بویژه به تائوئیسم و آئین بودایی ذن و به اسلام و تصوف. از اینرو، از سال ۱۹۵۹ به مکاتبه با **لویی ماسینون**،<sup>۳۱۵</sup> اسلام‌شناس معروف فرانسوی و مؤلف زندگی‌نامه حلاج، درباره شخصیت و عقاید حلاج پرداخت.

در سال ۱۹۶۳ پالیس برای مرتون چند کتاب فرستاد: یکی کتاب خودش درباره بودایی‌گری تبتی، و سه کتاب از گنون و شوان و قدیس *مسلمان سده بیستم* نوشته لینگز. کتاب لینگز، زندگی‌نامه شیخ احمد العلاوی، به شدت بر مرتون تأثیر گذارد. مکاتبات پالیس و مرتون حدود دو سال ادامه یافت تا سرانجام پالیس برای مرتون یک شمایل قدیمی یونانی هدیه فرستاد. مرتون به پالیس نوشت: «هیچ‌گاه در زندگی کسی چنین هدیه گرانبها و ارزشمندی به من نداده است.» در نامه بعدی، پالیس موجودیت مریمه را برای مرتون فاش کرد و نوشت: «ما همه احساس می‌کنیم که شما باید عمیقاً در

←

Hoard, 2004.

*The Way and the Mountain*, London: Peter Owen, 1960; Bloomington, IN: World Wisdom, 2008.

*A Buddhist Spectrum*, London: Allen & Unwin, 1980; Bloomington, IN: World Wisdom, 2004.

314. Sedgewick, *ibid*, p. 162.

315. Louis Massignon (1883-1962)

جریان باشی.» پالیس در این نامه مریمیه را یک طریقت صوفی کوچک توصیف کرده است. نامه بعدی که حاوی دعوت نامه برای عضویت مرتون در مریمیه است موجود نیست ولی مرتون در یادداشت‌های روزانه ژوئن ۱۹۶۶ به آن اشاره کرده.<sup>۳۱۶</sup> یادداشت مرتون نشان می‌دهد که هنوز شوان از اعتبار و نام شیخ العلاوی برای عضوگیری استفاده می‌کرد. مرتون نوشت:

«نامه بعدی، که مهم است، آمد: پیامی است از یک شیخ مسلمان (استاد معنوی). در اصل اروپایی است، ولی [طریقت او را] یکی از بزرگ‌ترین قدیسین و رازوران مسلمان عصر (احمد العلاوی) ایجاد کرده. [در نامه نوشته شده که] من می‌توانم شخصاً و محرمانه پذیرفته شوم. نه دقیقاً بعنوان پیرو [عضو طریقت] بلکه بعنوان کسی که می‌خواهد مستقیماً و شخصاً مشاورش باشد. این مسئله برایم اهمیت فراوان دارد زیرا پرتو اندیشه‌های سنتی آن‌ها مرا در تماس با روح و آموزه‌های احمد العلاوی قرار می‌دهد... این بدان معناست که می‌توانم در یک سنت زنده و مقدس جایگاهی زنده داشته باشم. این می‌تواند تأثیرات فوق‌العاده بر من داشته باشد...»<sup>۳۱۷</sup>

در دسامبر ۱۹۶۶ مرتون به پالیس می‌نویسد: «من هنوز به آقای شوان نامه ننوشته‌ام.»

316. *ibid*, p. 163.

317. *ibid*, pp. 163-164.

مابقی مکاتبات پالیس و مرتون موجود نیست؛ یا دزدیده شده یا از بین رفته. تنها یک کارت پستال متعلق به ژوئن ۱۹۶۸ موجود است که نشان می‌دهد مکاتبات ادامه داشته. در سال ۱۹۶۸ مرتون راهی سفر تبلیغاتی به هند و خاور دور شد. آن‌گونه که نصر در مقاله خود، با عنوان "آن‌چه مرتون را به تصوف جذب کرد"،<sup>۳۱۸</sup> ادعا کرده، مرتون قصد داشت در مسیر بازگشت به آمریکا به تهران برود و با نصر ملاقات کند. مرتون ابتدا به کلکته رفت. سخنرانی مرتون در کلکته رنگ و بوی ترادیشنالیستی داشت. او گفت:

«ژرف‌ترین سطح رابطه، رابطه نیست؛ هم‌دلی است... [که] ما وحدتی کهن‌تر را حس می‌کنیم. برادران عزیزم، ما هم اکنون یکی هستیم ولی تصور می‌کنیم نیستیم. آن‌چه باید کشف کنیم وحدت اصلی‌مان است.»

مرتون از کلکته به هیمالیا رفت و با دالایی لاما<sup>۳۱۹</sup> دیدار کرد. آن شب خواب دید که نه در لباس راهبان سیسترسی بلکه در کسوت لاماها بودایی است. مرتون از هیمالیا به دارجیلینگ هند رفت و سپس راهی سریلانکا و تایلند شد. در بانکوک جنازه مرتون را در

318. Seyyed Hossein Nasr, "What Attracted Merton to Sufism", *Merton & Sufism: The Untold Story*, ed. Rob Baker and Gray Henry, Louisville, Ky.: Fons Vitae, 1999.

319. Dalai Lama

لاما لقب رهبران معنوی در میان بوداییان تبت است. دالایی لاما یعنی لامای بزرگ. لقب رهبر دینی بوداییان تبت است.

اتاق هتل یافتند. پلیس علت مرگ او را برق گرفتگی، به دلیل اتصال پنکه قدیمی اتاق، اعلام کرد. مرگ ناگهانی مرتون در ۵۳ سالگی در زمان خود جنجال برانگیخت و حتی این شایعه را پدید آورد که سیا، به دلیل شرکت فعال در جنبش ضد جنگ ویتنام، او را به قتل رسانیده است.<sup>۳۲۰</sup>

### هیوستن اسمیت و مریمیه

بنوشته سجویک، پای مرتون هیچ‌گاه به تهران نرسید ولی «پای یک نویسنده معروف آمریکایی دیگر به تهران رسید و مریمی شد.»<sup>۳۲۱</sup> منظور هیوستن اسمیت است. هیوستن اسمیت<sup>۳۲۲</sup> کشیش متدویست<sup>۳۲۳</sup> و نویسنده کتاب معروفی است با عنوان *ادیان/انسان* که در سال ۱۹۵۸ منتشر شد. این کتاب بعداً با نام *ادیان جهان: سنن بزرگ خرد ما*<sup>۳۲۴</sup> تجدید چاپ شده و بیش از دو میلیون نسخه به فروش رفته است. در سده بیستم، کتاب‌های هیوستن اسمیت و مرتون پرفروش‌ترین کتاب‌های آمریکا در حوزه دین بودند.

320. Sedgewick, *ibid*, pp. 164-165.

321. *ibid*.

322. Huston Smith (b. 1919)

۳۲۳. متدویسم Methodism کلیسای است منشعب از کلیسای انگلستان که در سده هیجدهم توسط دو برادر به نام‌های جان و چارلز وزلی بنیان نهاده شد. به دلیل فعالیت‌های تبلیغی، کلیسای متدویست گسترش فراوان یافت. امروزه حدود هفتاد میلیون پیرو دارد.

324. Huston Smith, *The World's Religions: Our Great Wisdom Traditions*, HarperOne, 1991, 416 pages.



اسمیت در جوانی به آئین‌های رازوری علاقمند شد و در این زمینه به مطالعه پرداخت. او در مسیر مطالعاتی خود برای یافتن "جوهر واحد ادیان" از آثار آلدوس هاکسلی<sup>۳۲۵</sup> و جرالدهرد<sup>۳۲۶</sup> شروع کرد و به ترادیشنالیست‌ها رسید؛ کتاب‌های گنون و کوماراسوامی را خواند ولی آثار گنون را «فوق‌العاده بدبینانه» یافت. یکی دو کتاب از شوان درباره آئین بودا خواند. در سفری به تهران، نصر کتاب شناخت اسلام شوان را به او داد.<sup>۳۲۷</sup>

هیوستن اسمیت دارای پیوندهای عمیق با مریمی‌هاست و به این دلیل بر آثار برخی مریمیان مقدمه نوشته و این مقدمه، به دلیل شهرت هیوستن اسمیت، فروش کتاب را به شکلی قابل ملاحظه افزایش داده است. بنوشته سجویک، اسمیت عضویت خود را در فرقه مریمیه اعلام نمی‌کند و مسلمانی خود را نیز سرپسته بیان می‌کند. مثلاً، در مصاحبه‌ای گفته که در ماه رمضان روزه می‌گیرد یا ۲۶ سال است روزانه پنج بار به عربی با خداوند رازونیا می‌کند. هیوستن اسمیت در عین حال به مناسک یوگا عمل می‌کند و بطور منظم در کلیسای متدویست خود حضور می‌یابد.<sup>۳۲۸</sup>

بنوشته سجویک، هیوستن اسمیت در گسترش ترادیشنالیسم در آمریکا نقش داشته است. او بر چاپ سال ۱۹۷۵ کتاب وحدت متعالی ادیان<sup>۳۲۹</sup> شوان (۱۹۴۸، پاریس) مقدمه نوشت و به خواننده

325. Aldous Huxley (1894-1963)

326. Gerald Heard [Henry Fitzgerald Heard] (1889-1971)

327. Sedgewick, *ibid*, p. 165.

328. *ibid*, p. 166.

329. Frithjof Schuon, *The Transcendent Unity of Religions*, English tr. by Peter Townsend, Introduction by Huston Smith, New York: Harper &

هشدار داد که این کتاب سنگین است بنحوی که حتی خود اسمیت هم بار اول نتوانسته آن را به پایان برد ولی سرانجام کتاب را تا آخر خوانده و نتیجه‌اش شگفت بوده. با توجه به شهرت اسمیت، این بزرگ‌ترین تبلیغ برای کتاب شوان است.<sup>۳۳۰</sup>

### مریمیه و نشر کتاب

طی سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۹۹ شوان و ۲۳ تن از پیروان شناخته شده او حدود ۲۲۰ عنوان کتاب منتشر کرده‌اند. ۸۰ عنوان به زبان‌های دیگر ترجمه شده یا به چاپ جدید رسیده. ۳۰ عنوان کتاب‌های اصلی شوانی‌ها است ولی هیچ کدام مانند کتاب *ادیان جهان هیوستن اسمیت* یا *کوه هفت طبقه* مرتون پرفروش نبوده. از میان این کتاب‌ها تنها معدودی موفق بوده و فروش قابل توجهی داشته است. این بجز کتاب‌هایی است که از شوانی‌ها تأثیر گرفته یا ناشرین سرشناس، مانند پنگوئن و روتلج و انتشارات دانشگاه‌های هاروارد و پرینستون و آکسفورد، منتشر کرده‌اند.

مریمیه بنگاه‌های انتشاراتی متعدد در اختیار دارد: Editions Chacornac Brothers و traditionnelles در پاریس و مهم‌تر از

←

Row, 1975. 156 pages.

مقدمه هیوستن اسمیت بر کتاب شوان با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

هیوستون اسمیت، "شناخت ظاهر و باطن ادیان: مقدمه کتاب *وحدت متعالی ادیان* اثر فریتیوف شوان"، ترجمه غلامرضا دادخواه، *اطلاعات حکمت و معرفت*، سال دوم، شماره ۳، خرداد ۱۳۸۶، صص ۳۶-۳۷.

330. Sedgewick, *ibid*, p. 166.

این دو World Wisdom Books در بلومینگتن ایندیانا. در حوزه نشر و تلویزیون یک زن آمریکایی بنام گرای هنری<sup>۳۳۱</sup> چهره فعال مریمیه است. او در دوران اقامت در انگلستان، علاوه بر برنامه‌هایی که درباره اسلام برای BBC تهیه کرد، در سال ۱۹۷۹ بنگاه انتشاراتی Quinta Essentia را در کمبریج انگلستان، بنگاه انتشاراتی Fons Vitae را در کتاکلی آمریکا و در سال ۱۹۸۱ بنگاه انتشاراتی Islamic Texts Society را در کمبریج انگلستان تأسیس کرد.<sup>۳۳۲</sup>

مریمیه در برگزاری "فستیوال جهان اسلام"، که در بهار ۱۹۷۶ (سه سال پیش از انقلاب اسلامی ایران) در لندن برگزار شد نقش مهم ایفا کرد. در این فستیوال پرخرج و باشکوه شخصیت‌هایی چون ملکه الیزابت دوم، اسقف اعظم کانتربوری و عبدالحلیم محمود، شیخ الازهر، شرکت کردند. هزینه این فستیوال را بطور عمده دولت امارات متحده عربی پرداخت کرد و اعضای هیئت امنای فستیوال هشت شخصیت مهم بریتانیا بود و ریاست هیئت امناء را سر هارولد بیلی<sup>۳۳۳</sup> به دست داشت که در دوران جمال عبدالناصر سفیر بریتانیا در مصر بود. هارولد بیلی، که در دوران جنگ جهانی دوم دستیار آرنولد توین‌بی بود، به دلیل مواضعش علیه دولت اسرائیل مورد بغض صهیونیست‌ها بوده و لذا چهره مناسبی برای ریاست این نهاد بشمار می‌رفت.<sup>۳۳۴</sup>

331. "Biography of Gray Henry":

<http://www.worldwisdom.com/public/authors/Gray-Henry.aspx>

332. Sedgewick, ibid, p. 167.

333. Sir Harold Beeley (1909-2001)

۳۳۴. بنگرید به:

[http://en.wikipedia.org/wiki/Harold\\_Beeley](http://en.wikipedia.org/wiki/Harold_Beeley) [May 6, 2013]

سجویک می‌نویسد: مریمی‌ها فستیوال جهان اسلام لندن را به دست خود گرفته بودند. نصر اداره نمایشگاه علم و تکنولوژی در اسلام را در موزه علوم به دست داشت، لینگز بر نمایشگاه دستنوشته‌ها و خطوط اسلامی در کتابخانه بریتانیا نظارت می‌کرد، و مریمی‌های دیگر نیز در مدیریت فستیوال حضور داشتند. انتشارات فستیوال بسیاری از آثار مریمی‌ها را منتشر کرد.<sup>۳۳۵</sup>

بنوشته کاسلو، انتشارات World Wisdom، در بلومینگتن ایندیانا، بنگاه انتشاراتی فرقه شوان است که بطور عمده با حمایت مالی استانیلی جونز<sup>۳۳۶</sup> و مایکل فیتزجرالد<sup>۳۳۷</sup> به کار خود ادامه می‌دهد، و مطالعات تطبیقی ادیان<sup>۳۳۸</sup> مجله اصلی فرقه شوان است.<sup>۳۳۹</sup>

### کتاب‌های مریمی

بنوشته سجویک، مؤلفین شوانی معمولاً افرادی متخصص در حوزه

335. Sedgewick, *ibid*, p. 168.

336. Stanley Jones

۳۳۷. برای آشنایی با زندگی‌نامه مایکل فیتزجرالد بنگرید به این آدرس:

<http://www.worldwisdom.com/public/authors/Michael-Fitzgerald.aspx>

فیتزجرالد مؤلف کتاب‌های متعدد درباره سرخپوستان و عقاید دینی و مناسک آن‌ها و نیز مؤلف زندگی‌نامه شوان است با عنوان فریتیوف شوان: پیام‌آور حکمت خالده.

Michael Fitzgerald, *Frithjof Schuon: Messenger of the Perennial Philosophy*, Bloomington (Ind.): World Wisdom Books, 2010, 255 pages.

338. <http://www.studiesincomparativereligion.com>

339. Mark Koslow, "The Spiritual Fascism of Rene Guenon and His Followers".

کار خود هستند و خواننده را مجذوب دانش خود می‌کنند.<sup>۳۴۰</sup> باید بیفزاییم که کتاب‌های ایشان نیز به شکلی نفیس و عالی منتشر شده است.

سجویک محتوای کتاب‌های مریمیان را مورد بررسی قرار داده است. بنویسته سجویک، آثار شوانی‌ها بر باطنی‌گری تأکید دارد؛ مثلاً *شناخت اسلام*<sup>۳۴۱</sup> شوان یا *آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام*<sup>۳۴۲</sup> نصر بیش از آن که درباره اسلام باشد درباره تصوف است.

بنویسته سجویک، شوانی‌ها بر تجلیات هنری دین تأکید فراوان دارند مثلاً در کتاب *فاس: شهر اسلام تیتوس بورکهارت*.<sup>۳۴۳</sup> کتاب فوق، که در سال ۱۳۸۹، مانند بسیاری از آثار شوانی‌ها با ترجمه و چاپ بسیار نفیس و عکس‌های رنگی، در ایران منتشر شده،<sup>۳۴۴</sup> کتابی است ارزشمند. بورکهارت، بی‌شک، یکی از فاضل‌ترین ترادیشناالیست‌ها است. معه‌ذا، در کتاب فوق می‌توان تبلیغ طریقت علاویه درقاویه شاذلیه را، که مریمیه شوان و بورکهارت

340. Sedgewick, *ibid*, p. 168.

341. Frithjof Schuon, *Understanding Islam*, 1961 Translated, London: Allen & Unwin, 1963.

342. Seyyed Hossein Nasr, *Ideals and Realities of Islam*, New York: Praeger, 1966.

343. Titus Burckhardt, *Fes, Stadt des Islam*, Olten: Urs Graf-Verlag, 1960, Translation, *Fez: City of Islam*, Cambridge: Islamic Texts Society, 1992.

۳۴۴. تیتوس بورکهارت، *فاس: شهر اسلام*، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، تهران: انتشارات حکمت، با همکاری سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران (مرکز مطالعات فرهنگی شهر تهران)، چاپ اول، ۱۳۸۹، ۲۳۴ صفحه.

و لینگز و نصر ادامه آن اعلام می‌شود، مشاهده کرد.<sup>۳۴۵</sup> بورکهارت اوج فرهنگ معنوی اسلام در مغرب را در طریقت درقاویه شاذلیه و تداوم آن، بدون ذکر نام مریمیه، بیان می‌کند. و روشن است که معنویت اسلام در مغرب در این سلسله خلاصه نمی‌شود.

و سرانجام، بنوشته سجویک، شوانی‌ها می‌کوشند سنت باطنی هر دین را بعنوان تجلی یک حقیقت مطلق اصیل معرفی کنند که تنها برای کسانی قابل فهم است که از «خردگرایی» و «علم‌گرایی» و سایر «بیماری‌های مدرنیته» رها شده‌اند.

افزایش روزافزون کتب مریمیه در میان منابع منتشر شده درباره اسلام، بدون ذکر نام مریمیه، چنان گسترش یافته که گروندگان غربی به اسلام را گیج می‌کند و به بسیاری از آن‌ها آموزه‌های شوانی را به جای اسلام قالب می‌کند. یک خانم دانشمند اهل اسکانندیناوی، که بتازگی به اسلام گرویده، پس از خواندن مقالات سجویک از نفوذ وسیع مریمیه ابراز حیرت می‌کند و خطرناک‌ترین پدیده را نفوذ عقاید مریمیه می‌داند که در همه جا، در لفافه و بدون ذکر منبع، وارد شده.<sup>۳۴۶</sup> پدیده فوق در ایران نیز مصداق دارد. کتاب‌ها و مقالات منتشر شده مریمیه در ایران در حوزه دین‌پژوهی رواج فراوان یافته و بسیاری از محققین، بویژه جوانان دانشگاهی و حوزوی، بی‌آن‌که بدانند، آموزه‌های شوانی را، که از کتاب‌های نصر یا منابع ترجمه شده مریمیه به فارسی اخذ شده، تکرار می‌کنند و گمان می‌برند این مطالب آخرین یا عمیق‌ترین دستاوردهای دین‌پژوهی و اسلام‌پژوهی در غرب است.

۳۴۵. همان مأخذ، فصل هفتم: "سلسله زرین"، صص ۱۶۷-۱۹۱.

## نصر و "معنویت اسلام"

نصر در سال ۱۹۸۵ کتابی نفیس را در دو جلد در نیویورک به انگلیسی منتشر کرد با نام *معنویت اسلام*. سجویک می‌نویسد: «اغلب نویسندگان این مجموعه مریمی هستند»<sup>۳۴۷</sup> برای ارزیابی ادعای سجویک کتاب فوق را بررسی می‌کنیم:

*معنویت اسلام* در دو جلد، با چاپ عالی، منتشر شده. مجموعه مقالات است و نصر ویراستار مجموعه است. جلد اول "بنیان‌ها" نام دارد در ۴۸۰ صفحه،<sup>۳۴۸</sup> و جلد دوم "تجلیات" در ۵۷۶ صفحه.<sup>۳۴۹</sup> کتاب فوق با کتاب *هنر اسلامی و معنویت*،<sup>۳۵۰</sup> که تألیف خود نصر است، فرق می‌کند.

در جلد اول (بنیان‌ها) مقالاتی از چهره‌های اصلی مریمه چون سید حسین نصر، فریتیوف شوان، ابوبکر سراج‌الدین (مارتین لینگز)، ویکتور دائر، ویلیام چیتیک و دیگران درج شده با عناوینی چون "ریشه‌های سنت و معنویت اسلامی". جلد دوم (تجلیات) شامل مقالاتی از نویسندگان مریمی است و البته مقالات چند نویسنده نامدار غیرمریمی را نیز درج کرده‌اند؛ مانند خانم آنه ماری شیمل-

347. *ibid.*

348. Seyyed Hossein Nasr [Editor], *Islamic Spirituality I: Foundations*, New York: The Crossroad Publishing Company, 1991 (first published 1985), 480 pages.

349. Seyyed Hossein Nasr [Editor], *Islamic Spirituality II: Manifestations*, New York: The Crossroad Publishing Company, 1997 (first published 1985), 576 pages.

350. Seyyed Hossein Nasr, *Islamic Art and Spirituality*, NY: State University of New York Press, 1987.

اسلام‌پژوه آلمانی.

اسامی نویسندگان جلد دوم به شرح زیر است: سید حسین نصر، خالق احمد نظامی، ویکتور دائر، محمد عیسی ولی، ویلیام چیتیک، جواد نوربخش، عبدالله اشلیفر، آنه ماری شیمل، شمس [ایرا] فریدلندر، سید اطهر عباس رضوی، عثمان بن بکر، عبدالرحمن ابراهیم دوعی، صفا خلوصی، جلال متینی، گنوی تکین، بحارالدین احمد، جان کنایرت، ژان کانتن، ژان لویی میسون، تیتوس بورکهارت.

صرفنظر از مضمون مقالات جلد اول، که ترویج عقاید صوفیان معاصر بطور عام و مریمیه بطور خاص، بنام اسلام، است، عناوین مقالات جلد دوم به روشنی مؤید گفته سجویک است که کتاب‌های مریمیه تبلیغ طریقت‌های صوفی معاصر است نه اسلامی که قاطبه مسلمانان در طول تاریخ می‌شناختند و به آن عمل می‌کردند.

بخش اول با عنوان فرعی "معنویت اسلام، آن‌گونه که در تصوف تجلی یافته، در زمان و مکان"، شامل مقالاتی درباره طریقت قادریه (خالق احمد نظامی)، شاذلیه و تصوف در شمال آفریقا (ویکتور دائر)، ابن عربی و مکتب او (ویلیام چیتیک)، نجم‌الدین کبری و مکتب تصوف آسیای مرکزی- کبرویه (محمد عیسی ولی)، رومی و مولویه (ویلیام چیتیک)، چشتیه (سید اطهر عباس رضوی)، نعمت‌اللهی (جواد نوربخش)، طریقت نقشبندیه (خالق احمد نظامی)، تصوف در مصر و اعراب شرقی (عبدالله اشلیفر)، تصوف و معنویت در اسلام (سید حسین نصر)، تصوف و حیات معنوی در ترکیه (آنه ماری شیمل)، طریقت خلوتیه (شمس [ایرا] فریدلندر)، طریقت‌های صوفی در شبه قاره هند (سید اطهر عباس رضوی)، تصوف در جهان مالایی- اندونزیایی (عثمان بن بکر)، تصوف در



آفریقا (عبدالرحمن ابراهیم دعوی) است. در بقیه مقالات نیز گرایش غالب گرایش‌های رازآمیز و باطنی‌گرا است. نصر تنها باید مقاله‌ای درباره مریمیه و فرقه شوان را به این فهرست اضافه می‌کرد؛ که این رویه البته با پنهان‌کاری اکید فرقه فوق مغایر است.

دقیقاً نمی‌دانیم کدام یک از نویسندگان فوق مریمی هستند. گفتیم که خانم آنه ماری شیمیل، مانند هانری کربن، ترادیشنالیست یا مریمی نبود. در میان نویسندگان فوق، علاوه بر آنه ماری شیمیل، قطعاً نویسندگان دیگری نیز هستند که به فرقه مریمیه تعلق ندارند. سجویک می‌گوید «غالب نویسندگان این مجموعه»، نه همه آنها، مریمی هستند. یک نمونه، جواد نوربخش (جواد باغبانی کرمانی)، قطب فرقه مونس علیشاهی، است که سال‌ها پیش انتشار فیلمی از او جنجال پیاورد. نمی‌دانیم جواد نوربخش مریمی بود یا نه.<sup>۳۵۱</sup>

### از اسلام تا "دین خالده"

از اواخر دهه ۱۹۷۰، مقارن با انقلاب اسلامی در ایران، شوان و بخشی از پیروان او بیش‌تر از اسلام فاصله گرفتند و بنوعی یونیورسالیسم (دین جامع و فراتر از ادیان مرسوم از جمله اسلام) گرایش یافتند که در آن تأکید اصلی بر شخص شوان بود. به این دلیل، پس از مرگ شوان (۱۹۹۸) گروهی از پیروانش در قالب یک طریقت صوفی اسلام را رها کردند و مختصاتی به خود گرفتند که دین پژوهان «جنبش دینی جدید» می‌خوانند.<sup>۳۵۲</sup>

۳۵۱. در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ در وبگاه "خرقه پشمینه" مطالبی درباره جواد نوربخش دیده شد:

<http://kherghe.blogfa.com/8707.aspx>

352. Sedgewick, ibid, p. 170.

خاطرات و تألمات شوان در سال ۱۹۷۳ به پایان می‌رسد. شوان از رؤیایی در سال ۱۹۷۳ خبر می‌دهد ولی گزارش او مبهم است. او فقط می‌نویسد که «این راز» (علی‌القاعده مریم باکره) به سوی او بازگشت و «این آگاهی بر من غالب شد که مانند سایر انسان‌ها نیستم.» سجویک می‌نویسد: شاید شوان خود را در این مرحله ایلیای نبی می‌دید که در آخرالزمان ظهور کرده یا تجلی الهه کالی هندوها.<sup>۳۵۳</sup> این تفسیر سجویک از مکاشفه سال ۱۹۷۳ شوان پذیرفتنی است با توجه به نوشته نصر در رثای شوان که از «نقش الیاسی شوان» سخن گفته است:

«شوان همچنین به من گفت که پیش‌ترها در زندگی‌اش، پس از ورود به طریقت العلایویه، مواجهه‌ای با خضر داشته؛ "نبی سبز" که با الیاس مطابقت دارد و مظهر گونه‌ای نقش ایمان‌آوران همیشه زنده در جهان اسلام است. این مواجهه تنها با "نقش الیاسی" خود شوان قابل قیاس است.»<sup>۳۵۴</sup>

الیاس را نام قرآنی ایلیاء نبی می‌دانند و برخی مفسرین الیاس نبی را با خضر منطبق دانسته‌اند که داستان هم‌سفری موسی (ع) با او در قرآن کریم معروف است. خضر (به معنی سبز) طولانی‌ترین عمر را در میان انسان‌ها دارد و هنوز زنده است. معمولاً ایلیاء نبی را از بنی اسرائیل می‌دانند ولی برخی معتقدند که ایلیاء از طایفه رکابی یا قینی و غیر اسرائیلی بوده است.<sup>۳۵۵</sup>

353. *ibid.*

۳۵۴. نصر، "فریتیوف شوان و سنت اسلامی"، همان مأخذ، ص ۲۵.

۳۵۵. عبدالله شهبازی، *زرسالاران*، ج ۱، صص ۳۳۰-۳۳۱.

کالی، در آئین هندو، هم الهه "زمان" است هم الهه مرگ. منطبق کردن خضریا یا الیاس، نماد جاودانگی و زندگی و راهنمای خردمند، با موجودی ترسناک و نفرت‌انگیز چون الهه کالی هم از کج‌سلیقگی‌های شوان و شوانی‌هاست و هم بیانگر شیوه نگرش آن‌ها که می‌کوشند میان اسلام با بت‌پرستی هندو یا بومیان آمریکا انطباق ایجاد کنند و حتی فراتر از آن هندوئیسم یا آئین‌های سرخپوستان را جلوه‌ای اصیل از "دین خالده" بنمایانند.



شمایلی از الهه کالی هندوها

لئو شایا،<sup>۳۵۶</sup> نویسنده یهودی سوئیسی-فرانسوی، مبدع "نقش الیاسی" یا "خضرگونه" شوان در آخرالزمان است. در کنفرانسی که در سال ۱۹۷۳ در هیوستن تکزاس برگزار شد، لئو شایا مقاله‌ای ارائه داد که در آن فعالیت‌های مریمیه با نقش جاودان ایلپاء نبی پیوند خورده بود.<sup>۳۵۷</sup>

مارک کاسلو می‌نویسد: در سال ۱۹۷۳ همایشی در هیوستن تکزاس برگزار شد و شوان در خاطراتش نوشت: «شرکت‌کنندگان اصلی پیروان، دوستان و نمایندگان من بودند.» در این کنفرانس، لئو شایا رساله‌ای خواند با عنوان "کارکرد ایلپایی" و شوان را پیامبر یا "آواتار" نامید.<sup>۳۵۸</sup>

نصر این مقاله لئو شایا را در شماره بهار ۱۹۷۷ *سوفیا پرنیس*،<sup>۳۵۹</sup> نسخه انگلیسی *مجله جاویدان خرد انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران*، درج کرد و در سال ۱۹۸۰ در *مجله مطالعات تطبیقی ادیان*

356. Leo Schaya (1916-1985)

لئو شایا در زمینه تصوف کتاب‌های متعدد نوشته. مهم‌ترین کتاب او درباره تصوف یهودی (کابالا) است که تأویلی فرا-ادیانی و "جامع" و ترادیشنالیستی از آن ارائه داده است. این کتاب را ابتدا انتشارات پنگوئن منتشر کرد و در سال ۲۰۰۴ چاپ جدید آن توسط انتشارات خانم گرای هنری منتشر شده است.

Leo Schaya, *The Universal Meaning of the Kabbalah*, Penguin Books, 1973; Fons Vitae; Tra edition, 2004.

357. Sedgewick, *ibid*, pp. 316-317.

358. Mark Koslow, "The Spiritual Fascism of Rene Guenon and His Followers".

359. *Sophia Perennis*, [Tehran] No. 3, Spring 1977.

مریمیه نیز منتشر شد.<sup>۳۶۰</sup> در مقاله فوق اشاره‌ای به شوان دیده نمی‌شود. نمی‌دانیم آن چه منتشر شده متن کامل نیست یا لئو شایا پس از مقاله یا در جمع خصوصی شوان را "الیاس" خوانده است؟ در همین زمان، طبق مندرجات *خاطرات و تألمات*، شوان با یک آلمانی "مقدس" ساکن سریلانکا ملاقات کرد که مدعی شد از سال‌های ۱۹۴۰ از طریق مکاشفه با الهه کالی در ارتباط بوده است. در سال‌های پس از مکاشفه سال ۱۹۷۳، رؤیاهای شوان بیش‌تر شد. شوان در نامه ۱۹ دسامبر ۱۹۸۰ به لئو شایا نوشت: «ابزار انسانی برای تجلی دین خالده [رلیجیو پرنیس] در آخرالزمان یک غربی خواهد بود.» روشن است که منظور شوان خود اوست.<sup>۳۶۱</sup>

شوان از سال ۱۹۷۸، مقارن با آغاز انقلاب اسلامی در ایران، فاصله گرفتن خود از اسلام را علنی کرد. بنوشته سجویک، این رویه شاید به دلیل تحولات ایران بود. بعبارت دیگر، شاید شوان می‌خواست در غرب "اسلام" او را با اسلام ایران انقلابی یکسان ندانند. مقاله "جنبه‌های ناسازنمای تصوف" شوان، که در سال ۱۹۷۸ منتشر شد، لحنی تقریباً ضد اسلامی داشت.<sup>۳۶۲</sup> او در سال ۱۹۸۱ به یکی از پیروانش نوشت: «نقطه عزیمت ما جستجوی باطنی‌گری است نه

360. Leo Schaya, "The Eliatic Function", *Studies in Comparative Religion*, Vol. 13, No. 1-2, 1980.

[http://www.studiesincomparativereligion.com/public/articles/The\\_Eliatic\\_Function-by\\_Leo\\_Schaya.aspx](http://www.studiesincomparativereligion.com/public/articles/The_Eliatic_Function-by_Leo_Schaya.aspx)

361. Sedgewick, *ibid*, pp. 316-317.

362. Frithjof Schuon, "Paradoxical Aspects of Sufism", *Studies in Comparative Religion*, Vol. 12, No. 3-4, Summer-Autumn, 1978, pp. 131-175.

جستجو برای یک دین خاص.» و در ۱۹۸۹ به مرید دیگر نوشت:

«نقطه عزیمت ما ادویتا ودانتا<sup>۳۶۳</sup> است نه یک انسان‌شناسی اخلاق‌گرا، فردگرا و اراده‌گرا که طریقت‌های معمولی صوفی با آن شناخته می‌شوند؛ هر چند ممکن است این امر آن کسان را که دوست دارند راست‌کیشی ما عشق، یا تظاهر عشق، به ذهنیات عربی-سامی باشد ناخشنود کند.»

برخی شوانی‌های معاصر معتقدند که شوان از همان آغاز به این گفته‌ها اعتقاد داشته است.

شوان، همپای فاصله گرفتن از اسلام، از گون نیز فاصله گرفت. او در سال ۱۹۸۴ مقاله‌ای در پاریس منتشر کرد<sup>۳۶۴</sup> و مدعی شد گون درباره شرق سنتی اغراق کرده و غرب سنتی را دست کم گرفته.<sup>۳۶۵</sup> لحن کلی شوان در این مقاله نسبت به گون بی‌ادبانه است. مثلاً می‌نویسد: «یکی از حیرت‌انگیزترین چیزها حیرت گون در مواردی است که هر کودکی می‌تواند بفهمد.»

این مقاله اعتراض شدید ترادیشنالیست‌های غیرشوانی را برانگیخت و خواستار اخراج شوانی‌ها از مجله مطالعات

۳۶۳. طریقتی در آئین هندو. بنگرید به:

[http://en.wikipedia.org/wiki/Advaita\\_Vedanta](http://en.wikipedia.org/wiki/Advaita_Vedanta)

364. Frithjof Schuon, "Quelques critiques," in *Rene Guenon* [Dossier H], ed. Pierre-Marie Sigaud, Lausanne: L'Age d'Homme, 1984.

365. Sedgewick, *ibid*, p. 170.

تراديشناليسٲى شدند. شوانى ها بلافاصله واكنش نشان دادند و انتشار نشریه‌اى را آغاز کردند بنام معرفت / ديان.<sup>۳۶۶</sup> مجله شوانى ها بسيار عالى طراحى و ويرايش شده و با شمارگانى بيش از مجله قديمى مطالعات تراديشناليسٲى منتشر شد. در نتيجه، در سال ۱۹۹۲ انتشار مجله مطالعات تراديشناليسٲى، كه كمى بيش از يك سده تداوم داشت، به پايان رسيد.<sup>۳۶۷</sup>

اين دشمنى با گنون را در نوشته نصر، در رثاى شوان، نيز مى توان فهميد؛ آنجا كه شوان را علاقمند به تشيع جلوه مى دهد و گنون را ناعلاقمند. نصر مى نويسد:

«شوان از تمايزات درون- اسلامى فيماين سنى گرايى و شيعه گرايى كاملاً آگاه بود و برخلاف گنون، كه هيچ علاقه‌اى به تشيع نشان نداد، به مطالعه شيعه گرايى و بويژه آموزه‌هاى باطنى آن گرايش داشت. شخصيت‌هاى على (ع) و فاطمه (س) نيز براى او بسيار جالب بودند. در واقع او در دهه ۶۰ قصد داشت كتابى يا مقاله مفصلى در مورد آن‌ها بنويسد و از من خواست تمام منابع و مراجع قابل دسترسى را برايش ارسال كنم، اما به علت عدم سهولت استفاده از منابع نهايتاً اين طرح و نقشه را رها كرد... در طى سال‌هاى گفتگوى خصوصى كه با وى داشتم، او اغلب برخى عقايد شيعى را مطرح کرده و يا انجام مى داد و در خصوص اهميت آن‌ها با من به گفتگو مى نشست.»<sup>۳۶۸</sup>

366. *Connaissance des religions*

367. Sedgewick, *ibid*, p. 171.

۳۶۸. نصر، "فریتيوف شوان و سنت اسلامى"، همان مأخذ، ص ۲۲.

### جامعه شوانی در آمریکا

در سال ۱۹۸۱ شوان از موطن خود، سوئیس، به ایندیانا ای آمریکا مهاجرت کرد.<sup>۳۶۹</sup> پیروان شوان در اینورنس فارم،<sup>۳۷۰</sup> واقع در سه مایلی شهر بلومینگتن، "جامعه‌ای شوانی" تشکیل داده بودند. گفتیم این کلنی را، که یادآور کلنی تئوسوفیست‌ها در آدیار مدرس است، در سال ۱۹۶۷ ویکتور داور، استاد دانشگاه ایندیانا و از پیروان شوان، ایجاد کرده بود. پروفیسور داور خیلی زود کلنی را رها کرد ولی گروهی از پیروان شوان ماندند و سرانجام شوان را دعوت کردند. به ادعای شوانی‌ها، مهاجرت شوان ۷۳ ساله به آمریکا بر اساس "نشانه‌های الهی" انجام گرفت. جزئیات این ادعا روشن نیست. شوان در یکی از نامه‌هایش انگیزه مهاجرت خود را ایجاد جامعه مبتنی بر اصول خالده اعلام کرده است.

کلنی اینورنس فارم مرکب از ۶۰-۷۰ نفر بود که آمریکایی، سوئیسی و اهل آمریکای جنوبی بودند و در اطراف خانه شوان زندگی می‌کردند. برای شوان خانه‌ای ساخته بودند که عبادتگاه (زاویه) داشت. بخش عمده ساکنین این کلنی نسل جدیدی از مریمی‌ها بودند که خود را "پرایماردیالیست" می‌خواندند نه مسلمان؛ و در اواخر دهه ۱۹۸۰، در منطقه ایندیانا، شوان را بعنوان

۳۶۹. در وبگاه "خرد جهانی"، وابسته به فرقه مریمیه، ذیل زندگی‌نامه ویتال پری، زمان مهاجرت شوان و ویتال پری به آمریکا سال ۱۹۸۰ ذکر شده.

370. Inverness Farm

سجویک Inverness Farms، یعنی "فارم" را به صورت جمع، نوشته. درست "فارم" است نه "فارمز".



"استاد دين خالده" (رليجيو پرنيس) می شناختند نه مسلمان.<sup>۳۷۱</sup> "پرايمارديال" آن نوع از زندگي است که در آغاز خلقت وجود داشت. پرايماردياليسم<sup>۳۷۲</sup> بازگشت به وضعی است که انسان در بدو خلقت، در بهشت، داشت. منظور، طبيعت گرايي صرف يا بدوی گرايي نیست. زندگي پرايمارديال زندگي ساده و طبيعي و "معنوی" است؛ نوعی مدینه فاضله شبیه به زندگي انسان در بهشت اوليه است که شوان می خواست ايجاد کند. در اين رساله، معادل فارسی "نخستين گرايي" برای پرايماردياليسم و "نخستين گرا" برای "پرايمارديال" به کار رفته است.

کلنی بلومينگتن یک حلقه درونی داشت که سجویک آنان را "نوشوانی" (شوانی های جديد) می خواند. اين شوانی های جديد (نوشوانی ها) مریمی های قدیمی را «مسلمان مسلمان» می خواندند يعنی کسانی که هنوز به ظواهر اسلام چسبیده اند. نسل قدیمی مریمی ها از میان می رفتند: بورکهارت در ۱۹۸۴ و داور در ۱۹۹۰ فوت کردند و می گویند داور، که از سال ۱۹۸۵ با شوان ملاقات نکرد، در اواخر عمر از شوان نومید بود ولی اعلام نمی کرد.<sup>۳۷۳</sup> نصر و لينگز تنها سالی یک بار به اينورنس فارم می رفتند. شوانی های جديد لينگز را خسته کننده می دانستند و به سختی او را تحمل می کردند.

شوان که به ۸۰ سالگی نزديک می شد بندرت در دسترس بود. گاه در مراسم "ذکر" حضور می یافت و کم در جمع سخن می گفت. شوان با انگلیسی به خوبی آشنا بود ولی تکلم برایش راحت نبود و

---

371. Sedgewick, *ibid*, p. 171.

372. Primordialism

373. *ibid*, p. 177.

ترجیح می‌داد به زبان فرانسه صحبت کند. مترجم سخنانش را ترجمه می‌کرد. اداره اینورنس فارم را "مقدم" شوان و سایر "نخستین‌گراها" (پرایماریالیست‌ها) به دست داشتند. کاترین شوان نقش اصلی را در این جمع داشت و او بود که به شوان دسترسی دائم داشت. کاترین در زمان مهاجرت به آمریکا ۵۷ ساله و برخلاف شوان هنوز جوان بود.

در این دوران، یک دختر جوان آمریکایی، که سجویک در کتابش (۲۰۰۴) او را با نام مستعار "پاتریشیا استل"<sup>۳۷۴</sup> معرفی کرده، ولی بر اساس مقاله سال ۱۹۹۹ سجویک و مقالات مارک کاسلو می‌دانیم که نام اصلی‌اش شارلین رومین است، و "بدریه" خوانده می‌شد، در جامعه اینورنس فارم به شخصیتی مهم بدل شد. شارلین سومین زن "طولی" یا "معنوی" شوان بود و با احتساب کاترین شوان چهارمین زن شوان. شارلین نقاش بود و به شوان در نقاشی کمک می‌کرد و همیشه با او بود. مریمی‌های سابق مدعی‌اند که پاتریشیا روحیات شوان را تقویت می‌کرد و به او القاء می‌کرد که موجودی است فراتر از انسان. او، برخلاف دو "زن طولی" قبلی، در زمان "ازدواج" با شوان شوهر نداشت.

بیش تر اعضای کلنی شوان مسلمان مریمی بودند هر چند مناسک اسلامی را بیش از حد ظاهرگرایانه می‌دانستند. زمانی یک مریمی انگلیسی خواست عربی بیاموزد. به او گفتند به جای عربی فرانسوی بخواند تا بتواند کتاب‌های شوان را به زبان اصلی مطالعه کند. روزه گرفتن در ماه رمضان اختیاری بود. نوشیدن آبجو، که شوان در همان آغاز کار خود حلال کرده بود، مجاز بود.

بتدریج، واژگان غیراسلامی جایگزین واژگان اسلامی شد. به شوان پنوماتیکوس<sup>۳۷۵</sup> می‌گفتند. پنوما واژه یونانی به معنی روح است و پنوماتیکوس یعنی روحانی. این واژه معنای خاصی داشت. منظورشان کسی بود که در مسیر سلوک برای اتصال به خدا به غایت رسیده. نوشوانی‌ها معتقد بودند پنوماتیکوس انسانی است که روح قدسی در کالبدش حضور دارد. آن‌ها شوان را "آواتار"<sup>۳۷۶</sup> می‌دانستند یعنی کالبدی که روح قدسی در درون آن جسمانی شده.<sup>۳۷۷</sup>

داستان‌هایی رواج یافت دال بر این که مرتبه روحانی شوان را شیرها و فیل‌ها پذیرفته‌اند و زمانی که شوان کودک بود اسقف استراسبورگ ظهورش را وعده داد، یا از کسانی می‌گفتند که در خیابان به شوان بی‌احترامی کردند و در جا منجمد شدند.

مناسک دینی "نخستین‌گرا" (پرایماردیال) نیز وضع شد. پس از "ذکر" هفتگی و خواندن خطبه کوتاه شوان و گاه شعری به عربی، مراسم رقص و آواز سرخپوستان اجرا می‌شد در حالی که "مقدم" طبل می‌زد. گاه این مراسم را توماس یلوتیل، دوست قدیمی سرخپوست شوان، اداره می‌کرد. در این مراسم زنان نیمه برهنه بیکینی می‌پوشیدند و شوان نیمه برهنه در لباس رئیس قبایل سرخپوست، در حالی که کلاهی از پر به سر داشت، به میان جمع

---

375. Pneumatikos

376. Avatar

از واژه سانسکریت "آواتارا" به معنی هبوط. مفهومی است در هندوئیسم که به فرقه سیک نیز راه یافته به معنی هبوط خدا در کالبد انسان یا موجودات دیگر.

377. *ibid*, p. 172.

می‌آمد. عکس‌هایی که سجویک در آغاز کتابش به آن اشاره می‌کند، و اندرو راولینسون در اختیارش گذاشته، مربوط به این مراسم است.

علاوه بر مناسک دینی فوق، که پنهان نبود، مناسک مخفی نیز وجود داشت که در آن تنها شوان و گروهی کوچک از پیروان نزدیکش شرکت می‌کردند. به این مناسک "محافل نخستین‌گرا"<sup>۳۷۸</sup> می‌گفتند. تعداد شرکت‌کنندگان در این مناسک متغیر بود. برخی پنج یا شش زن و سه مرد را دیده‌اند. برخی گفته‌اند از هر جنسیت ده الی پانزده نفر بودند. زنی از نزدیکان شوان، که سجویک در کتاب نام نمی‌برد ولی بر اساس مقالات مارک کاسلو می‌دانیم ماود موری، دوّمین زن "طولی" شوان، است، ماجرا را این‌گونه شرح داده:

«زن‌ها برهنه بودند بجز من و... [نام یک زن دیگر]. ما دو نفر ترجیح می‌دادیم تا حدودی پوشیده باشیم زیرا سن‌مان بالا رفته بود. برای همین ما لباس‌های بدن‌نما مثل ساری می‌پوشیدیم. مردها پوستین می‌پوشیدند بجز شیخ [شوان] که پوستینی "آزاد" به تن داشت یعنی هیچ چیز زیر آن نبود و غالباً می‌شد او را برهنه دید. پس از صرف یک شام خوب و ساده، ... [شارلین رومین] رقص هندی یا سرخپوستی یا بالی [منسوب به جزیره بالی در اندونزی] را شروع می‌کرد. خیلی رؤیایی، رسمی و خیلی خیلی زیبا بود... [بعد] شیخ "رقص پرایماردیال" را شروع می‌کرد و ما تماشا می‌کردیم. و... [نام یک زن] گاهی سعی می‌کرد پوستین شیخ را بکشد [و

برهنه‌اش کند. ... [نام یک زن مسن‌تر] گاهی رقص اسپانیایی می‌کرد و گاهی ... [نام سه زن] با هم رقص‌های شاد می‌کردند.<sup>۳۷۹</sup>

این همان شوان است که نصر او را مظهر «برکت محمدیه» خوانده و در زمان مرگش این‌گونه از او تجلیل کرده است:

«آن کسانی که در جهان اسلام دیده به جهان گشوده‌اند و کسانی که در خصوص آنچه صوفیه "البرکه المحمدیه" نامیده‌اند، تجربه‌ای عینی و محسوس دارند، متفقاً از این امر سخن می‌گویند که وقتی برای ملاقات شوان به خانه او رفتند، بی‌درنگ حضور این برکت را احساس کرده و رایحه غیرقابل تردید آن را استشمام نموده‌اند. خود من هم، وقتی برای نخستین بار، پس از یک دوره مکاتبه، [در سال ۱۹۵۷] وی را در لوزان دیدم، چنین تجربه‌ای داشتم. من که در ایران با پارسایان بسیاری، از جمله چندین استاد و مرشد صوفی، ملاقات داشتم و به زیارت امکنه مقدس بسیاری رفته بودم، هنگامی که برای نخستین بار وی را در خانه‌اش، در خیابانی باریک مشرف به دریاچه لمان، واقع در پولی، خارج از لوزان، ملاقات کردم، کاملاً مبهور حضور قدرتمند برکت محمدی شدم که از وی ساطع بود.»<sup>۳۸۰</sup>

379. *ibid*, p. 173.

۳۸۰. نصر، "فریتیوف شوان و سنت اسلامی"، همان مأخذ، ص ۲۰.

### رسوایی و مرگ شوان

تعداد اندکی از محارم شوان از "محافل نخستین گرا" مطلع بودند، و گویا این محافل را از نصر و لینگز پنهان می‌کردند.<sup>۳۸۱</sup> توضیح مارک کاسلو روشن می‌کند که لینگز "تجاهل" می‌کرد یعنی تعمداً می‌کوشید از ماقع محافل فوق مطلع نشود. کاسلو می‌نویسد:

«آخرین بار که با لینگز صحبت کردم، به او درباره محافل برهنه "نخستین گرای" شوان گفتم. او در مقابل چشمان من منکر وجود آن شد... اکنون مستندات فراوان درباره این محافل وجود دارد. کوشیدم برایش توضیح دهم که اعضای فرقه بطور سازمان یافته دروغ تحویل او می‌دهند. من شاهد بودم که این محافل را از لینگز پنهان می‌کردند. لینگز چنان می‌ترسید که اعتقاد به اسطوره موقعیت "پیامبرگونه" شوان را از دست بدهد که ترجیح می‌داد به من حمله کند و در جهل باقی بماند به جای این که حقیقت را ببیند که برایش توضیح می‌دادم. پس از این گفتگو، دیگر برای لینگز احترام قائل نبودم. متأسفانه، او تا زمان مرگش در ۲۰۰۵ به فریب دادن خود ادامه داد.»<sup>۳۸۲</sup>

مناسک دینی ابداعی شوان، که "روزهای سرخپوستی"<sup>۳۸۳</sup> نامیده می‌شد، علنی بود. برخی از «مسلمانان مسلمان» و حتی برخی از

381. Sedgewick, *ibid*, p. 172.

382. Mark Koslow, "The Spiritual Fascism of Rene Guenon and His Followers".

383. Indian Days

گروندگان جدید به مریمیه از مناسک سرخپوستی ناراضی بودند. آن‌ها در این مراسم لباس‌ها و رفتارهای جلف می‌دیدند که با دعاوی شوان تعارض داشت.

نارضایتی از مناسک ابداعی شوان و "روزهای سرخپوستی" از اواخر دهه ۱۹۸۰ سبب جدا شدن تعداد رو به افزایشی از مریمی‌ها شد. از سال ۱۹۸۸، به دلیل سفر علی العلاوی، شیخ یکی از شاخه‌های علاویه الجزایر، به نیویورک این روند سرعت گرفت. علی العلاوی اعلام کرد که شوان از جانب طریقت علاویه "اجازه" ندارد. بعلاوه، بتدریج این راز آشکار می‌شد که شوان مقوله‌ای بنام "ازدواج طولی" ابداع کرده و از این طریق با زنان شوهردار زندگی می‌کند.

رسوایی سال ۱۹۹۱ ضربه بزرگی بر کلنی شوان وارد کرد. ماجرا با **مارک کاسلو** آغاز شد. کاسلو در نقاشی تبحر داشت و از نزدیکان شوان بود. آن‌گونه که در کتاب *سجویک آمده، او عاشق یکی از زنان "طولی" شوان شد. سجویک این زن را با نام مستعار "رز کونار"<sup>۳۸۴</sup> معرفی کرده. منظور **ماود موری**،<sup>۳۸۵</sup> دوّمین "زن طولی" شوان، پس از باربارا پری، است. و گویا شوان به کاسلو و موری اجازه نداد به این ارتباط ادامه دهند و این امر نارضایتی کاسلو و ماود موری را برانگیخت.<sup>۳۸۶</sup>*

بهرروی، کاسلو به پلیس مراجعه کرد و ماجرای "محافل نخستین‌گرا" و مسائل درونی کلنی اینورنس فارم را شرح داد. او و

---

384. Rose Connor

385. Maude Murray

386. Sedgewick, *ibid*, p. 174.

یکی دیگر از اعضای کلنی بنام **آلدو ویدالی**<sup>۳۸۷</sup> ادعا کردند که در مراسم "روزهای سرخپوستی" یا "محافل نخستین‌گرا" شوان زنان و برخی دختران نوجوان را، که زیر ۱۶ سال داشتند، در آغوش می‌گرفت. کاسلو در گزارشش به پلیس مناسک برهنه شوان را به سکس ارتباط داد که ربطی به معنویت‌گرایی و مسائل دینی ندارد.<sup>۳۸۸</sup>

تحقیقات پلیس آغاز شد و پس از چند ماه پرونده شوان به اتهام تعرض به کودکان و آزار جنسی به دادگاه ارسال شد. جنجال بزرگی پدید آمد ولی مدتی بعد دادستان رسیدگی به پرونده را متوقف کرد. دلیلی که اعلام شد فقدان مدارک کافی بود. در واقع، تمامی اعضای کلنی اینورنس فارم، بجز عده اندکی، به حمایت از شوان برخاستند. وجود "محافل نخستین‌گرا" و در آغوش گرفتن زنان و بخصوص دختران زیر ۱۶ سال را بکلی منکر شدند. مایکل فیتزجرالد، وکیل فرقه شوان و سخنگوی کلنی اینورنس فارم، اعلام کرد دخترانی که ادعا شده مورد تعرض قرار گرفته‌اند در زمان مورد ادعا در جای دیگر بوده‌اند. کاسلو نیز از ادعاهای اولیه عقب نشست و گفت نیت اصلی شوان نه سکس بلکه توهمات قدرت‌طلبانه بوده است. چند تن از اعضای کلنی به بهانه‌های مختلف علیه آلدو ویدالی شکایت کردند. یکی از شاکیان پسر او بود.<sup>۳۸۹</sup>

در کوران این رسوایی، **ضیاءالدین سردار**،<sup>۳۹۰</sup> نویسنده و روزنامه‌نگار

---

387. Aldo Vidali

388. *ibid*, pp. 174-175.

389. Sedgewick, *ibid*, p. 175.

۳۹۰. بنگرید به:



معروف پاکستانی - انگلیسی، مقاله‌ای جنجالی علیه نصر منتشر کرد با عنوان "مردی برای تمام فصول".<sup>۳۹۱</sup> سردار، در مقاله فوق، جمالاتی را از نصر در ستایش از شوان نقل می‌کرد و سپس به شرح ماجرای پرونده شوان می‌پرداخت. به این ترتیب، رسوایی شوان در مجامع ترادیشنالستی اروپا و جهان پخش شد. اعضای کلنی شوان تلاش فراوان کردند تا مانع از پخش اخبار و شایعات شوند.<sup>۳۹۲</sup> نشر عکس‌های شوان با دختران بی‌کینی‌پوش به این ماجرا باز می‌گردد. وکیل فرقه شوان از دادگاه حکمی گرفت که ویدالی و دیگران را از توزیع عکس‌های شوان منع می‌کرد.<sup>۳۹۳</sup>

شوان، که پیر و خسته بود، نامه‌ای به "مقدم"‌های اصلی‌اش نوشت و بازنشستگی خود را از رهبری مریمیه اعلام کرد. لینگز، نصر و "مقدم" شوان در سوئیس، که سجویک نام نمی‌برد، به استعفای او اعتراض کردند. آن‌ها وفاداری خود را به شوان اعلام نمودند ولی عملاً راه خود را در پیش گرفتند. لینگز در بریتانیا، نصر در آمریکا و فرد سوم در سوئیس رهبری شاخه‌های مریمیه را به دست گرفتند. مریمیه به فعالیت خود ادامه داد البته بدون پرایم‌مدیالیسم [نخستین‌گرایی] شوان. این سه نفر هر سال برای هماهنگی در قاهره دیدار می‌کردند. این سه شاخه مریمیه کوشیدند بیش‌تر بر اسلام تأکید کنند و چهره

←

<http://ziauddinsardar.com/>

[http://en.wikipedia.org/wiki/Ziauddin\\_Sardar](http://en.wikipedia.org/wiki/Ziauddin_Sardar)

391. Ziauddin Sardar, "A Man for All Seasons," *Impact International*, December 1993, pp. 33-36.

392. Sedgwick, *ibid*, p. 175.

393. *ibid*, pp. 175-176.

اسلامی مریمیه را نمایش دهند. شوان سال‌های پایانی عمرش را به نوشتن و سرودن شعر به آلمانی گذرانید و در ۵ مه ۱۹۹۸ درگذشت. کلنی اینورنس فارم ادامه دارد و کاترین شوان و باربارا پری هنوز در آنجا زندگی می‌کنند. کاترین شوان در واکنش به ماجرای فوق چنین نوشته است:

«تجلی امر قدسی... دشمنی برمی‌انگیزاند. به این دلیل شیخ از تجربه‌ای دردناک رنج کشید از دست مردمی که علیه او شوریدند و اتهامات دروغین علیه او هوار کشیدند.»

اعضای جدا شده مریمیه هر یک به راهی رفتند. عده‌ای به سایر طریقت‌های صوفی، بویژه علاویه اصلی، روی آوردند. عده‌ای از اسلام روی برگردانیدند؛ بی‌دین شدند یا به ادیان دیگر گرویدند. و عده‌ای در زندگی شخصی با مصائب جدی مواجه شدند.<sup>۳۹۴</sup>

دوستان و پیروان قدیمی شوان و مریمی‌های سابق هر یک بنحوی ماجرای رسوایی شوان را تحلیل می‌کنند. بنظر آن‌ها ماجرای فوق تراژدی عمیقاً تأسف‌باری بود. برخی معتقدند شوان تحت تأثیر محیط آمریکایی قرار گرفت. برخی ماجرا را به دلیل تأثیرات شارلین رومین بر شوان می‌دانند. ولی بیشتر ترادیشنالیست‌های مریمی معتقدند شوان خالده‌گرایی و وحدت متعالی ادیان را با «تلاش احمقانه و غیرممکن برای ایجاد یک دین واحد جهانی» اشتباه گرفت. پاتریک رینگنبرگ<sup>۳۹۵</sup> در جمله زیر، در واقع، تلقی نادرست شوان را از "دین خالده" نقد کرده است:

394. *ibid*, p. 176.

395. Patrick Ringgenberg

«رلیجیو پرنیس [دین خالده] تکامل دین جامع نیست که در آخرالزمان نازل شود، یا تجلی مجدد صورت معنوی عصر طلایی نخستین [پرایماردیال] نیست.»<sup>۳۹۶</sup>



شوان در نخستین سال‌های پیوستن به علاویه

---

396. *ibid*, p. 177.

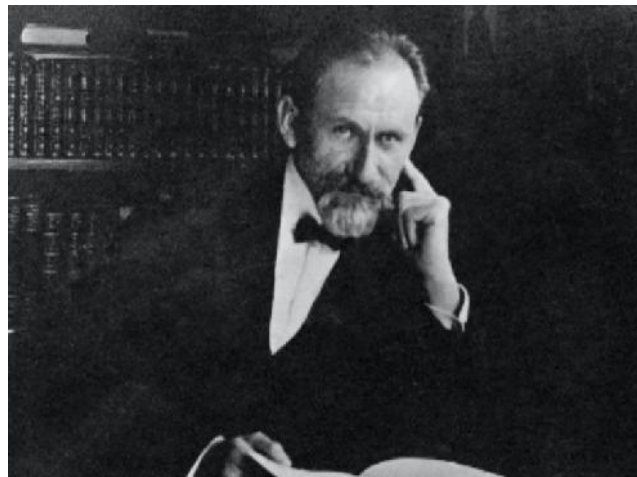


شوان و کاترین در اوائل ازدواج

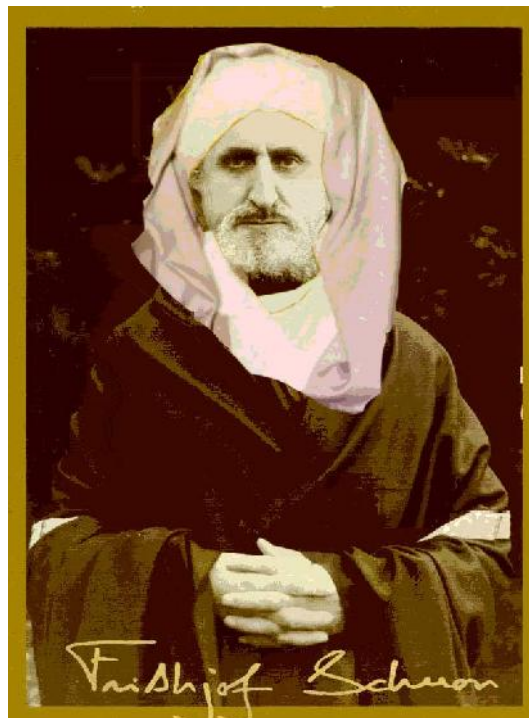
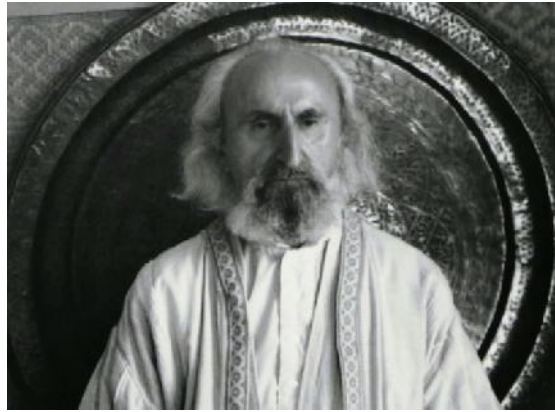


During its first 25 years, *Studies on Comparative Religion* had its offices in a wing of the Clive-Ross home in Pates Manor, Bedford, near London, which dates its origins to the 15th century. Standing in front Pates Manor are, from left: Francis Clive-Ross, Catherine Schuon, Frithjof Schuon, Martin Lings, Leslie Lings, Whitall Perry, Barbara Perry and Olive Clive-Ross. Photograph c. 1985.

شوان در حومه لندن، از سمت چپ:  
فرانسیس کلایوراس، کاترین شوان، فریتیوف شوان، مارتین لینگز، لزی لینگز، ویتال پری،  
باربارا پری، اولیو کلایوراس (۱۹۶۵)



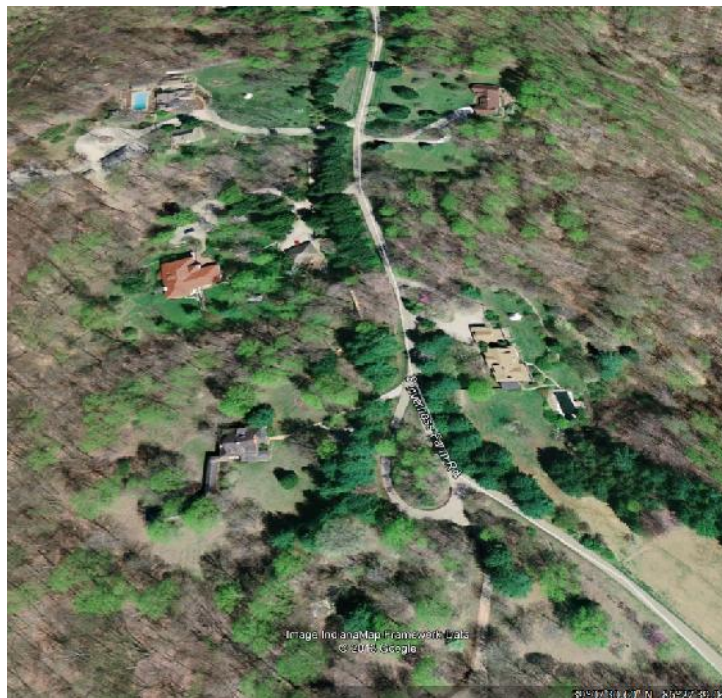
شوان در میان سالی



شوان، شیخ مریمیه



کاترین شوان در سال‌های اخیر



خانه شوان در کلنی بلومینگتن

### کاسلو و افشاگری علیه شوان

مارک کاسلو در وبگاه خود<sup>۳۹۷</sup> مقالاتی علیه فرقه شوان منتشر کرده است. این وبگاه در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۳، حدود ده سال پیش، بنام مارک کاسلو، ساکن شهر لیک وود در ایالت اوهایو، ثبت شده.<sup>۳۹۸</sup> از جمعیت ۵۲۰۰۰ نفری شهر فوق حدود ۱۵۰۰ نفر عربی‌زبان و حدود ۳۵۰۰ نفر آفریقایی‌تبار هستند.<sup>۳۹۹</sup> کاسلو، آن‌گونه که در وبگاهش نوشته، آفریقایی‌تبار، یا به تعبیر رایج در آمریکا "آفریقایی-آمریکایی"،<sup>۴۰۰</sup> است و علاقمند به طبیعت.<sup>۴۰۱</sup> این را از نقاشی‌ها و شعرهای او می‌توان فهمید. در وبگاه کاسلو نقاشی چهره خودش نیز دیده می‌شود.

در وبگاه مارک کاسلو سه مقاله درباره ماجرای او با فرقه شوان وجود داشت:

۱- "فاشیسم معنوی رنه گنون و پیروانش."<sup>۴۰۲</sup> در این مقاله، کاسلو کوشیده تا عقاید شوان را به تفکرات «ارتجاعی» و «فاشیستی» رنه گنون، بعنوان بانی ترادیشنالیزم، نسبت دهد و بارون جولوس اوولا

---

397. Mark Koslow Paintings and Writings:

<http://naturesrights.com/>

398. <http://www.whois.net/whois/naturesrights.com>

399. [http://en.wikipedia.org/wiki/Lakewood,\\_Ohio](http://en.wikipedia.org/wiki/Lakewood,_Ohio)

400. African American

401. <http://www.naturesrights.com/Mark%20Koslow%20biography.asp>

402. Mark Koslow, "The Spiritual Fascism of Rene Guenon and His Followers".

<http://www.naturesrights.com/knowledge%20power%20book/guenon.asp>



و فریتیوف شوان را ادامه‌دهنده راه گنون. در اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲/ مه ۲۰۱۳ مقاله فوق در وبگاه مارک کاسلو وجود نداشت و تنها در یک وبگاه، به آدرس زیر،<sup>۴۰۳</sup> قابل دستیابی بود. از آنجا که احتمال می‌رود نایاب شود، نسخه‌ای از آن بایگانی شد. نمی‌دانیم کاسلو به دلیل تجدیدنظر در داوری‌اش نسبت به گنون مقاله را حذف کرده یا به دلیل دیگر.



نقاشی مارک کاسلو از چهره خودش

---

403. <http://textosdeinteresse.blogspot.jp/2008/05/spiritual-fascism-of-rene-guenon-and.html>

۲- مقاله دیگر کاسلو، "دو پژوهش درباره استعمار فکری" ۴۰۴ نام دارد. این مقاله دو قسمت است. قسمت اول "جوزف اپس براون، گوزن سیاه، نیهارت و فرقه شوان" نام دارد و قسمت دوم "استعمار معنوی یا فکری و تئاتر تصنعی فریتیوف شوان".

۳- سومین مقاله مارک کاسلو گزارشی است از پرونده سال ۱۹۹۱ شوان در دادگاه بلومینگتن با عنوان "فریتیوف شوان: تعرض به کودکان و ممانعت از اجرای عدالت" ۴۰۵.

کاسلو مقاله "فاشیسم معنوی رنه گنون و پیروانش" را پس از انتشار کتاب سجویک (۲۰۰۴) و در نقد آن نوشته. کاسلو به گنون و ترادیشنالیزم به شدت حمله می‌کند و آن را "دین‌سازی" جدید می‌خواند. کاسلو می‌افزاید: سجویک به اشتباه گمان می‌برد این اوولا بود که "ترادیشنالیزم سیاسی" را ایجاد کرد در حالی که افراطی‌گری گنون بود که بر اوولا و سایر "فاشیست‌های معنوی" تأثیر گذارد. حرف کاسلو این است که عقاید خطرناک اوولا و شوان همه برگرفته از گنون است و این نکته‌ای است که سجویک، به دلیل تعلقش به اسلام، به آن توجه نکرده. کاسلو سجویک را «انگلیسی مسلمان شده» معرفی می‌کند که ساکن قاهره بود و برای نگارش

404. Mark Koslow, "Two Studies in Intellectual Colonialism":

<http://www.naturesrights.com/knowledge%20power%20book/JOSEPH%20EPES%20BROWN,%20BLACK%20ELK,%20NEIHARDT%20AND%20THE%20SCHUON%20CULT.asp>

405. Mark Koslow, "Frithjof Schuon: Child molestation and Obstruction of Justice":

[http://naturesrights.com/knowledge%20power%20book/frithjof\\_Schuon.asp](http://naturesrights.com/knowledge%20power%20book/frithjof_Schuon.asp)

کتابش به دیدار کاسلو رفت و با او مصاحبه کرد. معهدا، کاسلو می‌نویسد کتاب سجویک در زیر فشار و با نظارت و سانسور وکلای فرقه مریمیه منتشر شد و او برای سجویک، به دلیل شهادتی که نشان داد، احترام قائل است. جملات کاسلو در این باره را قبلاً نقل کردیم.

کاسلو جستجوی فکری خود را از سال ۱۹۸۵ آغاز کرد، مدتی در انگلستان فلسفه درس می‌داد و سرانجام در کالیفرنیا با هیوستن اسمیت ملاقات کرد. اسمیت عضو فرقه شوان بود و کاسلو را به شوان معرفی کرد. او ابتدای مراسم با حضور شوان مسلمان شد و سپس طی مناسک دیگر عضو فرقه شوان. کاسلو همه جا واژه "کالت" Cult را برای فرقه شوان به کار می‌برد که به معنی یک گروه دینی با عقاید خاص خود است. کاسلو به مدت سه سال، در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱، عضو فرقه شوان بود. او می‌نویسد: «من چند سال به فرقه دینی شوان تعلق داشتم و زمانی که آن را رها کردم، کمی بعد آئین فوق را نیز ترک گفتم.» کاسلو درباره عقاید دینی شوان می‌نویسد:

«شوان ادعا می‌کرد مسلمان است ولی اسلام برایش خسته‌کننده بود و لذا مناسکی از اسلام، هندوئیسم و آئین دینی سرخپوستان آمریکا ابداع کرد...»

بنوشته کاسلو، اعضای فرقه در مقابل شمایل برهنه شوان نیایش می‌کردند. این شمایل‌ها را شوان طراحی و شارلین رومین نقاشی کرده بود. کاسلو می‌افزاید:

«من سال‌ها خیلی جدی به مناسک دینی عمل می‌کردم... تا زمانی که دریافتم فرقه شوان از نیایش بعنوان ابزاری برای

فریب استفاده می‌کند... شاهد بودم ماود موری، از پیروان شوان که قبلاً "زن" او بود، در ماه‌های پایانی اعتقادش به فرقه شوان، در مقابل شمایل برهنه شوان دعا می‌خواند. این در حالی است که شوان با او بسیار بد رفتار کرده بود و او را به کارهایی متهم کرده بود که نکرده و سرانجام او را از فرقه اخراج کرد. و زمانی که برای کمک به شوان مراجعه کرد، سگ‌ها را به سویش رها کرد.»

کاسلو شوان را چنین توصیف می‌کند:

«شوان مردی ریاکار و فریب‌کار بود که در نهان و آشکار به دو شکل عمل می‌کرد. او چهار زن و محافل برهنه خود را و پرستش خویش همچون یک شاه یا پیامبر را پنهان می‌کرد.»

بنوشته کاسلو، شوان از سال ۱۹۹۰ خود را «آخرین تجلی لوگوس در آخرالزمان» می‌خواند و مندرجات خاطراتش و رساله "تقدیس شیخ"، نوشته شارلین رومین،<sup>۴۰۶</sup> به روشنی نشان می‌دهد که خود را عصاره تمامی ادیان و تمامی پیامبران می‌دانست. کاسلو می‌افزاید:

«من عکس‌های متعدد از شوان دیده‌ام که او را در هیئت "مردی بزرگ" نشان می‌دهد. در برخی عکس‌ها در هیئت سزار است، در برخی در کسوت امپراتور چین یا رئیس بزرگ قبایل سرخپوست یا خلیفه مسلمان یا قدیس و راجای هندی. در عکس‌های برهنه شوان، که تعدادشان زیاد است،

---

406. Sharlyn Romaine, "The Veneration of the Shaykh."

او خود را بعنوان تبلور حقیقت ناب رازآمیز می‌نماید. شوان مدعی است که سزار، مانند امپراتوران چین، یا سایر تجلیات دولت‌گری دینی، تجلی‌دهنده "جوهر دین‌سالار اندیشه امپراتوری" است... من با کسانی دیدار کرده‌ام که معتقد بودند شوان "آخرین پیامبر" است که در آخرالزمان ظهور کرده است.»

بنوشته کاسلو، فرقه شوان از طریق پیروان ثروتمند خود از نظر مالی تقویت می‌شود. شوان در میان راست‌گرایان آمریکایی، اعم از ملاکان و دلالان و وکلا و پزشکان متمول، پیروانی دارد که به او کمک می‌کنند. در میان اعضای فرقه نیز برخی ثروتمند هستند مانند استانیلی جونز و باربارا پری که ثروت قابل ملاحظه‌ای از پدر به ارث برده و پول خود را خرج فرقه شوان می‌کنند.

### فرقه شوان و منتقدان

مارک کاسلو درباره فشارهایی که فرقه شوان بر منتقدان و مخالفان خود وارد کرده سخن گفته است.

یکی از اعضای فرقه شوان بنام کیریل گلسه، که از ۱۹۸۷ منتقد شوان بود، در اوائل سال‌های ۱۹۹۰ کتابی تأثیرگذار منتشر کرد در نقد شوان و ویکتور دانه و پل یاکنس<sup>۴۰۷</sup> و عده‌ای دیگر. شوان اعلام کرد که این‌گونه نقدها توطئه علیه اوست. کیریل گلسه نویسنده کتابی پرفروش است بنام *دانشنامه اسلام* که در سال ۱۹۸۹ با مقدمه هیوستن اسمیت منتشر شد ولی در ویرایش جدید (۲۰۰۸)<sup>۴۰۸</sup> مقدمه

407. Paul Yachnes

408. Cyril Glasse, *The New Encyclopedia of Islam*, 3rd Edition edition,

هیوستن اسمیت از کتاب حذف شده است. واکنش فرقه شوان به انتقادات **آلدو ویدالی** نیز خصمانه بود. ویدالی کتابی علیه فرقه شوان نوشت. پیروان شوان چنان خشمگین شدند که بیش از ۲۵۰ هزار دلار برای وادار کردن او به سکوت، از طریق محاکم قضایی، خرج کردند. و حتی پسرش، که عضو فرقه بود، علیه پدر شکایت کرد به این بهانه که قایق‌شان را، که اسناد یک سوّم آن بنام پسر بود، فروخته است.

با **ماود موری**، دوّمین "زن طولی" شوان، همین‌گونه رفتار شد. ماود موری مطالبی درباره فساد در فرقه شوان نوشت و نوارهای ویدئویی در این زمینه منتشر کرد. شوان در سال ۱۹۹۵ او را از فرقه اخراج کرد. علیه موری در دادگاه اقامه دعوی شد و سرانجام مجبور شد با فرقه شوان توافق‌نامه محرمانه امضاء کند و ساکت شود.

پس از رسوایی سال ۱۹۹۱ شوان، بسیاری از پیروان کاتولیک شوان از او جدا شدند. **ژان بورلا**، پیرو مسیحی شوان و استاد دانشگاه نانسی، که حدود ۲۵ سال عضو مخفی فرقه شوان بود، او را رها کرد. **راما کوماراسوامی**، پسر آناندا کوماراسوامی، و **ولفگانگ اسمیت**<sup>۴۰۹</sup> دو پیرو کاتولیک و متنفذ شوان، نیز او را رها کردند. ولی هر سه به گنون و ترادیشنالیسم وفادار ماندند. راما کوماراسوامی عکس‌های برهنه شوان را به این و آن می‌داد. مایکل فیتزجرالد، وکیل فرقه شوان، علیه او اقامه دعوی کرد و او نیز، مانند آلدو ویدالی و ماود مورای، مجبور شد با فرقه شوان توافق‌نامه محرمانه امضاء کند

←

---

Rowman & Littlefield Publishers, 2008, 720 pages.

409. [http://en.wikipedia.org/wiki/J.\\_Wolfgang\\_Smith](http://en.wikipedia.org/wiki/J._Wolfgang_Smith)

و ساکت شود. راما کوماراسوامی ۳۰ سال عضو مخفی فرقه شوان بود.

درباره فشارهای فرقه شوان بر مارک سجویک پیش‌تر سخن گفته‌ایم.

بنوشته کاسلو، شوانی‌ها تنها علیه ویلسون و ضیاء‌الدین شکایت نکرده‌اند و در مقابل آنان ترجیح داده‌اند سکوت کنند. علت، شهرت این دو است.

گفتیم که ضیاء‌الدین سردار، نویسنده معروف پاکستانی-انگلیسی، در دسامبر ۱۹۹۳، با تأکید بر رسوایی شوان، علیه نصر مقاله‌ای جنجالی منتشر کرد با عنوان "مردی برای تمام فصول".

پیتر لمبورن ویلسون نیز نویسنده‌ای سرشناس است. سال‌ها پیش، از او مقاله‌ای در شماره دوم سوفیا پرنیس (پائیز ۱۹۷۶)،<sup>۴۱۰</sup> نسخه انگلیسی جاویدان خرد نصر، منتشر شده است. ویلسون در کتاب خود با عنوان انحراف مقدس: مقالاتی درباره حاشیه‌نویسان بر اسلام<sup>۴۱۱</sup> به "برهنگی قدسی" در عقاید شوان و سوءاستفاده جنسی وی از زنان و دختران پیروانش اشاره کرده است.<sup>۴۱۲</sup>

### شوان و برهنگی قدسی

پیروان شوان در ایران مفاهیم رایج ترادیشنالیستی چون امر قدسی، علم قدسی، معرفت قدسی، و هنر قدسی را فراوان به کار می‌برند

410. Peter Lamborn Wilson, "The World of Islam," *Sophia Perennis*, [Tehran] No. 2, Autumn 1976.

411. Peter Lamborn Wilson, *The Sacred Drift: Essays on the Margins of Islam*, San Francisco: City Lights Publishers, 1993, 256 pages.

412. *ibid*, p. 109.

ولی درباره مفهوم "برهنگی قدسی" بکلی ساکت‌اند. شوان از همان آغاز که در لوزان با مادلین ۱۷ ساله رابطه "زمینی" برقرار کرد، در ستایش از زیبایی جسم انسان سخن می‌گفت. نوشتیم که این تأویل شوان از رابطه جنسی با مادلین را باید سرآغاز نظریه‌پردازی‌های بعدی او دانست که سرانجام به پیدایش فرقه‌ای بنام مریمیه انجامید.

در سال‌های پسین، نظریه‌پردازی جنسی شوان تکامل یافت. او «زهد متداول» را به دلیل بی‌توجهی به «زیبایی جسم انسان» سرزنش کرد و آن را نشانه «انحطاط معنوی بشر» و بی‌توجهی به «بالاترین درجه زیبایی که زیبایی جسم انسان است» دانست. شوان نوشت:

«به دلیل انحطاط معنوی بشر، بالاترین درجه زیبایی، که [زیبایی] جسم انسان است، در زهد متداول جایگاهی ندارد. در حالی که این تئوفانی [تجلی الهی] می‌تواند مقوم معنویت باطنی باشد... برهنگی به معنی درونی بودن، ذاتی بودن، نخستین بودن و بدینسان جامع بودن است... برهنگی یعنی تلولو نور، یعنی تشعشع جوهر معنوی یا انرژی؛ جسم صورتی است برای جوهر و از اینرو جوهر صورت است. ولی زیبایی تنها زیبایی بصری نیست؛ شعر، موسیقی و رقص نیز درونی کردن است؛ نه به تنهایی بلکه در تلفیق با یاد خداوند متعال.»<sup>۴۱۳</sup>



شوان مفهوم یونانی "تئوفانی" را به کار می‌برد به معنی تجلی خداوند یا حلول خداوند در کالبد انسان؛ آن‌گونه که در اسطوره‌های باستانی یونان یا بین‌النهرین و هند بیان می‌شد.

جملات فوق به وضوح نشان می‌دهد که در مناسک فرقه شوان «بالاترین درجه زیبایی»، یعنی «زیبایی جسم انسان» دارای جایگاه ویژه بوده است. بدینسان، شوان علاوه بر مفهوم "برهنگی قدسی"،<sup>۴۱۴</sup> مناسک دینی متناسب با آن را نیز وضع کرد. گفتیم که پیروان شوان در کلنی بلومینگتن خود را "پرایماردیالیست" (نخستین‌گرا) می‌خواندند و مناسک مخفی شوان "محافل نخستین‌گرا" نام داشت. اگر منظور از نخستین‌گرایی ارجاع به به زندگی انسان در بدو خلقت باشد، که چنین بود، این نام با برهنگی پیوند می‌خورد زیرا آدم و حوا در زمان خلقت در بهشت برهنه بودند. زندگی برهنه در بهشت همان "برهنگی قدسی" است که شوان از آن سخن می‌گوید.

به دلیل این تعلق به "برهنگی قدسی" است که شوان در مکاشفات خود، زنی را که بزعم او "مریم مقدس" است، و نیز خود را، برهنه می‌بیند و در خانه برهنه می‌شد. در نقاشی‌های شوان جسم برهنه زن جایگاه ویژه دارد و مهم‌ترین این برهنه‌نگاری‌ها نقاشی‌های متعدد از "مریم مقدس" است. انتشارات ادوینز در بلومینگتن، وابسته به فرقه شوان، در سال ۱۹۹۲ بخشی از نقاشی‌های شوان را، با ویرایش مایکل پولاک، در یک آلبوم منتشر کرده است. نام این آلبوم *تصاویری از زیبایی نخستین‌گرا* و

رازآمیز<sup>۴۱۵</sup> است. در فصل بعد با مایکل پولاک و نقش او در مناسک برهنه شوان آشنا خواهیم شد. در آلبوم فوق مقاله‌ای از شارلین رومین درج شده.<sup>۴۱۶</sup> هری اولدمیدو، از پیروان شوان، در کتاب فریتیوف شوان و فلسفه خالده، برهنه‌نگاری‌های شوان را این گونه تفسیر می‌کند:

«در نقاشی‌های شوان شکل مؤنث غالباً در حالت برهنگی قدسی نمایانده شده. در اینجا، ما یک دنیا با نمایش زن برهنه در نقاشی‌های رنگ و روغن اروپایی فاصله داریم... نقاشی‌های شوان بسیار به هنر باستانی هندو و نیز به هنر بودایی و شینتو نزدیک است که در آن برهنگی با نخستین گرای پیوند خورده است.»<sup>۴۱۷</sup>

در سال ۱۹۹۵ شوان درباره آلبوم فوق چنین می‌گوید:

«برهنگی قدسی، که نقش مهمی نه فقط در میان هندوها بلکه در میان سرخپوستان نیز ایفا می‌کند، بر بنیاد انطباق قیاسی "درون" و "برون" قرار دارد؛ جسم بعنوان "محوطه بیرونی قلب" دیده می‌شود و قلب به سهم خود نقش جاذبه ایفا می‌کند... در هند گفته می‌شود که برهنگی دارای

415. Frithjof Schuon and Michael Pollack, *Images of Primordial and Mystic Beauty: Paintings By Frithjof Schuon*, Edited by Michael Pollack, Bloomington, Ind.: Abodes, 1992.

416. Sharlyn Romaine, "Intention and Style," *ibid.*

417. Harry Oldmeadow, *Frithjof Schuon and the Perennial Philosophy*, World Wisdom, 2010, pp. 190-191.

تأثیرات معنوی است و نیز برهنگی زنانه تجلیات ویژه لاکشمی<sup>۴۱۸</sup> است و تأثیرات مفید بر پیرامون خود دارد. برهنگی بیانگر، و تحقق مجازی، بازگشت به ذات، به مبداء، و بدینسان به حالت اولیه بهشتی است. لالا یوگیشواری،<sup>۴۱۹</sup> قدیس بزرگ کشمیری، پس از آن که تجلی الهی را در قلب خود یافت، گفت: "به خاطر این است که من برهنه می رقصم."...<sup>۴۲۰</sup>

شوان این گونه تعبیرات را در تأویل "حجاب" نیز به کار می برد. او در مقاله "راز حجاب" می نویسد:

«حجاب رازآمیز جلوه می کند زیرا چیزی را که بسیار مقدس یا بسیار خصوصی است از نظر پنهان می کند... حجاب راز است زیرا نسبت راز است. مطلق، یا نامشروط، رازآمیز است به دلیل تجلی ذاتی. ولی نسبی، یا مشروط، رازآمیز است به دلیل عدم تجلی... حجاب وجود است و برهنگی ماهیت.»<sup>۴۲۱</sup>

به دلیل این "تقدّس جسم برهنه" و "تقدّس زیبایی جسم انسان" است که شوان، و حلقه او، خود را در مقامی می دیدند که از برهنگی و

418. Lakshmi الهه ثروت و زیبایی و سعادت مادی و معنوی در آئین هندو.

419. Lalla Yogishvari

420. "Frithjof Schuon: Questions and Answers":

<http://www.frithjof-schuon.com/interview.htm>

421. Frithjof Schuon, "The Mystery of the Veil", *Studies in Comparative Religion*, Vol. 11, No. 2, Spring, 1977.

**جسم انسانی بهره "عارفانه" برند و آن را به ابزار "سلوک" خود بدل کنند.**

بنوشته مارک کاسلو، بنیان "برهنگی قدسی" در عقاید شوان مکاشفات برهنه او نه تنها با مریم مقدس، بلکه با الهه تارا در آئین بودا و الهه کالی در آئین هندو نیز بوده است. شوان حتی مدعی بود که "زن بوفالوی سفید"<sup>۴۲۲</sup> را در مکاشفه برهنه دیده است. تابلوهای این مکاشفه ترسیم شده است. در تعدادی از نقاشی‌های شارلین رومین، شوان به صورت مردی نشان داده شده که چپق مقدس را از "زن بوفالوی سفید" می‌گیرد؛ زن فوق برهنه است و از آسمان بر شوان نازل می‌شود. "زن بوفالوی سفید" شخصیت اصلی در آئین چپق مقدس سرخپوستان "سو" است و موجودی است ماورایی که اولین چپق را به سرخپوستان می‌دهد. در آئین فوق، مردی که چپق را می‌گیرد نماینده همه سرخپوستان است. کاسلو می‌نویسد: با بسیاری از سرخپوستان و محققان گفتگو کردم و هیچ کدام روایتی نشنیده‌اند که "زن بوفالوی سفید" برهنه باشد. این تصویر مخلوق شوان و زائیده مفهوم "برهنگی قدسی" اوست.

کاسلو می‌افزاید: ماجرای دیدارهای شوان در عالم مکاشفه با زنان برهنه را، که شوان مدعی بود مریم مقدس، الهه کالی هندوها، الهه تارای بوداییان، یا "زن بوفالوی سفید" سرخپوستان "سو"، هستند، برای جوزف اپس براون گفته و براون پاسخ داده: ممکن است شوان از «تأثیرات شیطانی» الهام گرفته باشد.<sup>۴۲۳</sup>

422. The White Buffalo Calf Woman

423. Mark Koslow, "Two Studies in Intellectual Colonialism."

### سرمد کاشانی و آئین برهنگی

در اینترنت و منابع مکتوب جستجو کردیم و فردی بنام "لالا یوگیشواری"، یا نامی شبیه به آن، که شوان در مصاحبه خود از او یاد کرده، نیافتیم. ولی می‌دانیم "تقدیس برهنگی" آئینی است که **سرمد کاشانی**، سده‌ها پیش از شوان، رواج می‌داد.

بنوشته والتر فیشل، **سرمد در اوائل سده هفدهم میلادی در یک خانواده خاخام یهودی در کاشان به دنیا آمد**. فیشل نام او را "محمد سعید سرمد" و زمان مرگش را ۱۶۶۱ میلادی ذکر کرده است.<sup>۴۳۴</sup> نام یهودیش معلوم نیست. در شیراز به اسلام گروید، به کسوت صوفیان درآمد و نام "سرمد" را برگزید و به "سرمد کاشانی" معروف شد. راهی هند شد. ابتدا در حیدرآباد بود و در سال ۱۶۵۴ در دهلی. این مقارن است با نخستین سال‌های گشایش دفتر کمپانی هند شرقی انگلیس در بنگال. سرمد به صورت درویشی ظاهر شد که برهنه در خیابان‌های دهلی راه می‌رفت. او کاملاً برهنه بود و ادعا می‌کرد چیزی بنام "ماده" وجود ندارد و لذا دلیلی ندارد که آدمی از برهنگی خود شرمسار باشد.

سرمد هم از برهنگی قدسی می‌گفت، هم همجنس‌گرا و مبلغ همجنس‌گرایی بود، و هم خود را پیرو شیطان می‌خواند و مدعی بود از جانب شیطان به او وحی می‌رسد. این شعر منسوب به اوست:

سرمد تو حدیث کعبه و دیر مکن  
در کوچه شک چو گمراهان سیر مکن

424. Walter Joseph Fischel, "Muhammad Said Sarmad," *Judaica*, Second Edition, 2007, vol. 18, p. 57.

رو شیوه معرفت ز شیطان آموز  
او را پپرست و طاعت غیر مکن

رباعیات زیبایی را به سرمد منسوب کرده‌اند از جمله این رباعی  
معروف را:

در مسلخ عشق جز نکورا نکشند  
لاغرصفتان زشت خو را نکشند  
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز  
مردار بود هر ان که او را نکشند.

محتمل است این رباعی، و رباعیات مشابه منسوب به سرمد،  
مانند اشعار زیبای منسوب به قره‌العین، از دیگران باشد که برای  
تبلیغ سرمد به او منتسب کرده‌اند.<sup>۴۲۵</sup>  
دیوان اشعار سرمد کاشانی در سال ۱۸۹۷ میلادی به انگلیسی  
منتشر شده و در سال ۱۳۸۹، با مقدمه ۶۰ صفحه‌ای در معرفی  
سرمد، با عنوان *عاشقانه‌های یک یاغی*، در ایران انتشار یافته  
است.<sup>۴۲۶</sup>

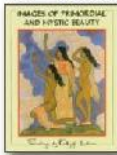
---

۴۲۵. بنگرید به: عبدالله شهبازی، "قره‌العین و اشعار او":

<http://www.shahbazi.org/blog/Archive/9001.htm>

۴۲۶. *عاشقانه‌های یک یاغی: دیوان سرمد کاشانی*، بکوشش عبدالحمید ضیایی،  
تهران: نشر هزاره ققنوس، ۱۳۸۹.

Home > This edition



**1992, English, Book, Illustrated edition:**  
**Images of primordial and mystic beauty :  
 paintings by Frithjof Schuon / edited by Michael  
 Pollack.**  
 Schuon, Frithjof, 1907-1998.

---

285 p. : chiefly ill. (all col.) ; 33 cm.  
 Bloomington, Ind. : Abodes, c1992.  
 English

روی جلد آلبوم نقاشی‌های برهنه شوآن (۱۹۹۲، بلومینگتن)

## FRITHJOF SCHUON ARCHIVE

English | English | English | English | English

A Resource On Frithjof Schuon's Life & Teachings

Advanced Search


Search over 4200 holdings

- Home
- Library of His Work
- About His Writings
- About His Life
- Image Gallery
- Video Clips
- Contributors
- Other Resources
- About Us

Selected Books by Frithjof Schuon

Heracles


Ethics



Frithjof Schuon

### Art Gallery

48 Paintings [Back to Art Gallery](#) Picture 33 of 48



For Personal Usage Only

Title: Story of the Virgin - 2  
 Description: Child of the Virgin from a larger painting  
 Category: Paintings of the Christa - Feminine

صفحه اول وبگاه آرشیو نقاشی‌های شوآن

was to the temple (as stated in a major sermon, the "Anthonymonon Approach") in the late 1930s, in response to his presence in the Virgin through it was only years later that he came to realize what the commission had been all along. He and other disciples in Europe had asked Schuon to add a further name to that of his own shaykh, the Ghayth al-Awwal, in order to distinguish their spiritual community from "Aleogyst" Gnostics in North Africa. "In our language (Schuon) said, "Our language is Maryamawsh" that is, of Mary, and he told us that more than once she had made to clear to him that she had chose us for herself, and that was our protective patroness. He went so far as to say: "It is not we who have chosen her, it is she who has chose us." And so, after all, my Ave Maria, repeated such a multitude of times, had not been out of line with my first intention!"



Sch. (after: www.41-41411-Schuon.com)

Following Schuon's visions of Mary in 1956, Schuon's paintings were largely given over to the Virgin Mother:

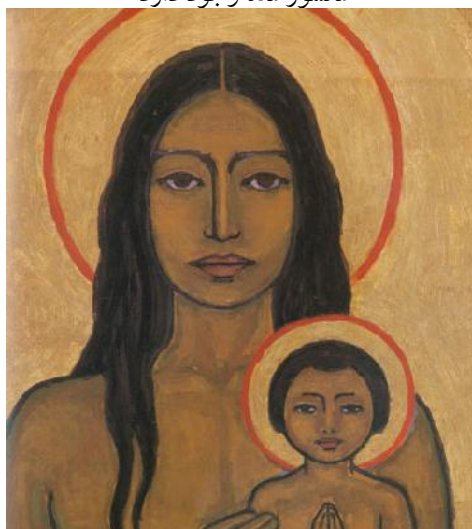


"Since that experience I could scarcely paint anything other than the Holy Virgin... I painted her, not as she is portrayed in Christian religious art, but as I had inwardly experienced her: that is as virgin Mother or as motherly Virgin, and beyond all theological forms, as the combination of the Divine Mary and all the same kind of religious forms, somehow uniting in her person Christianity, Islam and Hinduism, in conformity with my own nature... in my picture of Mary there is something of the golden, earth-removed, barakah..."



Paintings by FRITHJOF SCHUON

تعدادی از برهنه‌نگاری‌های شوان از مریم مقدس که در وبگاه شوان به صورت سانسور شده وجود دارد



یکی از تابلوهای مریم مقدس و کودکش که هر دو برهنه هستند به صورت سانسور شده





نمونه‌ای از نقاشی‌های کاملاً برهنه شوان از مریم مقدس  
[سانسور از من است. شهبازی]

### مناسک جنسی فرقه شوان

مناسکی که تمامی اعضای کلنی بلومینگتن در آن شرکت می‌کردند "رقص خورشید"<sup>۴۲۷</sup> نام داشت. این مناسک در میان سرخپوستان "سو" مرسوم بود، ولی نسخه شوان با مناسک اصلی تفاوت‌های جدی داشت.

۴۲۷. بنگرید به مقالات "رقص خورشید" در آدرس‌های زیر:

[http://www.themystica.org/mythical-](http://www.themystica.org/mythical-folk/~articles/s/sun_dance_the.html)

[folk/~articles/s/sun\\_dance\\_the.html](http://www.themystica.org/mythical-folk/~articles/s/sun_dance_the.html)

[http://en.wikipedia.org/wiki/Sun\\_Dance](http://en.wikipedia.org/wiki/Sun_Dance)

بنوشته کاسلو، شوان مناسک دینی سرخپوستان را با برهنگی خدایان هندو آمیخت و مناسکی جدید پدید آورد. در مناسک "رقص خورشید" درخت "مرکز" است، همان‌گونه که شارلین در رساله "تقدیس شیخ" شوان را "مرکز" می‌خواند، و شوان بسان کریشنا، خدای هندو، برهنه می‌شد و زنان نیمه برهنه او را احاطه می‌کردند و با شوان به "وحدت" می‌رسیدند. در اینجا، شوان نماد همان درختی بود که سرخپوستان در مناسک خود با حلقه زدن در پیرامون آن به "وحدت" می‌رسیدند، و او مانند کریشنا سینه و آلت تناسلی خود را بر آنان می‌فشرد و با این کار زنان را متبرک می‌کرد. این رقص مناسک دینی بود و شوان مدعی بود که جسم او همانند نام خداست. کاسلو می‌افزاید: این مناسک «راز بزرگ فرقه شوان» بود و سخن گفتن از آن برای کسانی که عضو فرقه شوان نبودند «بزرگ‌ترین گناه» بشمار می‌رفت.

یکی از مهم‌ترین مناسکی که در محافل نخستین‌گرا، محافل خصوصی شوان، برگزار می‌شد، "مناسک چپق مقدس"<sup>۴۲۸</sup> بود؛ یعنی تقدیم چپق مقدس توسط "زن بوفالوی سفید" به شوان. شوان این مناسک را نیز از تحقیقات جوزف اپس براون اخذ کرده و، چنان‌که گفتیم، اینک خود را با این زن اسطوره‌ای مقدس در میان سرخپوستان "سو" مرتبط می‌دانست.

مناسک تقدیم چپق مقدس توسط "زن بوفالوی سفید" به شوان را شارلین رومین انجام می‌داد در حالی که کاملاً برهنه بود. کاسلو می‌نویسد که عکس‌های شارلین در این مناسک و نیز فیلمی از رقص شارلین در حال تقدیم چپق به شوان موجود است.



"زن بوفالوی سفید" در مناسک "چپق مقدس" سرخپوستان سو  
برهنه‌نگاری‌های شوان و شارلین رومین از این مناسک در دسترس نبود.

در زمان رقص شارلین و تقدیم چپق مقدس به شوان، دبوراً ولزی، که او نیز کاملاً برهنه بود، یکی از مقدس‌ترین آوازهای دینی سرخپوستان "سو" را می‌خواند. این آوازی است که جوزف اپس براون از "گوزن سیاه"<sup>۴۲۹</sup> آموخته و متن آن را به شوان داده بود.

---

#### 429. Black Elk

بلک الک یا "گوزن سیاه" نام طبیب و روحانی معروف سرخپوستان "سو" است.  
←

زنان، در حضور شوهران‌شان، برهنه در پیرامون شوان حلقه می‌زدند و شوان با دست‌های خود سینه آن‌ها را لمس می‌کرد و به آن‌ها "برکت" می‌داد. کاسلو می‌افزاید: این افراد واقعاً باور داشتند که شوان تجلی خدا بر روی زمین است و هر کاری که می‌کند درست است.

در گزارش دیگر، مناسک شوان این‌گونه توصیف شده: شوان در وسط سالن برهنه می‌ایستاد، در حالی که آلت تناسلی‌اش نمایان بود. زنان برهنه آوازهای سرخپوستی می‌خواندند و شانه به شانه هم او را احاطه می‌کردند. شوان از مرکز سالن حرکت می‌کرد و یکایک زنان را با فشار دادن سینه یا شکم خود بر پستان و شکم زنان "تبرک" می‌کرد.

شارلین رومین، علاوه بر رساله "تقدیس شیخ"، رساله دیگری به‌مراه شوان نوشته با نام "پیام شمایل‌ها" که در آن نحوه پذیرش "شیخ" توسط مریم مقدس بیان شده. شوان در مناسک فوق همان‌گونه با زنان "واحد" می‌شد و به آن‌ها "برکت" می‌داد که مریم مقدس در مکاشفاتش بر او ظاهر شده و او را متبرک کرده است.

در گزارش‌های متعدد، از افراد زیر بعنوان کسانی که در مناسک نخستین‌گرای کلنی شوان حضور داشتند نام برده شده: شوان و "زنان" او (کاترین شوان، باربارا پری، ماود موری، شارلین رومین)،

←

علاوه بر ترجمه فارسی کتاب جوزف اپس براون، که مشخصات آن را قبلاً ذکر کردیم، بنگرید به: جان ج. نیهارت، *پایان یک رؤیا: سرگذشت گوزن سیاه مرد مقدسی از اوگلا لاسو*، ترجمه ع. پاشایی، تهران: تندر، ۱۳۶۴.

کیت اربوگاست<sup>۴۳۰</sup> و زنش، استانلی جونز، راجر گاتانی،<sup>۴۳۱</sup> آقا و خانم فلوری،<sup>۴۳۲</sup> هرنان کاداوید<sup>۴۳۳</sup> و زنش، جفری ولزی و زنش دیورا،<sup>۴۳۴</sup> آقا و خانم رینولدز،<sup>۴۳۵</sup> پاتریک کیسی<sup>۴۳۶</sup> و زنش، مارک پری (پسر ویتال و باریارا پری) و زنش، مایکل پولاک و خانواده‌اش، باری و ربکا مک‌دونالد.<sup>۴۳۷</sup> اینان همه در بلومینگتن ایندیانا زندگی می‌کردند و مریدان شوان و اعضای فرقه او بودند. مواد موری از جان موری و گارسیا وارلا<sup>۴۳۸</sup> و خانواده‌اش نیز نام برده است. افراد دیگری بودند که نام‌شان ذکر نشده.

کاسلو می‌نویسد او مدعی نیست شوان ۸۴ ساله برای تحریک یا ارضاء جنسی آلت تناسلی خود را به زنان فشار می‌داد، بلکه این امر جزو مناسک دینی او بود و شوان و زنان و شوهران‌شان این را "تقدیس" و "تبرک" می‌دانستند.

شوان، در حضور والدین، دختران کم سن و سال را نیز به همین روش "تبرک" می‌داد. در ماجرای سال ۱۹۹۱، پلیس یکی از اعضای بلندپایه فرقه شوان را، بنام گارسیا وارلا، دستگیر کرد و مورد استنطاق قرار داد. علت، پیدا شدن عکس‌های کاملاً برهنه دختران

---

430. Keith Arbogast

431. Roger Gaetani

432. Fluri

433. Hernan Cadavid

434. Jeffery and Deborah Willsey

435. Reynolds

436. Patrick Casey

437. Barry and Rebecca MacDonald

438. Jesus Garcia Varela

نوجوانش بود. گارسیا وارلا تبرئه شد با این استدلال که در اسپانیا رسم است از بلوغ دختران عکس بگیرند و بعنوان خاطره ثبت کنند. موارد متعددی از این گزارش‌ها، دال بر حضور نوجوانان زیر ۱۶ سال در مناسک نخستین‌گرای شوان، ثبت شده: در ۴ دسامبر ۱۹۹۱ دکتر رونالد و سارا بادمر<sup>۴۳۹</sup> از حضور خود در گردهمایی پائیز ۱۹۸۹ در خانه شوان گزارش دادند. آنان شاهد حضور زنان برهنه و نیز پسران و دختران خردسال برهنه در مناسک شوان بودند.

ماود موری در گزارش خود از حضور دختر ۱۵ ساله راجر گاتانی در مناسک برهنه می‌گوید. او دختر فوق را دید که برهنه در حلقه زنان در پیرامون "شیخ" می‌رقصید و مانند سایر زنان از شوان "برکت" می‌گرفت. ماود موری در گزارش دیگر نوشت که مایکل پولاک اجازه می‌داد دختر نوجوانش در مناسک کاملاً برهنه برای شوان برقصد.

آلدو ویدالی در گزارش خود می‌نویسد که در ۴ مارس ۱۹۸۹ به خانه شوان رفت و در حین صحبت با شوان، در اتاق مطالعه او، ناگهان دختر ۱۵ ساله گاتانی وارد شد در حالی که کاملاً برهنه بود. در گزارش‌هایی که به دادگاه ارائه شد گفته شد که علاوه بر دختر گاتانی، دختر کم سن و سال آقا و خانم ویلیام راث<sup>۴۴۰</sup> نیز در محافل نخستین‌گرای شوان دیده شده. این دختر مانند سایر زنان رفتار می‌کرد و شوان، که برهنه بود، آلت تناسلی خود را بر آلت تناسلی برهنه این دختر و سایر زنان فشار می‌داد.

چنان‌که گفتیم، فریتویف شوان در ۱۱ اکتبر ۱۹۹۱ به سوءاستفاده

---

439. Ronald and Sarah Bodmer

440. William Wroth

جنسی از کودکان در سه مورد متهم شد: یکی ۱۵ ساله، دومی ۱۴ ساله و سومی ۱۳ ساله. ظاهراً منظور دختران گاتانی، پولاک و راث است. ولی مدتی بعد، دادستان به شکل مرموزی کیفرخواست خود را پس گرفت و دیوید هاتر،<sup>۴۴۱</sup> معاون دادستان، که پیگیری پرونده را به دست داشت، اخراج شد. دیوید هاتر در گفتگوی خصوصی با کاسلو علت متوقف شدن رسیدگی به پرونده و اخراج خود را «دلایل سیاسی» عنوان کرد. و قاضی، لوسی کرباس،<sup>۴۴۲</sup> در گفتگو با کاسلو، ابراز امیدواری کرد که پرونده بازگشایی شود زیرا یقین دارد شوان مجرم است.

### نصر و مناسک شوان

گفتیم که، طبق مندرجات کتاب سجویک، "نوشوانی‌ها" مسائل درونی کلنی بلومینگتن را از لینگز و نصر پنهان می‌کردند. نوشتیم که حداقل در مورد لینگز این تجاهل عامدانه از سوی او بود که نمی‌خواست خود را آشنا با "مناسک دینی" ابداعی شوان جلوه دهد.

نصر نیز با این مسائل آشناست ولی می‌کوشد خواننده را گمراه کند و ماجرای رسوایی شوان را کم‌اهمیت و ناشی از کج‌فهمی جلوه دهد. نصر در مقاله‌ای که در رثای شوان نوشته، بیش از حد متعارف بر "راست‌کیشی" شوان تأکید می‌کند، چنان تأکیدی که آدمی را به تردید وامی‌دارد، و ابداع مناسک دینی برهنه‌گرایی برگرفته از سرخپوستان را، بدون این صراحت و در لفافه، «علایق شخصی»

---

441. David Hunter

442. Lucy Cherbas

شوان می‌خواند که اهمیتی ندارد و ذره‌ای از مسلمانی شوان نمی‌کاهد.  
نصر می‌نویسد:

«علاوه بر صحبت از "دین دل"، شوان اغلب در خصوص جذب خویش هماهنگ با فرمول‌بندی‌های متافیزیکی مکتب شانکارا و حال و هوای ازلی و دیرینه سنت‌های بومی آمریکای شمالی سخن می‌گفت. این تأثیرات، برخی مفسران را - که فاقد حسن نیت و یا فهم عمیق آن چیزی هستند که در اینجا مطرح است - وامی‌دارد که در مورد خصلت اسلامی تعالیم شوان، بویژه در پایان حیاتش، تردید کنند. اگرچه اشکال ظاهری می‌توانند متنوع باشند، لیکن مفهوم بنیادین این تأثیرات اخلاقی، زیبایی‌شناسانه و عقلانی، به هیچ وجه با اصول اسلامی مغایرت ندارند. معذکک او اغلب به ما می‌گوید که این عشق‌ورزی به موضوعاتی همچون دین، هنر و فرهنگ آمریکای بومی، یک تمایل شخصی است و به طریقه‌ای که او بنیاد گذشته و براساس راست‌کیشی و راست‌کرداری ناب اسلامی پی‌ریزی شده، هیچ ارتباطی ندارد.

حقیقت این است که او در روزهای پایانی عمرش عمیقاً به سنت اسلامی پایبند باقی مانده بود، شعائر اسلامی را به جا می‌آورد و قرآن می‌خواند. توسل به نام‌های خدا و ذکر او، آن گونه که در قرآن آمده، هیچ‌گاه تا آخرین لحظه حیات و تا پای مرگ از لبان او دور نشد.<sup>۴۴۳</sup>

۴۴۳. نصر، "فریتیوف شوان و سنت اسلامی"، همان مأخذ، ص ۲۰.



نصر با پرونده بلومینگتن و مناسک برهنه‌گرای شوان و مدارکی که به دست پلیس افتاد آشناست و در بستن پرونده و پایان دادن به رسوایی شوان، به دلیل ارتباطات‌اش با رجال قدرتمند آمریکا، چه بسا سهم اصلی داشت. نصر چگونه می‌تواند مناسک ابداعی شوان را «راست‌کیشی و راست‌کرداری ناب اسلامی» بخواند و شوان را «عمیقاً به سنت اسلامی پایبند» معرفی کند، و خود صادق باشد؟

### نصر: از تئوسوفیسم تا مریمیه

سجویک به سید حسین نصر [متولد ۱۹ فروردین ۱۳۱۲/۷ آوریل ۱۹۳۳ در تهران] بعنوان یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های ترادیشنالیزم شوانی توجه کرده است. او می‌نویسد: [در سال ۱۹۵۷] در زمانی که مریمیه راه جدایی از اسلام را آغاز کرده بود، اولین و مهم‌ترین پیرو مسلمان‌زاده خود را به دست آورد: یک ایرانی بنام سید حسین نصر که بعدها به شخصیتی محوری در تاریخ ترادیشنالیزم بدل شد.

بنوشته سجویک، ملیت ایرانی نصر مهم است زیرا ایران، از راه‌های مختلف، بیش از جهان عرب به غرب نزدیک بود و در اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم بخش‌هایی از نخبگان ایران بطرزی فزاینده غرب‌گرا می‌شدند. نصر سید است یعنی از تبار پیامبر؛ و پدرش، دکتر ولی‌الله نصر، شخصیت مهم سیاسی و فرهنگی بود.

سجویک می‌افزاید: بخش عمده دنیای فکری نصر ساخته غرب است. در کتابخانه پدر، در کنار آثار کلاسیک فارسی، کتاب‌های متسکیو و ولتر وجود داشت. و به دلایلی که کاملاً روشن نیست او را از ۱۲ سالگی [۱۹۴۵/۱۳۲۴] برای دوره دبیرستان به نیوجرسی

فرستادند.<sup>۴۴۴</sup>

نصر پس از اتمام مدرسه پدی در نیوجرسی، به یکی از نامدارترین دانشگاه‌های آمریکا، انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (ام. آی. تی.)<sup>۴۴۵</sup> رفت و در رشته فیزیک به تحصیل پرداخت. در ام. آی. تی. با آثار گنون و سپس از طریق دو تن از آشنایان آناندا کوماراسوامی با بیوه او آشنا شد و در کتابخانه کوماراسوامی آثار او را خواند. آشنایی نصر با آثار شوان بعد از گنون و کوماراسوامی بود. پس از دریافت مدرک لیسانس از ام. آی. تی. به دانشگاه هاروارد رفت و در رشته زمین‌شناسی و ژئوفیزیک فوق لیسانس گرفت. و سپس، برای دوره دکتری، به تاریخ علم روی آورد.

در تابستان ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸ نصر تحصیلاتش را در مقطع دکتری در هاروارد به پایان برد و در پائیز همان سال به ایران بازگشت. «خیلی زود و درست چند ماهی پس از رفتن به ایران» ازدواج کرد و خانه مستقلی برای خود تهیه کرد.<sup>۴۴۶</sup> در همین زمان، نصر ۲۵ ساله بعنوان استادیار فلسفه و تاریخ علم به استخدام دانشگاه تهران درآمد<sup>۴۴۷</sup> و در سال‌های بعد به سرعت مدارج ترقی را طی کرد:

«من جوان‌ترین کسی بودم که در تاریخ دانشگاه تهران تا آن زمان در سن سی سالگی [۱۹۶۳] به استادی کامل

---

444. Sedgwick, *ibid*, p. 153.

445. Massachusetts Institute of Technology (MIT)

۴۴۶. سید حسین نصر، در جستجوی امر قدسی، گفتگوی رامین جهاننگلو با سید حسین نصر، ترجمه سید مصطفی شهرآیینی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۹۶.

۴۴۷. همان مأخذ، ص ۹۷.

می‌رسید و همچنین جوان‌ترین کسی بودم که تا آن زمان در سن سی و پنج سالگی [۱۹۶۸] رئیس دانشکده ادبیات می‌شد.<sup>۴۴۸</sup>

بنوشته سجویک، نصر احتمالاً در سال ۱۹۵۷، در سفر مغرب، به مریمیه پیوست.<sup>۴۴۹</sup> می‌دانیم که نصر، در واپسین سال تحصیل در هاروارد و نیز پس از دریافت مدرک دکتری و پیش از مراجعت به ایران، در دو تابستان ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ به مغرب سفر کرد و با طریقت‌های صوفی محشور شد.<sup>۴۵۰</sup>

نصر از سفر به لوزان و دیدار با شوان در سال ۱۹۵۷ نیز سخن گفته است. بنظر می‌رسد سفر تابستان ۱۹۵۷ نصر به مغرب بعد یا قبل از سفر به لوزان و دیدار با شوان بود و در لوزان نصر به عضویت فرقه شوان درآمد. گفتیم که فرقه شوان در سال ۱۹۵۷ هنوز طریقت علاوه معرفی می‌شد و نام مریمیه در سال ۱۹۶۵، پس از مکاشفات شوان، پدید آمد. و گفتیم که از سال ۱۹۴۸ انحراف شوان از اسلام را کسانی چون ریور می‌دیدند و در نامه‌های خود به گنون او را مطلع می‌کردند، و این فرایند در سال ۱۹۵۰ به طرد شوان از سوی گنون و نزدیکانش انجامید. و نیز گفتیم که هارتنگ در یادداشت‌هایش به

۴۴۸. همان مأخذ، ص ۱۰۵.

449. Sedgwick, *ibid*, p. 154.

450. Seyyed Hossein Nasr, "Intellectual Autobiography," *The Philosophy of Seyyed Hossein Nasr*, ed. Lewis E Hahn, pp. 3-85. Chicago: Open Court, 2001; Haifaa Jawad, "Seyyed Hossein Nasr and the Study of Religion in Contemporary Society", *American Journal of Islamic Social Science*, Vol 22, No 2, 2005, pp 49-68.

صراحت رویه شوان را «اسلام‌زدایی» خوانده و در اکتبر ۱۹۵۰ و اسلان، به دستور گنون، جدا شدن طریقت علاویه پاریس را از شوان اعلام کرده بود.

نصر می‌نویسد: «در سال ۱۹۵۷ هنگامی که برای نخستین بار شوان را در خانه‌اش در نزدیکی لوزان ملاقات کردم، او به مانند همیشه لباس کاملاً سنتی مغربی به تن داشت.»<sup>۴۵۱</sup> این دیدار «پس از یک دوره مکاتبه» نصر با شوان رخ می‌دهد. یعنی، نصر از سال‌های تحصیل در هاروارد، یا پیش از آن در آم. آی. تی.، با شوان در ارتباط مکتوب بود. عکسی از نصر در زمان بازگشت به تهران (پائیز ۱۳۳۷) در کتاب *در جستجوی امر قدسی* درج شده که او را با ریش و بدون کراوات نشان می‌دهد. نصر، چنان‌که خواهیم دید، در خانواده‌ای لائیک و نامقید به شرع پرورش یافت و در سال‌های تحصیل در ام. آی. تی. فاقد ریش بود و کراوات می‌زد.<sup>۴۵۲</sup> این تغییر در پایان تحصیل در هاروارد نشانگر پیوستن او به فرقه شوان است. در همین دیدار ۱۹۵۷ در لوزان است که نصر مسحور «برکت محمدیه» شد که از شوان ساطع بود:

«من که در ایران با پارسایان بسیاری، از جمله چندین استاد و مرشد صوفی، ملاقات داشتم و به زیارت امکنه مقدس بسیاری رفته بودم، هنگامی که برای نخستین بار وی را در خانه‌اش... ملاقات کردم، کاملاً مبهوت حضور قدرتمند برکت

۴۵۱. نصر، «فریتیوف شوان و سنت اسلامی»، همان مأخذ، ص ۲۵.

۴۵۲. بنگرید به عکس نصر در سال اول تحصیل در دانشگاه ام. آی. تی.، ۱۳۲۹، در کتاب *در جستجوی امر قدسی*.

### محمدی شدم که از وی ساطع بود.<sup>۴۵۳</sup>

نصر در سال ۱۹۴۵/۱۳۲۴، در دوازده سالگی، به آمریکا رفت و در سال ۱۹۵۸/۱۳۳۷ به ایران بازگشت. او کمی پس از بازگشت به ایران، در همان پائیز ۱۳۳۷ به کلاس‌های فلسفه علامه طباطبایی راه یافت که یک هفته در میان در تهران برگزار می‌شد؛ و در این کلاس‌ها با مرتضی مطهری (آیت‌الله شهید مطهری) دوست شد که در آن زمان، همچون نصر، جوان بود.<sup>۴۵۴</sup> علامه طباطبایی «استاد و مرشد صوفی» نبود و آشنایی با طباطبایی یکی دو سال پس از دیدار با شوان بود. بنابراین، منظور نصر از «استادان و مرشدان صوفی» چه کسانی است؟

نصر خردسال، پیش از سفر به آمریکا، تنها دوستان پدر را می‌دید، در خانه یا در محافلی که با پدر می‌رفت، و در میان آن‌ها محمدعلی فروغی برجسته‌ترین بود. منظور نصر از «چندین استاد و مرشد صوفی»، لاجرم، باید فروغی و سایر دوستان پدر باشد که بسیاری‌شان عضو لژ بیداری ایران بودند. تعبیر «استاد و مرشد صوفی»، طبق ادعاهای تئوسوفیست‌ها، در مورد ایشان می‌تواند به کار رود. دیدیم که کاظم‌زاده ایرانشهر تئوسوفیسم را گونه‌ای از عرفان و تصوف کهن شرقی معرفی می‌کرد؛ و امروزه گاه تئوسوفی را به فارسی "تئوصوفی" می‌نویسند تا نوعی طریقت صوفی جلوه کند. و گفتیم که تئوسوفیسم از طریق لژ بیداری ایران بر اندیشه جدید ایران تأثیرات عمیق بر جای نهاد. اگر چنین است، نمی‌دانیم منظور نصر از

۴۵۳. نصر، "فریتیوف شوان و سنت اسلامی"، همان مأخذ، ص ۲۰.

۴۵۴. نصر، در جستجوی امر قدسی، صص ۱۲۳-۱۲۴.

«برکت محمدی» شوان چیست که حتی برتر از فروغی و سایر ماسون‌های بلندپایه لژ بیداری ایران بود؟

### از تبار صوفیان کاشان

نصر در زندگی‌نامه‌ها و مصاحبه‌هایش خود را از خانواده عالمان دینی و از تبار شیخ فضل‌الله نوری می‌خواند. این تعلق به خانواده مادری، خانواده پدری را بکلی در سایه قرار داده، بنحوی که همگان نصر را بعنوان نواده شیخ فضل‌الله نوری می‌شناسند نه نوه میرزا احمد طیب کاشی. برای نمونه، نصر در گفتگو با رامین جهانبگلو، که خواهرزاده و داماد نصر است، خود را این‌گونه معرفی می‌کند:

«من در خانواده‌ای از علما دیده به جهان گشوده‌ام. پدر بزرگ و نیای مادریم از روحانیون سرشناس بودند. نیای مادریم - شیخ فضل‌الله نوری - از بزرگ‌ترین روحانیون حاضر در صحنه انقلاب مشروطه سال ۱۹۰۶ بود که در همان روزگار اعدام شد.»<sup>۴۵۵</sup>

اگر بدانیم نصر در خانواده‌ای با پیشینه ماسونی به دنیا آمد، تا سه پشت پیش از نصر پدرانش در کاشان تعلقات صوفی‌گراانه داشتند و پدر نصر عضو بلندپایه متنفذترین سازمان ماسونی تاریخ ایران بود، سازمانی که تعلقات عمیق به تئوسوفیسم داشت و مروج اصلی آن در ایران بشمار می‌رفت، می‌توان خط توارث میان تئوسوفیسم و مریمیه ترسیم کرد. به این ترتیب، گروه نصر جوان در هاروارد به شوان

---

۴۵۵. همان مأخذ، ص ۱۱.

عجیب جلوه نمی‌کند و آن را می‌توان ناشی از تأثیرات آموزه‌های پدر دانست. ولی‌الله خان نصر در ۳۰ بهمن ۱۳۲۴، اندکی پس از اعزام نصر به آمریکا، فوت کرد و این فقدان، یادآوری خاطرات و آموزه‌های پدر و دوستان پدر را در نصر جوان تقویت می‌کرد. چنان‌که دیدیم، گذر از آموزه‌های تئوسوفی به ترادیشنالیزم راهی است که بسیاری از ترادیشنالیست‌ها طی کردند.

فرزندان و نسل‌های بعدی شیخ فضل‌الله نوری، مانند اعقاب بسیاری از علمای دیگر، هر یک به راهی رفتند و بسیاری‌شان تعلق به عقاید شیخ نداشتند. یکی مادر نصر است. در کتاب در جستجوی قدسی دو عکس از مادر نصر، ضیاء اشرف کیا (دختر آقا ضیاء‌الدین کیا، پسر دوم شیخ فضل‌الله نوری)، دیده می‌شود. یکی به سال ۱۳۱۳ تعلق دارد و مادر و پدر نصر را با نصر یکی دو ساله نشان می‌دهد. متعلق به زمانی است که علی‌اصغر خان حکمت، دوست ولی‌الله خان نصر، بتازگی وزیر فرهنگ شده و ولی‌الله خان از دستیاران اصلی حکمت و معاون او در دانشگاه تهران بشمار می‌رفت. در این زمان هنوز کشف حجاب (۱۷ دی ۱۳۱۴)، که علی‌اصغر خان حکمت در مقام وزیر فرهنگ مجری آن بود، رخ نداده ولی مقدمات آن فراهم می‌شد. عکس دیگر، نصر را با مادرش نشان می‌دهد در سال ۱۳۵۳؛ زمانی که نصر رئیس دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف فعلی) شد. در هر دو عکس، مادر نصر را زنی متجدد و فرنگی‌مآب می‌یابیم که نشانه‌ای از فرهنگ اسلامی در پوشش او نیست. در گفتگوی نصر با جهانگللو، مادر این‌گونه توصیف شده:

«از زنان بسیار فرهیخته و درس خوانده روزگار خود بود...»

نخستین زنی بود که در خانواده خویش موهایش را کوتاه کرد و به همین دلیل عمه‌هایش، که دختران شیخ فضل‌الله نوری بودند، تا مدت‌ها با او حرف نمی‌زدند... در عشقش به فرهنگ ایرانی کوتاه نمی‌آمد. او در تربیت اولیه من نقشی برجسته داشت اما برخی عقاید نوگرایانه داشت که من نمی‌پسندیدم... از زمان درگذشت پدر، با وجود اختلاف نظر با او، خیلی به او نزدیک شدم... محل نزاع ما به سرشت سرکش و نوگرایانه و نگرش فمینیستی ایشان بازمی‌گشت. من ایشان را از عضویت در مجلس پهلوی بازمی‌داشتم... حتی هنگامی که در بوستن بود گاهی اظهارات تند او را درباره برخی موضوعات فمینیستی و امور مانند آن با دانشجویان نمی‌پسندیدم. اما تنشی که آنجا [میان من و مادرم] بود ربطی به شخصیت من نداشت، بلکه پیامد چیزی بود که بر خانواده او رفته بود...»<sup>۴۵۶</sup>

علت جدا کردن خانه از مادر و استقرار در خانه دیگر را، پس از بازگشت به ایران و ازدواج، باید در این روایات مادر نصر دید. پدر ولی‌الله خان نصر، میرزا سید احمد طبیب کاشی، از طبیبان دربار قاجار در دوران متأخر قاجاریه بود و "نصرالاطباء" لقب داشت. نام خانوادگی "نصر" به این دلیل است. ولی‌الله خان چون پدر طبیب و طبیب دربار شد و پزشک مخصوص رضا شاه بود. در دوران قاجاریه طبیبان کاشان شهرت داشتند و این شغل موروثی بود. تعدادی مسلمان بودند چون میرزا ابوالفضل طبیب و میرزا مهدی



طیب کاشی، و گروهی یهودی مانند حکیم نورمحمد و حکیم ریحان. حکیم نورمحمد معروف‌ترین طیب کاشان بود. سلسله میرعبدالباقی، سادات پشت مشهدی، سادات رضوی، سلسله کلهری، سلسله میر ابوالقاسم مجتهد، و سادات منزوی طوایف سادات کاشان بودند.<sup>۴۵۷</sup>

نصر درباره سیادت خود توضیح نمی‌دهد. معهدا، ولی‌الله خان ۳۵ ساله، در برگه تقاضای عضویت در لژ بیداری ایران، دوشنبه ۲۷ شوال ۱۳۲۸ ق.، خود را «پسر نصرالاطباء از سادات پشت مشهد کاشان» معرفی کرده است.<sup>۴۵۸</sup> تبار طایفه سادات پشت مشهدی به آقا سید ماجد حسینی، معاصر شاه سلیمان صفوی، می‌رسد. عبدالرحیم ضرابی، که تاریخ کاشان را در سال ۱۲۹۴ ق. به سفارش مانکجی هاتریای پارسی نگاشته، زمانی که ولی‌الله خان یک ساله بود، در شرح تبارنامه سلسله پشت مشهدی از فردی بنام آقا سید عسکر نام می‌برد که تنها یک پسر دارد بنام میر عبدالوهاب معروف به "آقای حکیم" و او یک پسر دارد بنام آقا سید احمد.<sup>۴۵۹</sup> احتمالاً این سید احمد، که پدرش حکیم بود، همان میرزا احمد طیب کاشی است که بعداً اهمیتی یافت و نصرالاطباء لقب گرفت. میرزا احمد طیب کاشی و میرزا علی اکبر خان ناظم‌الاطباء (نیای

۴۵۷. عبدالرحیم کلاتر ضرابی، تاریخ کاشان، بکوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.

۴۵۸. اسناد دکتر ولی‌الله خان نصر در مجموعه محمدعلی فروغی: یحیی آریابخش، تاریخ آغازین فراماسونری در ایران بر اساس اسناد منتشر نشده، ج ۳: از پرونده شماره ۴۱ تا پرونده شماره ۸۰، تهران: انتشارات سوره مهر، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۶۴۶.

۴۵۹. ضرابی، همان مأخذ، صص ۲۹۰-۲۹۱.

خاندان نفیسی) و دکتر ابوالحسن خان از شاگردان میرزا رضای دکتر، معلم طب دارالفنون، بودند. میرزا رضا، که اهل علی‌آباد مازندران (شاهی یا قائم شهر کنونی) بود، ۱۴ سال نزد حکیم پولاک،<sup>۴۶۰</sup> طبیب یهودی ناصرالدین شاه، شاگردی کرد و سپس به‌مراه فرخ خان امین‌الدوله کاشی به فرانسه رفت و تحصیل طب را به اتمام رسانید و به ایران بازگشت.<sup>۴۶۱</sup>

آن‌گونه که نصر گفته، سه پشت پدری او، ولی‌الله خان و میرزا احمد طبیب کاشی و پدر او، اگر همان میر عبدالوهاب معروف به "آقای حکیم" باشد، اهل تصوف بودند:

«پدر، پدر بزرگ و نیای پدریم همگی وابسته به سنت تصوف و آرمان رواداری... بودند. اما جامعیت تصوف در تربیت من، که هم دینی و هم به دور از تعصب بود، حضوری پررنگ داشت.»<sup>۴۶۲</sup>

---

#### 460. Jakob Eduard Polak (1818-1891)

متولد بوهم، متوفی وین. دکتر پولاک در سال‌های ۱۸۵۱-۱۸۶۰ در ایران بود. از سال ۱۲۷۲ ق. / ۱۸۵۵ م، پس از مرگ دکتر کلوکه و پیش از استخدام دکتر طولوزان، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه بود. یاکوب پولاک در سال ۱۸۶۵ خاطرات ایران خود را به‌نام *ایران، سرزمین و مردم آن* در وین منتشر کرد. این کتاب به فارسی ترجمه شده است: یاکوب ادوارد پولاک، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهانگیری، تهران: خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۱.

۴۶۱. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۸، ج ۵، صص ۹۷-۹۸.

۴۶۲. نصر، در جستجوی امر قدسی، ص ۱۳.

و می‌دانیم که صوفیان کاشان، مانند صوفیان مشهد و شیراز، با صوفیان یهودی این سه شهر پیوند عمیق داشتند. جوزف ولف در سفر سال ۱۸۳۱ خود به مشهد، در شرح دیدارهای خود با ملا ماشی یح عجون،<sup>۴۶۳</sup> رئیس یهودیان مشهد که به "ملا مهدی" معروف بود، درباره صوفیان یهودی توضیح داده است.

«ملا مهدی به تصوف علاقمند بود و جوزف ولف در اولین دیدار دریافت که او از سران فرقه‌ای است به نام "صوفیان یهودی". او این تعلق را از جوزف ولف پنهان نمی‌کرد. یهودیان مشهد در زمان سفر اول ولف به مشهد (۱۸۳۱)... دارای تعلقات خاص فرقوی بودند و عقایدی را ترویج می‌کردند که آمیزه‌ای از یهودیت و مسیحیت و اسلام و تصوف یهودی (کابالا) و ایرانی و هندی بود و چیزی شبیه به فراماسونری ولی در کسوت عرفان شرقی.

ملا مهدی از جوزف ولف پرسید: آیا درباره تصوف چیزی می‌دانی؟ جوزف ولف پاسخ مثبت داد و از سفر خود به شیراز گفت و دیدارش با پسر میرزا ابوالقاسم سکوت که رئیس صوفیان شیراز بود. ملا مهدی از این پاسخ بسیار شاد شد و گفت: می‌توانی در میان یهودیان مشهد صوفیان بسیار بیابی. او توضیح داد که صوفیان یهودی مشهد مرشدی دارند به نام ملا محمدعلی (اشکپوتی). آنان مانند دراویش مسلمان حشیش می‌کشند تا ذهن خود را از جهان مادی خارج کنند، آواز می‌خوانند، و می‌کوشند در هستی، که آن را «خدا»

می‌نامند، ذوب شوند. صوفیان یهودی منظومه‌ای به فارسی دارند به نام "یوسف و زلیخا" و اشعار حافظ را می‌خوانند. به‌نوشته ولف، علاوه بر ملا مهدی (ماش‌یح)، ملا فینحاس، ملا الیاهو، ملا نیسان و آبراهام موشه از صوفیان یهودی‌اند. در میان یهودیان ایران "ملا" لقب "خاخام" بود و این نشان می‌دهد بیش تر سران جامعه یهودی مشهد صوفی بودند.<sup>۴۶۴</sup>

زمانی که نصر از «آرمان رواداری» در نیاکان پدری، تا سه پشت، سخن می‌گوید، و این را سنتی خانوادگی می‌خواند که زندگی در مدرسه مسیحیان نیوجرسی را برایش آسان می‌کرد، منظور همین همزیستی صوفیانه با یهودیان نامدار طیب کاشانی است که بسیاری‌شان جدیدالاسلام یا بهائی شدند و خاندان‌هایی متنفذ از خود بر جای نهادند.

### پسران نصرالاطباء

پسران و نوه‌های نصرالاطباء در حکومت پهلوی به مقامات عالی رسیدند. پسر بزرگ دکتر ولی‌الله خان نصر است که درباره‌اش سخن خواهیم گفت.

پسر دوم، **سید علی نصر** (متولد ۱۲۷۴ ش، متوفی ۲۴ بهمن ۱۳۴۰)، در دوران رضا شاه به مناصب مهمی چون ریاست انحصار تریاک و ریاست اداره دخانیات و استانداری مازندران و معاونت و

---

۴۶۴. عبدالله شهبازی، "واقعه الله داد و مهدی‌گرایی افراطی: میراث یهودیان مخفی مشهد":

سپس کفالت وزارت پیشه و هنر گمارده شد و پس از سقوط رضا شاه در دولت احمد قوام وزیر پست و تلگراف و سپس سفیر ایران در پاکستان و چین ملی (تایوان) بود.<sup>۴۶۵</sup>

سید علی نصر را از بنیان‌گذاران تئاتر در ایران معرفی می‌کنند.<sup>۴۶۶</sup> علت آن است که وی در سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۱۹، زمانی که معاون وزارت پیشه و هنر بود، بخشی از ساختمان گراند هتل را در خیابان لاله‌زار تهران (روبروی کوچه بوشهری) به تئاتر تبدیل کرد. "تئاتر نصر" معروف‌ترین تئاتر تهران در دوران پهلوی بود. پس از انقلاب، این ساختمان مصادره شد و در مالکیت کمیته امداد قرار گرفت. سازمان میراث فرهنگی در ۷ مهر ۱۳۸۱ این ساختمان را با شماره ثبت ۶۵۲۹ بعنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسانید. از شهریور ۱۳۸۶ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بازسازی تئاتر نصر را آغاز کرد و مراسمی بعنوان افتتاحیه نمادین آن برگزار شد.<sup>۴۶۷</sup> معهذاً، فعالیت تئاتر نصر هنوز متوقف است. در اوائل سال ۱۳۹۲ خبرهایی دال بر تلاش برخی هنرمندان قدیمی تئاتر برای احیاء آن منتشر شد.<sup>۴۶۸</sup>

۴۶۵. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران: نشر گفتار، نشر علم، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۶۲۱.

۴۶۶. ایرج افشار، نادره کاروان، تهران: نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۳۴؛ نصر، در جستجوی امر قدسی، ص ۱۵.

۴۶۷. ویکی‌پدیای فارسی، "تئاتر نصر" [۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲]؛ وبلاگ تابلو-خبر هنری، "تئاتر نصر؛ همچنان در انتظار تکمیل بازسازی"، ۲۷ فروردین ۱۳۸۸:

<http://www.mbahar.blogfa.com/post-8072.aspx>

۴۶۸. "تلاش برای احیاء تئاتر نصر و پارس به یاد سعدی افشار"، سایت مؤسسه فرهنگی هنری شهید آوینی، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۲.

نصرالاطباء پسری بنام **مصطفی** داشت که حدود چهار سال از نصر بزرگ‌تر بود و چند سال پیش از گفتگوی نصر با جهانبگلو درگذشت.<sup>۴۶۹</sup> یعنی، نصرالاطباء تا اوائل سلطنت رضا شاه، حوالی سال ۱۳۰۸، زنده بود.

در برخی منابع از **دکتر محسن نصر** بعنوان پسر نصرالاطباء نام برده شده.<sup>۴۷۰</sup> نصر او را «پسرعمه» خود، نه عمو، معرفی کرده.<sup>۴۷۱</sup> بنظر می‌رسد اشتباه مترجم است و محسن نصر پسرعموی سید حسین نصر بوده. محسن نصر، متولد ۱۹۰۶ فرزند محمد، نیز مناصب مهمی چون سرپرستی استانداری مازندران و معاونت و سرپرستی وزارت کشور (دولت رزم‌آرا) داشت. مدتی شهردار تهران بود. در دولت حسین علاء (۱۳۳۴) وزیر کار شد و در دولت علی امینی وزیر مشاور.<sup>۴۷۲</sup>

### پدر و دوستانش

ولی‌الله خان نصر در ۲۹ رجب ۱۲۹۳ ق. / ۱۲۵۵ ش. در محله پشت مشهد کاشان به دنیا آمد و در ۳۰ بهمن ۱۳۲۴ ش. در تهران در ۶۹ سالگی درگذشت و در امزاده عبدالله شهرری دفن شد. ولی‌الله خان، ابتدا معلم دارالفنون بود. او در سال ۱۳۲۴ ق.، در ۳۱ سالگی، به مجلس اول شورای ملی راه یافت؛ و در سال ۱۳۲۸ ق. به عضویت لژ بیداری ایران درآمد. معرفین او سید نصرالله تقوی (اخوی) و دکتر کریم خان بودند. در ۲۵ ژانویه ۱۹۱۰ گرانداوریان

۴۶۹. نصر، در جستجوی امر قدسی، ص ۳۶.

۴۷۰. عاقلی، همان مأخذ، ص ۱۶۲۲.

۴۷۱. نصر، همان مأخذ، ص ۱۸۴.

فرانسه پذیرش عضویت ولی‌الله خان را به لژ بیداری ایران اعلام کرد.<sup>۴۷۳</sup>

ولی‌الله خان نصر پس از خلع محمدعلی شاه در مدرسه ثروت، به مدیریت شیخ ابراهیم زنجانی، عضو دیگر لژ بیداری ایران، درس می‌داد، و مدتی ریاست مدرسه طب را به دست داشت. او، در کنار محمدعلی فروغی، از مدیران مدرسه عالی سیاسی بود. احمد خانملک ساسانی می‌نویسد:

«این مدیران و معلمین، که اغلب‌شان فقط برای این انتخاب شده بودند که شاگردان را از طریق وطن‌پرستی منحرف و به خدمت‌گزاری اجنبی تشویق کنند، در سر کلاس موضوع درس را کنار گذارده و راجع به اصل مقصود صحبت می‌کردند... روز دیگر جناب سید ولی‌الله خان نصر، که تشریح درس می‌دادند و معلوم نبود به چه درد دیپلمات‌های نامی آینده ایران می‌خورد، در سر درس فرمودند: ایران مثل خزه‌ای است که به دیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس به منزله آن دیوار است که اگر نباشد خزه وجود خارجی ندارد...»<sup>۴۷۴</sup>

در دوران سلطنت رضا شاه، ولی‌الله خان نصر هم پزشک

۴۷۳. آریابخش، همان مأخذ، صص ۶۴۸-۶۵۱.

۴۷۴. اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران: مؤسسه تحقیق رائین، چاپ دوم، ۱۳۴۷، ج ۱، صص ۴۵۳-۴۵۴. این در واقع چاپ اول است. رائین برای ممانعت از توقیف کتاب در صفحه مشخصات مدعی شد که چاپ اول در ژانویه ۱۹۶۸ در ایتالیا منتشر شده.

مخصوص شاه بود و هم یکی از مؤثرترین چهره‌های فرهنگی حکومت نوحاسته پهلوی. ولی‌الله نصر، در کنار افرادی چون فروغی و علی‌اصغر حکمت، در پایه‌گذاری فرهنگ جدیدی که در دوران رضا شاه بنیان نهاده شد، سهم اصلی داشتند. نصر پدرش را «پدر آموزش نوین در ایران» می‌خواند:

«بسیاری پدر من را بنیان‌گذار نظام آموزشی نوین در ایران می‌دانند که بی‌گمان چنین است. کسانی چون دکتر صادق علم و دکتر سیاسی زیر نظر پدر من کار می‌کردند. او خواهان پست وزارت فرهنگ نبود، هر چند برای مدتی عنوان سرپرست وزارت فرهنگ را پذیرفت. چرا که در دوره رضا شاه همواره وزرا در حال تغییر بودند و پدرم می‌خواست که در نظام آموزشی، که از دوره قاجاریه پا گرفته بود، پایگاه استواری داشته باشد. ایشان، از آنجا که "پدر آموزش نوین در ایران" بود، کل نظام آموزشی را مدیریت می‌کرد.»<sup>۴۷۵</sup>

نصر از ارتباط صمیمانه پدر با رضا شاه و فروغی می‌گوید. این سخنان فضای فکری نصر را، و نوستالژی او را نسبت به پدر و دوستان پدر و حکومتی که پدر در ایجاد آن سهم داشت، نشان می‌دهد.

نصر از قهرمانان دوران کودکی می‌گوید و رضا شاه قهرمان دوران کودکی اوست:

---

۴۷۵. نصر، در جستجوی امر قدسی، ص ۱۷.



«من شخصاً برای رضا شاه، که در کودکی به چشم شگفتی به او می‌نگریستم، احترام بسیاری قائل بودم به این دلیل که او دستور اجرای برنامه‌ای بنام "پرورش افکار" را داده بود که هفته‌ای یک بار برگزار می‌شد... جلسات پرورش افکار زمستان‌ها در دارالفنون و تابستان‌ها در باغ فردوس برگزار می‌شد. در بیش‌تر این جلسات پدرم و گاهی نیز دیگران سخن می‌گفتند. اغلب اوقات که پدرم سخن می‌گفت، خود رضا شاه نیز می‌آمد. این جلسات تقریباً غیررسمی بود. رضا شاه به منظور تشویق این نشست‌ها در آن‌ها حضور می‌یافت. البته بسیاری از مقامات مملکتی نیز در کنار بسیاری از روشنفکران و اندیشمندان برجسته‌ای همچون فروغی، حکمت، گلشائیان، اسفندیاری و رهنما در آن‌ها شرکت می‌جستند. به یاد دارم که شاه در ردیف جلو می‌نشست و پدرم درست در پشت سر رضا شاه می‌نشست و مرا نیز همیشه همراه خود می‌برد و در کنارش می‌نشاند. هنوز پشت سر رضا شاه را به یاد دارم چون ساعت‌ها با فاصله یک متر و نیم یا کم‌تر و بیش‌تر پشت سر او می‌نشستم. در پایان هر جلسه، مقامات سر پا می‌ایستادند و رضا شاه با آن‌ها خداحافظی می‌کرد و همه حاضران از جمله من با او دست می‌دادند. به همین دلیل، من چهره او را خوب به یاد دارم. البته او هرگز با من صحبت نکرد اما گه‌گاه نگاه دقیقی به من می‌انداخت... او چهره پرجذبه‌ای داشت و شخصی با اتوریته باورنکردنی بود، بگونه‌ای که همگان از او حساب می‌بردند

مگر پدر من زیرا هیچ چشم‌داشتی از او نداشت...»<sup>۴۷۶</sup>

نصر درباره فروغی و سایر دوستان پدر می‌گوید:

«زمانی که تنها چند سال، شاید هشت یا نه سال، بیش‌تر نداشتم، روزی محمدعلی فروغی به منزل ما آمد و پدرم [به او] گفت: "آقای فروغی، چرا با حسین مشاعره نمی‌کنید؟" و فروغی هم مرا روی زانویش نشاند و من که اشعار بسیاری از بر داشتم او را در مشاعره شکست دادم... پدرم چند دوست صمیمی، همچون هادی حائری، سید محمدکاظم عصار، و شیخ عبدالله حائری، داشت که از اندیشمندان بزرگ بودند... شیخ عبدالله حائری هم رئیس یکی از شاخه‌های متصوفه بود... پدرم دوستان دیگری مانند فروغی داشت که آن‌ها هم "ادیب" و هم از جمله دولتمردان بودند. معمولاً این محافل ادبی را هفته‌ای یک بار با این دوستان برگزار می‌کرد و شکوه‌الملک نیز، که بعدها رئیس دفتر ویژه رضا شاه شد، در آن‌ها شرکت می‌جست. او دوست نزدیک پدرم بود و با ما در یک خیابان زندگی می‌کرد. پدرم معمولاً مرا با خود به این جلسات می‌برد...»<sup>۴۷۷</sup>

بدینسان، نصر تا ۱۲ سالگی در نزد پدری پرورش یافت که ۵۸ سال از او بزرگ‌تر بود، با گرایش‌های تئوسوفیستی، و به تعبیر نصر «صوفیانه»، و مادری «سرکش» و «فمینیست». فضای پرورش نصر دینی نبود. پدر «اهل دعا و نیایش» بود ولی روزه نمی‌گرفت و «هرگز

۴۷۶. همان مأخذ، صص ۳۷-۳۸.

۴۷۷. همان مأخذ، صص ۱۲-۱۳.

ندیدم در مسجدی نماز بگزارد.» و البته در خانه نیز نماز نمی خواند. «مادرم نیز نماز را ترک گفته بود.»<sup>۴۷۸</sup> بیهوده نبود که پدر، نصر را برای تحصیل به مدرسه زرتشتیان تهران فرستاد،<sup>۴۷۹</sup> مدرسه‌ای با آموزش‌های تئوسوفیستی که پارسیان هند بنیان نهاده بودند. و بیهوده نبود که نصر ۱۲ ساله را برای ادامه تحصیل به مدرسه پدی<sup>۴۸۰</sup> نیوجرسی فرستادند که مدرسه دینی مسیحیان باپتیست<sup>۴۸۱</sup> بود. در این مدرسه تنها نصر و یک شاهزاده افغان مسلمان بودند.

«در آن روزگار هیچ عربی در آن مدرسه نبود. قوانین مدرسه همگان را ملزم به حضور در کلیسا می کرد... به این ترتیب، چهار سال و نیم تمام، من هر یکشنبه به کلیسا می رفتم و نیز در مراسم دعای شامگاه یکشنبه هم، که آن‌ها سرودهای دینی می خواندند، شرکت می جستم... من در آنجا هیچ احساس تنشی در خود نمی کردم... چرا که با توجه به پیشینه کودکی‌ام و تأکید موجود در اشعار حافظ و دیگران بر وحدت ادیان برایم آسان بود که مسلمان بمانم و به حضور مسیح هم احترام بگذارم.»<sup>۴۸۲</sup>

نصر تا ۲۰ سالگی «جز دعا به چیزی از ایمان اسلامی پایبند نبود»<sup>۴۸۳</sup> و تنها در دوران تحصیل در ام. آی. تی. «شروع به نماز

۴۷۸. همان مأخذ، ص ۲۴.

۴۷۹. همان مأخذ، صص ۲۹-۳۱.

480. Peddie School

481. Baptists

۴۸۲. همان مأخذ، صص ۵۵-۵۶.

۴۸۳. همان مأخذ، ص ۵۷.

خواندن کرد» و این امر برای مادرش «باورکردنی نبود.»<sup>۴۸۴</sup> معهذا، نصر نیز، مانند شوان، اهل رؤیا بود. نصر در شرح رؤیاهای دوران کودکی خود می‌گوید:

«من دو سه رؤیای بسیار مهم و زودهنگام در زندگی‌ام داشته‌ام... یکی از نخستین خاطرات من این بود که در حالی که از ارتفاع بلندی سقوط می‌کردم، فرشتگان نجاتم دادند. آن‌ها موجوداتی بغایت زیبا، بزرگ و نورانی بودند. فرشتگان مرا در هوا گرفتند و به من گفتند هرگز نمی‌گذاریم بیفتی و به راستی از آن پس هرگز خواب بد یا کابوس وحشتناکی ندیدم. همچنین من چند بار بودن در حضور خداوند را در رؤیا دیده‌ام... او همواره گونه‌ای از حضور نورانی بود. من درباره این گونه تجربیات دو واژه نور و حضور را به کار می‌برم. همچنین من با خداوند رابطه شخصی شدیدی داشته‌ام؛ رابطه‌ای که از همان زمان کودکی همواره پررنگ و بی‌واسطه بوده است... اما هیچ‌گاه او را با دو گوش و دو چشم مجسم نمی‌کردم چرا که او برکنار از این‌هاست.»<sup>۴۸۵</sup>

این‌گونه رؤیاهای پیوندی است که نصر را به شوان وصل می‌کند. نصر این سخنان را برای رامین جهاننگلو و برای درج در کتابی از خاطراتش می‌گوید. نمی‌دانیم در محافل خصوصی با پیروانش، در مقام "شیخ" مریمیه، چه رؤیاهایی را شرح داده است. کتاب

۴۸۴. همان مأخذ، صص ۲۴، ۵۷.

۴۸۵. همان مأخذ، ص ۲۵.

مفصلی از خاطرات نصر، با عنوان حکمت و سیاست (۷۸۵ صفحه)، در دست انتشار است. گویا نصر در کتاب فوق گفته: «پیش‌بینی کرده بودند با تولد من نوری دنیا را در بر خواهد گرفت.»<sup>۴۸۶</sup>

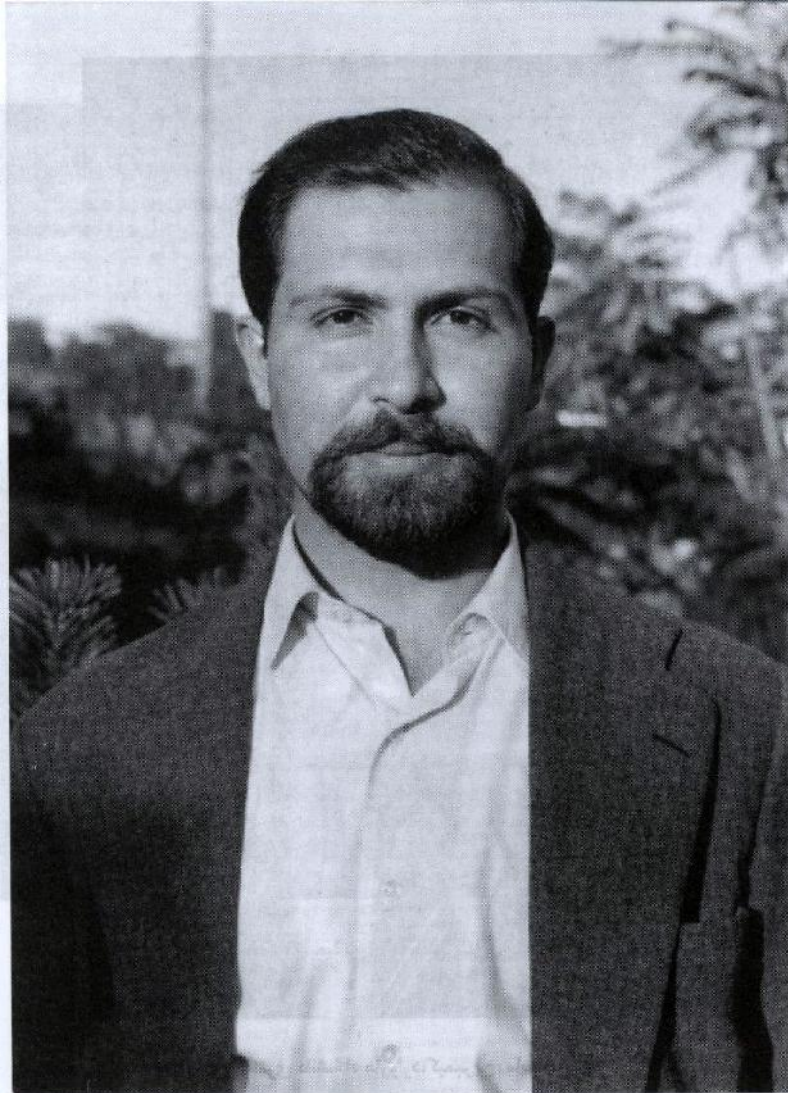
نصر، برخلاف تصویر رایج، در خانواده متشرع «عالمان دینی» پرورش نیافت؛ تربیت او بر اساس آموزه‌ها و انگاره‌های تئوسوفیستی «وحدت ادیان» پدر و «آرمان رواداری» صوفیان کاشان بود. او عمل به اصلی‌ترین و ابتدایی‌ترین رکن مسلمانی، خواندن نماز، را نه از پدر و مادر، که در ۲۰ سالگی از ترادیشنالیست‌های ام. آی. تی. و هاروارد آموخت. نصر از کودکی، به تأثیر از تربیت پدر، و دوستان تئوسوفیست پدر، در واقع "مریمی" بود. او "مریمی" به آمریکا رفت و "مریمی" به ایران بازگشت.

---

۴۸۶. "گزیده‌ای از کتاب حکمت و سیاست: خاطرات سید حسین نصر"، وبگاه جرس، ۵ فروردین ۱۳۹۲.



با پدر و مادر، دکتر سید ولی‌الله نصر و ضیاء اشرف نصر (کیا)، تهران ۱۳۱۳



هنگام بازگشت به تهران، ۱۳۳۷



### اولین مقالات شوان در ایران

نصر حدود هفت سال پس از پیوستن به شوان، در بهار ۱۳۴۳ برای نخستین بار او را در ایران معرفی کرد با ترجمه مقاله‌ای از شوان و انتشار آن در مجله مهر.<sup>۴۸۷</sup> در این زمان نصر ۳۰ ساله دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و رئیس کتابخانه این دانشکده بود.

تعلق نصر به شوان در مقدمه و توضیحات مقاله آشکار است. می‌نویسد:

---

۴۸۷. فریدهوف شووان، "ودانتا"، مهر، شماره ۱۰۵، بهار ۱۳۴۳، صص ۳۶-۴۳.



«نویسنده مقاله آقای شووان جزو عده معدودی هستند در مغرب زمین که تفسیرشان از حکمت و عرفان هندو مورد قبول بزرگ‌ترین مراجع دینی هند قرار گرفته است و در عین حال ایشان بر افکار عرفانی ادیان دیگر عالم مخصوصاً اسلام تسلط شگفت‌انگیزی دارند و در عرفان و فلسفه اروپایی نیز تبحر کامل دارند.»<sup>۴۸۸</sup>

تجلیل از شووان در پاورقی غلیظ‌تر می‌شود و رنگ اغراق‌های مرید و مرادی به خود می‌گیرد:

«فریدهوف شووان یکی از متفکران و حکمای بصیر عصر حاضر است که با تعمق و فراست بی‌نظیری به بیان حقایق درونی و عرفانی ادیان بزرگ عالم و تطبیق آن‌ها پرداخته و از محدودیت‌های فکری زمان حاضر... دوری جسته است. نوشته‌های او که اکثر به چند زبان معتبر اروپایی ترجمه شده است توجه بزرگان ادیان آسیایی را به خود جلب کرده و گروه محدود لکن از لحاظ کیفیت بسیار مهمی را در مغرب زمین تحت سلطه معنوی خود قرار داده است.»<sup>۴۸۹</sup>

تأکید نصر بر نفوذ شووان در میان «گروه محدود لکن از لحاظ کیفیت بسیار مهم» نشان می‌دهد که نصر ۳۰ ساله کاملاً با فرقه شووان آشنا بود.

---

۴۸۸. همان مأخذ، ص ۳۷.

۴۸۹. همان مأخذ، ص ۴۲.

## وړانتا

د کتر سید حسین نصر



بقلم فریدخوف شووان (۱)

د کتر سید حسین نصر در تهران تولد یافت و تحصیلات مقدماتی و قسمتی از تحصیلات متوسطه را در زادگاه خود مخصوصاً زیر نظر والد خود مرحوم دکتر سید ولی الله نصر انجام داده و سپس برای ادامه تحصیل رهسپار امریکاتندو در آنجا بقه مدارج تحصیلی را طی کرده درجه لیسانس را در فیزیک و فلسفه علوم از دانشگاه ام آی تی (M. I. T.) و فوق لیسانس و دکتری را در تاریخ علوم و فلسفه از دانشگاه هاروارد (Harvard) اخذ کرد و ضمناً در معالک اروپائی مخصوصاً فرانسه و سویس نیز تحصیل نمود. سپس به ایران مراجعت کرده و از سال ۱۳۳۷ تا ششبار تاریخ علوم و رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات میباشد. دکتر نصر در کنگره های

بسیار در امریکا و اروپا و معالک عربی، هندوستان و پاکستان شرکت کرده و در سال ۱۹۶۲ در مرکز تحقیق در ادیان جهانی در دانشگاه هاروارد بتدریس پرداخت و در بسیاری از دانشگاههای دیگر خارجی مانند دانشگاه بریستون و مک گیل و اسمیت در امریکا و سوربن در فرانسه و دانشگاههای هندو پاکستان تدریس و سخنرانی کرده است و در کنگره های مانند کنگره نیوملپلین در مراکش برای تقریب مسیحیت و اسلام و کنگره ملادرا و بیست و ششمین کنگره شرق تناسی در هندوستان و سه جلسه از کنگره فلسفی پاکستان شرکت جسته است.

علاوه خاص او بعلوم و فلسفه اسلامی و نیز تحقیق تطبیقی در عرفان و ادیان و رابطه بین اسلام و ادیان دیگر جهان است.

**برخی از تألیفات دکتر نصر بدین قرار است:**

رسائل و کتب بزبان فارسی:  
تصحیح و مقدمه و تحشیه رساله سه اصل صدرالدین شیرازی  
نظری با دیان عالم،

خرم، و نوشته های هر سی در جهان اسلامی،  
اهمیت تحقیق در فلسفه اسلامی در عصر حاضر،  
نظرم: تفکر ان اسلامی در باره طبیعت،  
مدخلی بر سیر حکمت در ایران

رسائل فارسی شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی (با همکاری آقای پروفیسور کربن کتب و رسالات و مقالات و سخنرانیهای بسیار ارزنده دیگر در فلسفه و حکمت و تاریخ علوم و مذاهب و ادیان با انگلیسی و فرانسه

دومین مقاله شووان به فارسی نیز ترجمه نصر است که در سال ۱۳۴۹ به صورت جزوه ای در ۳۰ صفحه در مجموعه "مطالعاتی در هنر دینی" (زیر نظر سید حسین نصر) توسط سازمان جشن هنر

شیراز منتشر شد. ۴۹۰

سومین مقاله شوان به فارسی، با ترجمه غلامرضا اعوانی و هادی شریفی، در سال ۱۳۵۴ در *جاویدان خرد*، مجله انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، منتشر شد که نصر گرداننده آن بود. ۴۹۱

### نصر و راه شوانی قدرت

در تصویری که از نصر در شماره بهار ۱۳۴۳ مجله مهر درج شده، از ریش و شمایل سال‌های پایانی هاروارد خبری نیست. این تغییر شمایل، از محقق جوان ترادیشنالیست به مدیر دولتی، بیانگر شروع قدرت‌طلبی‌های نصر است که سبب می‌شد اوقات خود را نه به تحقیق و تألیف بلکه به تلاش برای ارتقاء در دیوان‌سالاری صرف کند.

این فرایندی است که در واپسین سال‌های حکومت پهلوی به نزدیکی روزافزون نصر با محمدرضا شاه و ملکه او، فرح پهلوی، انجامید. چهره‌ای که امروزه از نصر، بعنوان متفکر، می‌شناسیم به دو دهه اخیر تعلق دارد. پیش از انقلاب، و در دهه نخستین پس از انقلاب، نصر نه بعنوان متفکر بلکه بعنوان یکی از دولتمردان پهلوی در حوزه فرهنگ شهره بود؛ از جنس کسانی چون علینقی عالیخانی<sup>۴۹۲</sup> و هوشنگ نهاوندی<sup>۴۹۳</sup> دو رئیس دانشگاه تهران که نصر

۴۹۰. فریتيوف شوان، *اصول و معیارهای هنر جهانی*، شیراز، تخت جمشید: سازمان جشن هنر، ۱۳۴۹. این مقاله در سال‌های اخیر تجدید چاپ شده است: دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۲.

۴۹۱. فریدهوف شوان، "تناقضات مکتب اصالت نسبیت"، ترجمه غلامرضا اعوانی و هادی شریفی، *جاویدان خرد*، شماره ۲، پائیز ۱۳۵۴، صص ۳-۱۱.

۴۹۲. علینقی عالیخانی (متولد بهمن ۱۳۰۷)، پسر عابدین خان سرپرست املاک پهلوی در دشت قزوین، پس از اخذ مدرک دکترای در رشته اقتصاد از پاریس به

معاون آموزشی ایشان بود. **هوشنگ نهاوندی**، دوست دوران مدرسه نصر در ایران،<sup>۴۹۴</sup> پس از عالیخانی رئیس دانشگاه تهران شد (تیر ۱۳۵۰) و سپس (آبان ۱۳۵۳) رئیس دفتر مخصوص فرح پهلوی. اوج دستاوردهای نصر در این راه، ارتقاء اوست از معاونت آموزشی

←

کار در ساواک پرداخت و مسئول تهیه بولتن‌های ویژه اقتصادی برای شاه شد. مندرجات این بولتن‌ها علاقه شاه به عالیخانی را برانگیخت و در نتیجه در سال ۱۳۴۱ در دولت امیر اسدالله علم وزیر اقتصاد شد. او تا سال ۱۳۴۸، در دولت‌های حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا، وزیر بود و سپس تا سال ۱۳۵۰ ریاست دانشگاه تهران را به عهده داشت. از آن پس به فعالیت‌های اقتصادی پرداخت و ریاست هیئت مدیره بانک ایران و آمریکا را به دست گرفت. با وقوع انقلاب به آمریکا رفت و از اوائل دهه ۱۳۷۰، پس از انتشار خاطرات ارتشبد فردوست، ویراستاری یادداشت‌های روزانه علم را به دست گرفت. این کتاب در شش جلد در ایران منتشر شد. همسر علینقی عالیخانی، سوزان دمون، فرانسوی است. از علینقی عالیخانی بعنوان یکی از چهره‌های برجسته مرتبط با سرویس اطلاعاتی اسرائیل (موساد) نام می‌برند. بنگرید به: عبدالله شهبازی، "موساد و ایران":

<http://www.shahbazi.org/pages/Services1.htm>

۴۹۳. هوشنگ نهاوندی (متولد ۱۳۱۲) هم سن و سال نصر بود. او ماسون بود و در ۱۴ آذر ۱۳۴۴ با معرفی حسینعلی شیخ‌الاسلامی عضو لژ آفتاب شد. اوج فعالیت ماسونی نهاوندی از ۱۴ اسفند ۱۵۱ است که لژ امیرکبیر بعنوان یک نهاد دانشگاهی تأسیس و نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، بعنوان "استاد ارجمند" آن منصوب شد. در شهریور ۱۳۵۷ در دولت شریف‌امامی وزیر آموزش عالی شد و ریاست دفتر مخصوص ملکه به نصر محول شد. در ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ به دستور شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر حکومت پهلوی، نهاوندی بعنوان یکی از عوامل افساد در ایران به زندان افتاد. با پیروزی انقلاب، نهاوندی از ایران خارج شد و به پاریس رفت.

۴۹۴. نصر، در جستجوی امر قدسی، ص ۳۱.

دانشگاه تهران به ریاست دانشگاه صنعتی آریامهر (آبان ۱۳۵۱) و ریاست دفتر فرح (شهریور ۱۳۵۷)، در زمانی که امواج انقلاب ایران را فراگرفته بود. این‌گونه پست و مقام‌ها در میان اهل اندیشه خوشنامی نداشت.

نصر اندکی پس از بازگشت به ایران، در پائیز ۱۳۳۷ از طریق سید محمدکاظم عصار، از دوستان پدر،<sup>۴۹۵</sup> که در مدرسه سپهسالار فقه و فلسفه تدریس می‌کرد، با ذوالمجد طباطبایی آشنا شد و از طریق او به کلاس‌های خصوصی علامه سید محمدحسین طباطبایی، فیلسوف بزرگ اسلامی معاصر، راه یافت.<sup>۴۹۶</sup> و از طریق این کلاس‌ها بود که با مرتضی مطهری آشنا شد. در کلاس‌های تهران علامه طباطبایی اساتید فلسفه شرکت می‌کردند و کسی به پیشینه سیاسی آن‌ها کاری نداشت. عیسی سپهبدی و منوچهر بزرگمهر، اساتید فلسفه دانشگاه تهران، در این کلاس‌ها بودند که درباره پیشینه سیاسی آنان انقالت فراوان است. در دوران خفقان پلیسی ساواک، کسانی چون آیت‌الله مطهری به نصر بعنوان واسطه می‌نگریستند که از طریق او می‌توان تضییقات حکومت پهلوی را کاهش داد و امکاناتی چون تدریس در دانشگاه یا انتشار کتاب را از دست نداد. نصر این "کارکرد میانجی" را، که به سود دو طرف بود، می‌شناخت.

«یک بار شاه از من خواست که نزد ایشان [علامه طباطبایی] بروم و اگر پذیرفتند ریاست دانشگاه اسلامی در

۴۹۵. همان مأخذ، ص ۱۳.

۴۹۶. همان مأخذ، صص ۱۲۲-۱۲۳.

مشهد را بر عهده بگیرند. که علامه گفتند: "نه، من نمی توانم  
پذیرم." <sup>۴۹۷</sup>

نصر در اوج انقلاب رئیس دفتر فرح شد زیرا «شاه بیمار بود. در آن  
زمان ما نمی دانستیم که او سرطان داشت و بسیاری از مسئولیت‌ها بر  
دوش ملکه بود.» <sup>۴۹۸</sup> نصر رئیس دفتر ملکه شد زیرا فرح تصور می کرد  
با اتکاء به پیشینه روابط نصر با علامه طباطبایی و آیت الله مطهری  
می تواند بر مسیر انقلاب تأثیر گذارد.

«این امر را پذیرفتم چرا که پای آینده کشور در میان بود...  
احساس می کردم که تنها کسی بودم که می توانستم همچون  
میانجی به ایجاد موقعیتی کمک کنم که در آن مثلاً آیت الله  
خمینی با شاه مصالحه کند و نوعی "حکومت سلطنتی  
اسلامی" بر پا گردد که در آن علما نیز درباره امور مملکتی  
اظهار نظر کنند اما ساختار کشور دچار تحول نشود.» <sup>۴۹۹</sup>

ولی «مطهری از نظرها پنهان شد و به فعالیت‌های زیرزمینی روی  
آورد که برای من باورکردنی نبود.» <sup>۵۰۰</sup> مطهری به «فعالیت‌های  
زیرزمینی» روی نیاورد. او ارتباطش را با نصر قطع کرد <sup>۵۰۱</sup> زیرا آن چه

۴۹۷. همان مأخذ، ص ۱۸۶.

۴۹۸. همان مأخذ، ص ۱۸۷.

۴۹۹. همان مأخذ، ص ۱۸۷.

۵۰۰. همان مأخذ، ص ۱۸۸.

۵۰۱. یادداشت‌های علی و مجتبی مطهری نشان می‌دهد که پس از انتصاب نصر به  
ریاست دفتر فرح پهلوی، آیت الله مطهری ارتباط خود با وی را قطع کرد. علی  
←

فرح و نصر می‌خواستند ممکن نبود و مطهری، حتی اگر می‌خواست، نمی‌توانست آن را با امام خمینی مطرح کند. استدلال نصر نیز کهنه و تکراری بود؛ همان بود که در سال‌های ۱۳۳۰ امثال مظفر بقایی برای تأثیرگذاری بر مراجع تقلید و علمای قم مکرر می‌گفتند و در مطبوعات‌شان نوشته می‌شد. نصر می‌خواست به مطهری بگوید که سقوط حکومت پهلوی به استقرار کمونیسم در ایران می‌انجامد. نصر تصور می‌کرد نگرانی‌های مطهری هنوز همان نگرانی‌های دوران دولت ۱۳ ساله هویدا است؛ صعود کمونیست‌های سابق به مقامات عالی حکومتی که اینک هر چند ضد کمونیست بودند ولی بخشی از تفکر و فرهنگ گذشته را حفظ کرده و رواج می‌دادند. در رأس اینان شخص فرح بود که در دوران تحصیل در پاریس مدتی تمایلات کمونیستی داشت.<sup>۵۰۲</sup>

←

مطهری می‌نویسد: «پس از آن‌که دکتر نصر رئیس دفتر فرح شد استاد مطهری بسیار ناراحت شدند و از آن پس ارتباطی با نصر نداشتند.» و مجتبی مطهری، پسر بزرگ آیت‌الله مطهری، می‌گوید: «در یک بعدازظهر، وقتی استاد مطهری عکس دکتر نصر را در صفحه اول کیهان دیدند در حالی که به مناسبت این سمت در مقابل شهبانو خم شده است، جمله‌ای گفتند که حاکی از ناراحتی شدید ایشان از دکتر نصر بود.» (گزیده‌ای از کتاب حکمت و سیاست: خاطرات سید حسین نصر، وبگاه جرس، ۵ فروردین ۱۳۹۲)

۵۰۲. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ویراسته عبدالله شهبازی، تهران: انتشارات اطلاعات، [چاپ اول، ۱۳۶۹]، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۸۷، صص ۲۱۰-۲۱۱؛ احسان طبری، کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶، صص ۲۲۰.

«مطهری و دیگران نگران آن بودند که مبادا هنوز هم چنین گرایش‌هایی داشته باشند. برژنف هنوز در مسند قدرت بود و اتحاد جماهیر شوروی به این روز نیفتاده بود.»<sup>۵۰۳</sup>

نصر در کتاب خاطراتش، که در زمان نگارش این رساله در دست انتشار است، این مسئله را تکرار کرده:

«مرحوم مطهری، در همان دوران اقتدار حکومت سلطنتی در ایران، خیلی از این ناراحت بود که خیلی‌ها که در بالاترین مقامات دولتی هستند کمونیست‌های سابق هستند. خیلی‌ها مثل گنجی، نهاوندی، باهری، این‌ها شخصیت‌های بزرگ آن دوران بودند، همه در جوانی یا توده‌ای بودند یا تمایل به چپ داشتند. خیلی‌ها بودند مثل [منوچهر] آزمون که یک وقتی توده‌ای خیلی حادی بود...»<sup>۵۰۴</sup>

در زمان انقلاب، مطهری از سلطه کمونیسم بر ایران، به دلیل سقوط حکومت پهلوی، هراس نداشت و از اینرو استدلال نصر نمی‌توانست بر او مؤثر باشد. رهبری انقلاب را دوست مورد احترام علامه طباطبایی و استاد محبوب مطهری به دست داشت که هم مرجع تقلید بود و هم فیلسوف و هم عارف. مطهری خوب می‌دانست که حزب توده و سایر گروه‌های مارکسیستی در ایران پایگاه قابل‌اعتنا ندارند و اکثریت قاطع مردم از رهبری امام خمینی پیروی می‌کنند.

۵۰۳. نصر، همان مأخذ، ص ۱۸۶.

۵۰۴. "گزیده‌ای از کتاب حکمت و سیاست: خاطرات سید حسین نصر"، وبگاه جرس، ۵ فروردین ۱۳۹۲.



راهی که نصر دنبال کرد، همان راه قدرت طلبانه‌ای است که شوان رفت و به آن سرنوشت رسید. امروزه نیز این روحیه اقتدارگرا را در نصر می‌توان دید؛ مثلاً آن‌گاه که در دفاع از عملکرد خود در دوران ریاست دانشگاه صنعتی ناگاه تغییر چهره می‌دهد؛ دانشجویان را با استعمارگران فرانسوی و کفار محارب صدر اسلام مقایسه می‌کند و خود را در جایگاه امیر عبدالقادر الجزایری و پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع) می‌بیند. او، در گفتگو با رامین جهانگلو، به کارگیری زور را از سوی گارد دانشگاه، به دستور او، برای سرکوب دانشجویان دانشگاه صنعتی، که فعال‌ترین دانشجویان سیاسی در ایران بودند، می‌پذیرد<sup>۵۰۵</sup> و این‌گونه آن را با "تصوف" خود جمع می‌کند:

«تصوف همواره با آنچه بسیاری مردم درباره درویشی می‌اندیشند، یکی نیست؛ یعنی در خانه نشستن و دست روی دست گذاشتن. امیر عبدالقادر، صوفی بزرگ الجزایری، را ببینید که چندین دهه علیه فرانسوی‌ها می‌جنگید. البته، گذشته از همه این‌ها ما پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)... را داریم که درباره حضرت علی (ع) دافعه و جاذبه‌اش با هم بود...»

نصر، با نقل خاطره‌ای، لذت می‌برد که یکی از پیمانکارانش در دانشگاه صنعتی او را «عارف قداره‌بند» خوانده و می‌افزاید: «به کارگیری زور گاهی گریزناپذیر است.»<sup>۵۰۶</sup>

۵۰۵. نصر، در جستجوی امر قدسی، ص ۱۷۸.

۵۰۶. همان مأخذ، ص ۱۷۹.

بدینسان، روشن می‌شود که چرا در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نصر مانند مهدی بازرگان یا مرتضی مطهری یا علی شریعتی، صرفنظر از تفاوت آراء آنان، در میان اندیشمندان و دانشجویان مسلمان ایران تأثیرگذار و حتی محترم نبود. این در حالی است که نصر امکاناتی داشت که آن سه نداشتند؛ بویژه امکان پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی درباره فلسفه اسلامی.<sup>۵۰۷</sup>

### ولی رضا نصر و میراث پدر

ولی رضا نصر، که با نام "ولی نصر" شناخته می‌شود، در سال ۱۳۳۹/۲۰ دسامبر ۱۹۶۰ در تهران به دنیا آمد. پدرش، سید حسین نصر، او را در ۱۶ سالگی برای تحصیل به انگلستان فرستاد. با

۵۰۷. همان ماخذ، ص ۱۶۳.

قلم و گفتار نصر جذاب نیست و شاید بتوان گفت ملال‌آور است. بنظر می‌رسد نوشتن برای نصر آسان نیست. بسیاری از آثار نصر به انگلیسی است که با نثر روان دیگران به فارسی برگردانیده شده. مهم‌ترین آثار او لیه‌اش به فارسی (علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۰؛ تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲) کار مترجمانی چیره‌دست است. به این دلیل، نصر سخن گفتن را بر نوشتن ترجیح می‌دهد و به این دلیل خاطراتش گفتگوست؛ هم با رامین جهانگل و هم خاطرات جدیدش (در دست انتشار) که گفتگو با محمدحسین منظورالاجداد و نجم‌الدین یوسفی و حسین دهباشی است. از اینرو، مجموعه نوارهای صوتی تصویری نصر مفصل است که در وبگاه‌های مریمیه و بنیاد سید حسین نصر قابل دستیابی است. صرفنظر از پیوند با قدرت سیاسی، عدم جذابیت قلم و گفتار عامل دیگری است که نصر بسان علی شریعتی، یا حتی عبدالکریم سروش در سال‌های نخست پس از انقلاب، در میان روشنفکران و دانشجویان ایرانی جاذبه نیافت و با اقبال مواجه نشد.

پیروزی انقلاب در ایران (۱۹۷۹)، ولی رضا ۱۹ ساله به آمریکا مهاجرت کرد. تحصیلاتش را در مقطع لیسانس در دانشگاه تافت به پایان برد و در سال ۱۹۹۱ دکترای علوم سیاسی را از ام. آی. تی. اخذ کرد. هم اکنون، ولی نصر از تحلیل‌گران سرشناس آمریکا در مسائل خاورمیانه و ایران است و رئیس مدرسه مطالعات پیشرفته بین‌المللی دانشگاه جان هاپکینز.<sup>۵۰۸</sup> ولی نصر محقق ارشد مؤسسه بروکینگز<sup>۵۰۹</sup> در حوزه سیاست خارجی است. این مؤسسه از تأثیرگذارترین نهادهای فکری-سیاسی ایالات متحده آمریکا بشمار می‌رود.

در ایران گاه ولی نصر را "ترادیشنالیست" معرفی می‌کنند در حالی که حوزه کار او سیاست خارجی است. و نیز در ایران معروف شده که ولی نصر مشاور اوپاما، رئیس‌جمهور کنونی آمریکا، است. این امر صحت ندارد. ولی نصر در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۱۰، که ریچارد هالبروک،<sup>۵۱۰</sup> دیپلمات سرشناس آمریکایی، نماینده ویژه اوپاما در امور افغانستان و پاکستان<sup>۵۱۱</sup> بود، مشاور هالبروک بود و پس از مرگ هالبروک (۲۰۱۰) سمتی در دولت اوپاما نداشت. هالبروک بانکدار و از خاندان‌های سرشناس یهودی است و در سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۹۳ از گردانندگان بانک معروف "برادران لهن" بود. هالبروک در دوران جنگ ویتنام شش سال در ویتنام بسر برد و از آن

---

508. The Paul H. Nitze School of Advanced International Studies (SAIS)

509. The Brookings Institution

510. Richard Holbrooke (1941-2010)

511. Special representative for Afghanistan and Pakistan

زمان با فرانک وایزner،<sup>۵۱۲</sup> دیپلمات آمریکایی و دوست نزدیک حُسنی مبارک، دیکتاتور معزول مصر، دوست بود.<sup>۵۱۳</sup> این وایزner پسر فرانک وایزner،<sup>۵۱۴</sup> معاون طرح و برنامه سیا (آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا) در زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، است. درباره فرانک وایزner می نویسند:

«در دوران جنگ، آلن دالس و فرانک ویسنر [وایزner] و ریچارد هلمز به اتفاق یکدیگر در اداره خدمات استراتژیکی خدمت کرده و هنگامی که روی قضیه آلمان کار می کردند در یک خانه زیسته بودند. پس از جنگ نیز هر سه آنان مستقیماً درگیر تلاش در جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم در اروپای شرقی شده و بسیار نگران خطر کمونیسم بودند در هر زمان و مکانی که پدیدار می شد.»<sup>۵۱۵</sup>

مارک کاسلو می نویسد:

«سید حسین نصر، یکی از پیروان اصلی شوان، فعالانه به تقویت و حمایت رژیم ناعادلانه شاه ایران کمک کرد. شاه تبلور یک دیکتاتوری دست نشانده در ایران بود، دولتی

512. [http://en.wikipedia.org/wiki/Frank\\_G.\\_Wisner](http://en.wikipedia.org/wiki/Frank_G._Wisner)

513. [http://en.wikipedia.org/wiki/Richard\\_Holbrooke](http://en.wikipedia.org/wiki/Richard_Holbrooke) [May 11, 2013]

514. [http://en.wikipedia.org/wiki/Frank\\_Wisner](http://en.wikipedia.org/wiki/Frank_Wisner) [May 11, 2013]

۵۱۵. جیمز بیل و ویلیام راجر لوئیس [ویراستار]، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۴۵۶.

ساخته ایالات متحده آمریکا که هم فاشیستی بود هم سلطنتی...

نصر، که در آمریکا زندگی می‌کند، امروزه خود را "شیخ" می‌خواند... این در حالی است که پسر نصر، ولی نصر، بخشی از کانون فکری نظامی‌گرای حاکم بر ایالات متحده است و در مسائل خاورمیانه بعنوان مبلغ راست‌گرایان عمل می‌کند و گاه با حضور در تلویزیون خط فکری ارتجاعی خود را نمایش می‌دهد. ولی نصر مشاور حکومت جرج بوش بود و گاه شخصاً به جرج بوش مشاوره ارائه می‌داد. ولی نصر از حمله نظامی آمریکا به عراق حمایت کرد؛ جنگی که کشته و آواره‌های فراوان بر جای نهاد... این پسر پرورش‌یافته حسین نصر است و تمایل به قدرت و مشورت دادن به حاکمان خودکامه را از پدر آموخته...

کاسلو این پیوند را به روحیات شوان وصل می‌کند و مواضع سیاسی شوان را این‌گونه توصیف می‌کند:

«شوان به پیروان خود تأکید می‌کرد که در ایالات متحده آمریکا به جمهوری خواهان رأی دهند. او نیکسون و ریگان را دوست داشت و از جنگ ویتنام حمایت می‌کرد. برخی از پیروان شوان در آمریکا زمین‌داران بزرگ، دلالان بزرگ املاک، وکلا و پزشکان [ثروتمند] بودند...»<sup>۵۱۶</sup>

---

516. Mark Koslow, "The Spiritual Fascism of Rene Guenon and His Followers."

این «پیروان ثروتمند و متنفذ شوان» امروزه باید «پیروان ثروتمند و متنفذ شوان» سید حسین نصر باشند. رشد سریع ولی نصر و جایگاه کنونی او را در کانون‌های متنفذ سیاسی و آکادمیک ایالات متحده آمریکا جدا از پیوندهای پدر نمی‌توان تصور کرد.



ولی رضا نصر

پیوندهای سید حسین نصر با کانون‌های قدرتمند غرب را از خاطرات در دست انتشار او نیز می‌توان فهمید؛ هم در زمانی که دانشجوی ۲۳-۲۴ ساله هاروارد بود و دستیار برنامه‌های تابستانی هنری کیسینجر، هم امروز که در اجلاس داووس شرکت می‌کند؛ اجلاسی از قدرتمندان جهان که هر کسی را به آن راه نیست:

«در دانشگاه هاروارد یک برنامه تابستانی بود زیر نظر کسی به نام هنری کیسینجر یعنی وزیر خارجه بعدی آمریکا و یکی از مهم‌ترین ستون‌های سیاست خارجی آمریکا در چند دهه اخیر. برنامه کاری‌اش این بود که تابستان‌ها نویسنده‌ها، دانشمندان، متفکران فرهنگ‌های مختلف را برای یک تابستان به دانشگاه هاروارد می‌آورد... خلاصه من [دستیار] آقای کیسینجر بودم در این برنامه و همه کارهای عملی‌اش را من می‌کردم...»

«اولین بار که من با آقای حجت‌الاسلام خاتمی، که رئیس‌جمهور ایران بودند... ملاقات کردم چند سال پیش بود. ایشان هنوز رئیس‌جمهور بودند و من رفته بودم به این دهکده داووس بالای کوه‌های سوئیس که این [مجمع اقتصاد جهانی]، تشکیل می‌شد که خیلی از رؤسای جمهور، پادشاه‌ها، نخست‌وزیرها، دانشمندان معروف و این‌ها می‌آیند آنجا. جای خیلی خاصی است... نه به خاطر این که رئیس‌جمهور یا پادشاه بودم [با خنده] به خاطر مسئله دانش و کارهای علمی بود. بله، وگرنه همین‌جوری که نمی‌شود رفت، آدم را دعوت می‌کنند به نام.»<sup>۵۱۷</sup>

### آکادمی شوانی نصر در ایران

نصر در بهار ۱۳۵۳ انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران را بنیان نهاد. ریاست عالیته هیئت امناء با فرح پهلوی بود و اعضای هیئت امناء

۵۱۷. "گزیده‌ای از کتاب حکمت و سیاست: خاطرات سید حسین نصر"، وبگاه جرس، ۵ فروردین ۱۳۹۲.

عبارت بودند از: مهدی محقق، جلال‌الدین همایی، محمود شهابی، عباس زریاب خویی، یحیی مهدوی و سید حسین نصر. نصر مدیرعامل انجمن بود و فعال‌ترین عضو هیئت‌امناء در انجمن یحیی مهدوی بود.

نصر در مقام گرداننده انجمن می‌کوشید تاویل خاص خود را از "فلسفه ایران" رواج دهد. این تعلق را از نام نشریه انجمن می‌توان دریافت: *جاویدان خرد* که اولین شماره آن در بهار ۱۳۵۴/۱۹۷۵ به پنج زبان فارسی و عربی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی منتشر شد. "جاویدان خرد" را بعنوان معادل فارسی "حکمت خالده" یا "سوفیا پرنیس" به کار گرفته بودند.

"سراغاز" شماره اول *جاویدان خرد*، بقلم نصر، چنین آغاز می‌شود:

«بنام آن که جان را فکرت آموخت. در بهار سال ۱۳۵۳ به امر مبارک علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران قدم به عرصه هستی نهاد و فعالیت خود را تحت نظر هیئت‌امنایی که ریاست عالیہ آن بر عهده علیاحضرت شهبانو است آغاز کرد.»<sup>۵۱۸</sup>

نصر هدف مجله را چنین بیان کرد:

«چنان‌که از نام آن، که از کتاب معروف ابن‌مسکویه فیلسوف و مورخ نامی ایران در قرن چهارم اخذ شده است، برمی‌آید هدف اصلی مجله مرتبط است با آن "جاویدان

۵۱۸. سید حسین نصر، "سراغاز"، *جاویدان خرد*، شماره اول، بهار ۱۳۵۴، ص ۷.



خرد" یا حکمت خالدهای که همواره اصل الاصول و رکن اولیه تمام تمدن‌های بزرگ جهان بوده و فراموشی آن باعث حیرت و گمراهی و سرگشتی بشر معاصر شده است.<sup>۵۱۹</sup>

دومین شماره *جاویدان خرد* (پائیز ۱۳۵۴) با پیام فرح پهلوی به مناسبت برگزاری کنگره بین‌المللی فلسفه در ایران آغاز می‌شود، که علی‌القاعده بقلم نصر است، و اولین مقاله آن با عنوان "فریدهوف شووان" به معرفی شووان اختصاص دارد؛ و سپس، ترجمه فصل اول کتاب *منطق و تعالی شووان*، با ترجمه غلامرضا اعوانی و هادی شریفی، درج شده است. به این ترتیب، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران و مجله *جاویدان خرد* به شکلی کاملاً آشکار، برای اهل فن، بعنوان «آکادمی فرقه شووان» در ایران جلوه‌گر می‌شود. در مقاله فوق، که بدون ذکر نام نویسنده منتشر شده، و احتمالاً نوشته اعوانی است، این‌گونه می‌خوانیم:

«امروزه در مغرب زمین فریدهوف شووان بدون شک بزرگ‌ترین بیان‌کننده آن حکمت جاویدان و معرفت ازلی است که در قلب تمام ادیان و مشارب آسمانی قرار دارد. اصل او آلمانی و بزرگ شده فرانسه و متوطن سوئیس است. با آفریقای شمالی و مخصوصاً مراکش و الجزیره از دیرزمان رابطه‌ای نزدیک داشته و عمیق‌ترین تماس ممکن را با منابع حکمت و عرفان آن دیار حاصل کرده است. بیش از چهل سال است که شووان به نشر عرفان و حکمت معنوی در مغرب زمین اشتغال داشته است. متجاوز از یکصد

مقاله و قریب بیست کتاب از او به چاپ رسیده است...  
شووان در عین حال به توضیح حقایق عرفان و تطبیق ادیان  
و انتقاد از تمدن و تفکر بشر جدید و تعریف هنر و معنویت  
سنتی پرداخته و نوری خیره‌کننده که از صبحگاه ازل  
سرچشمه گرفته است بر معضلات و مشکلات بشر گمشده  
امروز افکنده است...

ترجمه آثار او به زبان فارسی امری است حیاتی از آنجا که  
هیچ متفکر دیگر این عصر نتوانسته است مانند او اشتباهات و  
گمراهی‌های بشر جدید را با اتکاء به حقایق لایزال معرفت  
روشن سازد و خرد جاویدان را به لباس تفکر جهان معاصر و  
قابل درک از برای آنان که دسترسی مستقیم به منابع عرفان  
و حکمت به صورت سنتی آن ندارند جلوه گر سازد.

یکی از برجسته‌ترین آثار شووان در زمینه انتقاد از زمینه  
انتقاد از فلسفه‌های جدید غربی از دیدگاه حکمت الهی  
کتاب منطق و تعالی است که در فرانسه به فرانسوی و اخیراً  
به صورت کتاب جیبی به انگلیسی در آمریکا انتشار یافته  
است. با آگاهی حیرت‌آور هم به مکتب‌های فکری غرب و هم  
به مشارب معنوی و عرفانی ادیان بزرگ جهان همچون  
اسلام و آئین‌های هندو و بودایی و نیز خود مسیحیت و  
فلسفه‌های قدیم یونان، شووان گره‌های کور شده‌ای را که به  
صورت محور اصلی اکثر فلسفه‌های پرمدها ولی توخالی  
جهان امروز درآمده است باز می‌کند. این اثر او همچون  
سرودی است به پیشگاه عقل الهی همانند آثار ابن عربی و  
شانکارا و فلوطینوس منتهی با توجه کامل به پیچ‌وخم‌های  
فکری جهان امروز و گمراهایی که به صورت بت‌های

فکری معبود برخی‌ها قرار گرفته است... بدون شک در تقابلی که امروزه بین فرهنگ معنوی و عقلانی این مملکت و فلسفه‌های غربی وجود آمده است، شووان راهنمایی است بی‌همتا که می‌تواند بیش از هر متفکر دیگر امروز در غرب آنان را که علاقمند به حفظ اصالت فکری و معنوی این سرزمین هستند یاری کند.<sup>۵۲۰</sup>

معرفی شووان با این غلوّ عجیب و تعابیر غریب، مثلاً هم‌سنگ شمردن کتاب شووان با آثار ابن‌عربی و فلوطین، هیچ شباهتی به تجلیل متعارف از اندیشمندان غرب یا جهان اسلام ندارد. سجویک «انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران» را «بزرگ‌ترین نهاد ترادیشنالیستی سده بیستم» می‌خواند و می‌افزاید: یکی از اهداف این انجمن «تربیت گروهی کوچک از نخبگان بود که در نهادهای دیگر، در ایران و خارج از ایران، شاغل شوند».<sup>۵۲۱</sup> او می‌افزاید: مقاله نصر در "سراغاز" شماره اول *جاویدان خرد* نمونه خوبی است از عملکرد ترادیشنالیست‌ها در پنهان‌کاری. برای کسی که با مسائل آشنا نباشد، نوشته نصر درباره اهداف انجمن عادی است ولی کسی که آشنا باشد درمی‌یابد که با متنی ترادیشنالیستی مواجه است.<sup>۵۲۲</sup>

بنوشته سجویک، کارکنان اصلی انجمن عضو شاخه ایرانی فرقه مریمیه بودند که خود نصر بنیان نهاد و رهبری آن را به عهده داشت. در برخی موارد نیز ترادیشنالیست‌های پیرو سایر طریقت‌های صوفی

۵۲۰. "فریدهوف شووان"، *جاویدان خرد*، شماره دوم، پائیز ۱۳۵۴، صص ۱-۲.

521. Sedgwick, *ibid*, p. 155.

522. *ibid*, p. 156.

بودند. ولی بیش تر اعضاء علاقمندان به حکمت باطنی بودند و تعلق به ترادیشنالایسم نداشتند. دو تن از برجسته ترین اعضای انجمن سید جلال الدین آشتیانی، که از بزرگ ترین فلاسفه اسلامی بود، و پروفیسور هانری کربن، «از برجسته ترین شرق شناسان فرانسوی سده بیستم»، ترادیشنالایست نبودند.<sup>۵۲۳</sup> سجویک کمی بعد باز تأکید می کند که کربن، برغم این که نظراتش در برخی موارد به ترادیشنالایست ها شبیه بود، ترادیشنالایست نبود. و دانشجویانی که در انجمن درس خواندند نیز همه ترادیشنالایست نبودند؛ بیش تر آن ها در پی تصدی مشاغل مهم بودند.<sup>۵۲۴</sup> نصر درباره انجمن شاهنشاهی فلسفه می نویسد:

«ما دانشجویان ایرانی و دانشجویانی از دیگر کشورهای اسلامی و نیز از غرب و شرق داشتیم؛ دانشجویانی که دارای خاستگاه های فلسفی متفاوتی بودند... استادانی که قرار بود دیدگاه های گوناگون فلسفی را ارائه کنند شامل کربن و ایزوتسو- دو فیلسوف تطبیقی بزرگ یکی از غرب [و دیگری از شرق]- و نیز میرزا مهدی حائری و مرتضی مطهری و خود من بودند که اعضای هیئت علمی آنجا بشمار می رفتند. آشتیانی نیز از جمله اعضای این هیئت بود که از سکولار تا چهره های مذهبی را در خود جای داده بود. ما در آنجا کسانی با تعلیم و تربیت سنتی داشتیم که دل بسته فلسفه اسلامی بودند و نیز تربیت یافتگان مدرنی همچون یحیی مهدوی و غلامحسین صدیقی که دیدگاه فلسفی غربی

523. *ibid*, p. 156.524. *ibid*, p. 157.

داشتند. صدیقی مشارکت مستقیم در انجمن نداشت اما تأثیرگذار بود. در حالی که یحیی مهدوی در آنجا نقش بسیار مهمی بر عهده داشت...

آنجا همه جور دانشجو بود از ویلیام چیتیک، که داشت دکتری اش را از دانشگاه تهران می گرفت و با ایزوتسو ابن عربی می خواند و بعدها به تدریس در انجمن پرداخت، گرفته تا جیمز موریس، که الان اندیشمند سرشناس آمریکایی در زمینه تفکر اسلامی است، تا ایگاراتشی، که چنان که می دانید بعد در ژاپن سر مسئله سلمان رشدی کشته شد، تا پیتر ولفسون، که شاعر مستعد آمریکایی است و پاره ای اشعار فارسی را هم به انگلیسی برگردانده است، و تا طلاب قمی را در بر می گرفت.<sup>۵۲۵</sup>

بنوشته سجویک، مطهری، به دلیل نام "شاهنشاهی" انجمن هیچ گاه وارد ساختمان های آن نشد، ولی [یکی از شاگردان خود بنام] غلامعلی حداد عادل را به نصر معرفی کرد.<sup>۵۲۶</sup>

### مریمیه ایران پس از انقلاب

سجویک می نویسد: در سال های اولیه پس از انقلاب و دوران جنگ با عراق ترادیشنالیزم نقش علنی در ایران نداشت<sup>۵۲۷</sup> تا بازگشایی آکادمی نصر البته بدون عنوان "شاهنشاهی". در این زمان، هادی شریفی، نایب رئیس انجمن، به لندن رفته و در آنجا

۵۲۵. نصر، در جستجوی امر قدسی، ص ۱۶۷.

526. Sedgwick, *ibid*, p. 157.

527. *ibid*, p. 249.

بنیاد فرقان را تأسیس کرده بود. غلامرضا اعوانی رئیس جدید انجمن شد. اعوانی را نصر در سفر به لبنان از دانشگاه آمریکایی بیروت به ایران آورده و از بدو تأسیس همکار نزدیک نصر در انجمن بود و مقالاتش در *جاویدان خرد* منتشر می‌شد.<sup>۵۲۸</sup>

**غلامرضا اعوانی**، متولد ۱۳۱۲ در شهرستان سمنان، هم سن و سال نصر است. او در سال ۱۳۴۵ از دانشگاه آمریکایی بیروت لیسانس فلسفه گرفت و پس از بازگشت به ایران فوق لیسانس (۱۳۴۷) و دکترای فلسفه (۱۳۵۵) را از دانشگاه تهران اخذ کرد. پایان‌نامه دکترای او، "عقل و نفس در فلسفه پلوتینوس و شرح و بسط آن در فلسفه اسلامی"، زیر نظر سید حسین نصر (استاد راهنما) و سید احمد فرید و یحیی مهدوی (اساتید مشاور) بود. حاصل عمر اعوانی سه کتاب است که تنها یکی تألیف اوست: *بررسی آراء و آثار فلوطین* که پایان‌نامه دکترای اوست. دو کتاب ترجمه اعوانی یکی جلد چهارم از مجموعه ۹ جلدی *تاریخ فلسفه* فردریک کاپلستون است و دیگری ترجمه بخشی از کتاب *ارسطو* نوشته سردیوید راس. در مقابل، اعوانی به همایش‌های فراوان در خارج از کشور سفر کرده که بخش عمده آن از سال ۱۳۸۰ است. شهین اعوانی، سردبیر *جاویدان خرد*، خواهر اوست.<sup>۵۲۹</sup>

اعوانی عمیقاً به نصر وفادار است. برای مثال، در میزگردی که در دانشگاه تهران برای بررسی اندیشه و کارنامه نصر برگزار شد، چنین گفت:

---

528. *ibid*, p. 250.

۵۲۹. بنگرید به: زندگی‌نامه "غلامرضا اعوانی" در ویکی‌پدیای فارسی و وبگاه مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. (اول اردیبهشت ۱۳۹۲)

«یکی از متفکران بزرگ دوره ما نصر است که سهم بسیار اساسی در فرهنگ ایرانی اسلامی داشته است و هر جا که رفته بر صدر نشسته و قدر دیده است... نصر در زمینه‌های مختلف تحصیل کرده است. بیش از همه برای فهم حکمت اسلامی شاگرد مرحوم علامه طباطبایی بوده است. نصر از نظر زندگی یک مسلمان عامل به تمام معنا است و نماز و روزه‌اش هیچ وقت ترک نشده است. او اولین کسی بود که در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران انجمن اسلامی تشکیل داد و مسلماً طاغوت از آن خوشش نمی‌آمد. من از نصر خلاف شرع اصلاً ندیدم. خیلی‌ها از طریق نصر مسلمان شدند و در میان آن‌ها استادان دانشگاه زیاد هستند...»<sup>۵۳۰</sup>

پس از پیروزی انقلاب، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران فعالیتی نداشت تا سال ۱۳۶۰ که با ۱۱ مؤسسه دیگر ادغام شد و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، پدید آمد. در سال ۱۳۶۹ این مؤسسه به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بدل شد. در سال ۱۳۸۰، با حمایت سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت، انجمن حکمت و فلسفه ایران از پژوهشگاه جدا شد و به صورت مستقل فعالیت خود را از سر گرفت و از آغاز سال ۱۳۸۱ به مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران تغییر نام داد. ریاست مؤسسه حکمت و فلسفه با غلامرضا اعوانی بود تا مرداد ۱۳۹۰ که کامران دانشجو، وزیر فرهنگ

۵۳۰. "اندیشه و کارنامه سید حسین نصر در ترازو"، کتاب ماه دین، شماره ۱۲۷، اردیبهشت ۱۳۸۷، صص ۳۵-۳۶.

و آموزش عالی، عبدالحسین خسروپناه را به جای او منصوب کرد. هم اکنون، اعوانی مدیر گروه فلسفه غرب در مؤسسه فوق است. طی سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۷ هفت شماره *جاویدان خرد* منتشر شد. هشتمین شماره در پائیز ۱۳۶۰ انتشار یافت زمانی که انجمن نام خود را به "انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران" تغییر داده بود. این شماره با همکاری مرکز نشر دانشگاهی انتشار یافت که ریاست آن را نصرالله پورجوادی، همکار مجله از نخستین شماره‌های آن، به عهده داشت. شماره نهم به زمستان ۱۳۸۷ تعلق دارد که انجمن مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران نام گرفته بود. مدیرمسئول مجله غلامرضا اعوانی و سردبیر آن شهین اعوانی است.

در سال ۱۳۸۴ اعوانی اعلام کرد که کتابخانه شخصی نصر، بالغ بر پنج هزار جلد کتاب، به زودی از آمریکا به انجمن حکمت و فلسفه انتقال می‌یابد. این کتابخانه رایگان به دست نیامد بلکه نصر آن را به مبلغ ۲۵۰ هزار دلار به ایران فروخت. کتابخانه انتقال یافت و در ۱۰ تیر ۱۳۸۵ رسماً افتتاح شد. و سپس اعلام شد که به زودی مجموعه سی. دی.ها و نوارهای صوتی تصویری نصر نیز به کتابخانه فوق انتقال خواهد یافت.<sup>۵۳۱</sup> بدینسان، مؤسسه حکمت و فلسفه بار دیگر رنگ و بوی غلیظ فرقه شوان به خود گرفت.

بنوشته سجویک، «یک استاد دانشگاه در یک شهر خارج از تهران به جای نصر "مقدم" مریمیه شد ولی، مانند سابق، طریقت فوق

۵۳۱. منوچهر دین پرست، "از انجمن تا مؤسسه"، همشهری آنلاین [اول اردیبهشت ۱۳۹۲]:



نسبتاً کوچک باقی ماند.»<sup>۵۳۲</sup> سجویک می‌افزاید: «گزارش‌های متعدد حاکی است که [مریمیه در ایران] حدود ۵۰ عضو دارد.»<sup>۵۳۳</sup>

در گفتگو با برخی افراد مطلع روشن شد که منظور سجویک از این «استاد دانشگاه در یک شهر خارج از تهران» و «مقدم» مریمیه در ایران، پس از خروج نصر در زمان انقلاب، محمود بینا مطلق، استاد دانشگاه صنعتی اصفهان، است. محمود بینا مطلق پنج سال از نصر بزرگ‌تر است. او در سال ۱۳۰۷ در تهران متولد شد و در سال ۱۳۴۸ دکترای فلسفه را از دانشگاه گوتینگن آلمان گرفت و سپس در دانشگاه لوزان به تحصیل و تدریس ریاضیات مشغول شد. علی‌القاعده او در همین زمان در لوزان با شوان آشنا شد و به مریمیه پیوست. بینا مطلق از بدو تأسیس دانشگاه صنعتی آریامهر در اصفهان، که شعبه‌ای از دانشگاه صنعتی آریامهر تهران به ریاست نصر بود، از مهر ۱۳۵۶ تاکنون به تدریس ریاضیات و فلسفه در دانشگاه فوق مشغول است. گفته می‌شود بینا مطلق با زبان‌های عربی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی و سانسکریت و یونانی و لاتین آشناست.<sup>۵۳۴</sup> از بینا مطلق مقالات و مصاحبه‌ها و ترجمه‌های متعدد از شوان یا درباره شوان و حکمت خالده و ترادیشنالیزم به فارسی منتشر شده است.

سجویک می‌نویسد: نصرالله پورجوادی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی [و رئیس پیشین مرکز نشر دانشگاهی]، قبلاً عضو طریقت

532. Sedgwick, *ibid*, p. 250.

533. *ibid*, p. 338.

۵۳۴. "حکمت متعالی ادیان در گفتگو با دکتر محمود بینا"، فصلنامه هفت آسمان، شماره ۱، بهار ۱۳۷۸، ص ۷.

نعمت‌اللهی بود و اکنون شاید مریمی و شاید نعمت‌اللهی باشد.<sup>۵۳۵</sup> پورجوادی، که مترجم زندگی‌نامه شیخ احمد العلاوی نوشته لینگز به فارسی است، همان که با نام *عارفی از الجزایر* در ایران منتشر شده، در گفتگوی ژانویه ۲۰۰۱ با سجویک در تهران گفته است: **شوان و نصر عقایدی را تبلیغ می‌کنند که وقتی به ایدئولوژی تبدیل شود، ثابت شده خطرناک و مخرب است، حتی برای آینده اسلام.**<sup>۵۳۶</sup>

سجویک سال‌های ۱۹۹۰ میلادی را دوران تجدید حیات و گسترش ترادیشنالیزم در ایران می‌داند.<sup>۵۳۷</sup> او می‌افزاید: برغم رواج گسترده آموزه‌های ترادیشنالیستی در ایران، در مجلاتی چون معرفت و نقد و نظر، تنها دو واکنش در مقابل ترادیشنالیزم مشاهده شد: اولی، از سوی یک استاد فلسفه دانشگاه تهران بنام **حسین غفاری** که اعلام کرد می‌خواهد درباره ترادیشنالیزم کتابی بنویسد، و معلوم نیست این کتاب را نوشت یا نه؛ و دیگری از سوی **دکتر محمد لگنهاوزن**، استاد آمریکایی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی در قم.<sup>۵۳۸</sup>

535. Sedgwick, *ibid*, p. 250.

536. *ibid*, pp. 251, 349.

537. *ibid*, p. 252.

538. *ibid*, p. 254.

محمد لگنهاوزن، "نکاتی چند پیرامون پلورالیسم دینی در گفتگوی آقایان سید حسین نصر و جان هیک"، ترجمه احمد رضا جلیلی، معرفت، شماره ۲۴، بهار ۱۳۷۷، صص ۷۷-۸۹. لگنهاوزن بعداً کتابی نوشت در نقد ترادیشنالیزم با عنوان *اسلام و پلورالیسم دینی*.

Muhammad Legenhausen, *Islam and Religious Pluralism*, London: Al-Hoda, 1999.

### نصر، شیخ مریمیه

گفتیم که پس از رسوایی بلومینگتن و اعلام بازنشستگی شوان، سه "مقدم" اصلی او، نصر و لینگز و مقدم شوان در سوئیس، هر یک راه خود را رفتند ولی سالی یک بار در قاهره گرد می‌آمدند برای هماهنگ کردن سه شاخه مریمیه. و گفتیم که این سه "مقدم" می‌کوشیدند با تأکید بیش‌تر بر اسلام چهره اسلامی مریمیه را ترمیم کنند. پس از درگذشت لینگز (۱۲ مه ۲۰۰۵ / ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۴)، نصر به مهم‌ترین چهره مریمیه و "شیخ" فرقه، یا به تعبیر او "طریقت"، بدل شد.

ظاهراً نصر در زمان حیات لینگز نیز خود را "شیخ" می‌خواند؛ یعنی خود را مستقل از لینگز می‌دانست. سجویک در مقاله "تصوف غربی و ترادیشنالیسم"، که دو سال پیش از مرگ لینگز، در سال ۲۰۰۳، منتشر شده، از نصر بعنوان «شیخ مهم‌ترین شاخه اسلامی طریقت صوفی مریمی» نام برده است.<sup>۵۳۹</sup> این تعبیر نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۳ مریمیه به چند شاخه تقسیم می‌شد که برخی از اسلام جدا شده و برخی خود را مسلمان می‌خواندند و نصر «شیخ مهم‌ترین شاخه اسلامی مریمیه» بود.

سجویک در کتابش گفته است که پرایماردیالیست‌ها، یا همان شوانی‌های جدید (نوشوانی‌ها)، که بطور عمده در کلنی بلومینگتن

---

539. Mark Sedgwick, "Vestlig sufisme og traditionalism" [Western Sufism and Traditionalism], *Den gamle nyreligiøsitet, Vestens glemte kulturarv* [Old New Religiousness: The West's forgotten cultural heritage], ed. Mette Buchardt and Pia Böwadt (Copenhagen: Anis, 2003), pp. 139-151.

می‌زیستند، مریمی‌های قدیمی را «مسلمانِ مسلمان» می‌خواندند یعنی کسانی که هنوز به ظواهر اسلام چسبیده‌اند. و در جای دیگر نوشته است: گروهی از پیروان شوان پس از مرگ او در قالب یک طریقت صوفی اسلام را رها کردند و مختصاتی به خود گرفتند که دین‌پژوهان «جنبش دینی جدید» می‌خوانند.

این اشارات نشان می‌دهد که شاخه مریمیه در کلنی بلومینگتن حداقل تا سال ۲۰۰۳ مستقل از لینگز و نصر بود و به رهبری کاترین شوان و باربارا پری و مایکل فیتزجرالد راه پرایماردیالیستی خود را می‌رفت. این همان فرقه دینی جدید است که سجویک به آن اشاره کرده.

بنظر می‌رسد، امروزه، پس از مرگ لینگز، مریمیه در پیرامون نصر به یکپارچگی رسیده و جایگاه نصر مورد قبول تمامی شاخه‌های مریمیه قرار گرفته است. این را از مندرجات وبگاه مریمیان بلومینگتن می‌توان فهمید که نوارهای تصویری نصر را منتشر می‌کند؛ یعنی نصر شخصیت مقبول آنان است.

در سال ۱۳۸۸ محسن الویری، عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع)، از سفر سال پیش خود به آمریکا گفت و دیدار نصر با هیئت ایرانی. در این دیدار نصر خود را «یک رهبر دینی» خوانده است:

«از ایشان پرسیدم که آیا درست است که شما آمدن خود به ایران را مشروط به دعوت رهبر معظم انقلاب کرده‌اید؟ گفت: بله، ولی نه به این معنا که ایشان شخصاً مرا دعوت کند بلکه به این معنی که شخص ایشان تضمین کند که برای من مشکلی ایجاد نمی‌شود؛ زیرا من در اینجا به عنوان یک رهبر دینی هم شناخته می‌شوم و اگر با مشکلاتی مانند

دستگیری و زندانی شدن مواجه شوم در ذهن مردم در اینجا این نکته خطور می‌کند که این رهبر مذهبی فردی خلاف کار است و ذهن کسی متوجه مسائل سیاسی نمی‌شود و این به دین‌داری لطمه می‌زند.<sup>۵۴۰</sup>

### پایان سخن

فرقه شوان از همان آغاز، که هنوز شاخه‌ای از علاویه بشمار می‌رفت، مخفی بود. بنوشته سجویک، این پنهان‌کاری مغایر است با سیره عادی صدها طریقت صوفی در جهان اسلام که سازمان‌هایی علنی هستند هر چند ممکن است گاه مناسک‌شان را در خلوت و بدور از چشم "اغیار" انجام دهند.<sup>۵۴۱</sup> پنهان‌کاری سنت فرقه‌های رازآمیز ماسونی غربی، مانند انجمن تتوسوفی و طریقت معبد، است و در سنن تصوف اسلامی معنا ندارد.

بعبارت دیگر، پنهان‌کاری میراثی ماسونی است که به فرقه شوان انتقال یافت و از عناصری است که می‌تواند مرز میان "طریقت"<sup>۵۴۲</sup> و "فرقه" را ترسیم کند. "طریقت" زمانی که پنهان باشد، از تشکیلات منسجم پنهان برخوردار باشد، و دارای مناسک پنهان باشد، "طریقت" نیست، "فرقه"<sup>۵۴۳</sup> است. و عقاید و مناسک دینی

۵۴۰. "ماجرای درخواست سید حسین نصر از رهبر انقلاب به روایت دکتر الویری"، خبرآنلاین، ۲۶ مهر ۱۳۸۸.

<http://khabaronline.ir/detail/20472/politics/leader>

541. Sedgwick, *Against the Modern World*, p. 92.

542. Rite

543. Sect

"فرقه" زمانی که با ادیان متعارف تمایز داشته باشد، "کالت"<sup>۵۴۴</sup> یا آئین دینی جدید است. فرقه‌ها و آئین‌های دینی فرقه‌گونه معمولاً خود را "طریقت" می‌خوانند نه "فرقه" زیرا تصور می‌کنند واژه "فرقه" دارای بار منفی است. شاخه‌های متنوع فراماسونری خود را "طریقت" می‌خوانند، مانند "طریقت اسکاتی کهن"،<sup>۵۴۵</sup> ولی در عمل فرقه کاملاً بسته با عقاید خاص خود هستند نه طریقت به معنای رایج سنتی آن در تصوف.

فرقه شوان، از همان ابتدای کار شوان، برای توجیه پنهان‌کاری خود دلایلی عرضه می‌کرد؛ مانند مخاطره‌آمیز بودن علنی شدن مسلمانی پیروان. این استدلال، حتی در فضای نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، مقبول بنظر نمی‌رسد. پنهان‌کاری در فرقه شوان چنان اکید و پذیرفته شده بود که وقتی سجویک از فن مینبرگ، سومین عضو فرقه شوان (پس از شوان و بورکهارت)، درباره علت پنهان‌کاری می‌پرسد اولین واکنش او تعجب است. او می‌گوید: مگر می‌شد جز این باشد؟ فن مینبرگ دلایلی چون خطر اخراج از کار را مطرح می‌کند در حالی که خود معترف است کارفرمایانش از مسلمان بودن او مطلع بودند و اتفاقی برایش رخ نداد.<sup>۵۴۶</sup>

فرقه شوان چنان مخفی بود که طی ۷۶ سال موجودیت آن، اگر مبداء را سال ۱۹۳۷ بدانیم که شوان خود را "شیخ" خواند، برغم

---

544. Cult

545. Antiquus Scoticus Ritus Acceptus [Ancient and Accepted Scottish Rite]

546. Sedgwick, *ibid*, p. 92.

اهمیت آن در میان نخبگان غرب، نامی از آن شنیده نمی‌شد و مناسب آن، هم برای غیرمسلمانان و هم برای مسلمانان، حتی آنان که با اعضای فرقه معاشر بودند، ناشناخته بوده است.

در آغاز این رساله سخنان سجویک را نقل کردیم درباره نحوه آشنایی او با فرقه شوان در دانشگاه آمریکایی قاهره. در تحقیقاتی که در ماه‌های اخیر برای آشنایی با فرقه مریمیه انجام گرفت، روشن شد که مریمیه را در ایران بندرت می‌شناسند و اگر کسی اطلاعی دارد بطور عمده به دلیل مطالعه کتاب سجویک است و انعکاس ناچیز آن، به اجمال و در حد یکی دو یادداشت کوتاه در چند صفحه فیسبوک و وبلاگ. و گفتیم که سجویک، به دلیل تهدید وکلای مریمیه، مجبور شد بخش‌هایی از کتاب خود را، از جمله تصاویر برهنه شوان و برهنه‌نگاری‌های او را، حذف کند. و نیز، بنقل از طلعت هالمان، گفتیم که از ستاره هومن در زمان نگارش یا انتشار پایان‌نامه دکترایش در دانشگاه سوربن خواستند «هر نوع مطلب منفی» را علیه شوان حذف کند.

در مورد شوانی‌های ایران، که خطری مسلمانان را، به دلیل مسلمانی، تهدید نمی‌کند، این پنهان‌کاری، هم پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب، وجود داشته است. پیروان شوان و نصر در ایران نامی از طریقت مریمیه، مگر بندرت به هنگام نیاز و به اختصار، نمی‌برند چه رسد به اعلام جایگاه خود در مریمیه یا مناسب داخلی آن. این در حالی است که مکرر به تجلیل از شوان، بعنوان متفکر و عارف بزرگ مسلمان، پرداخته‌اند بدون کم‌ترین اشاره به مغایرت عقاید و کردار او با اسلام.

از چند دانشجوی مطلع ایرانی دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا پرس‌وجو شد. به اجمال چیزی شنیده بودند. آنان از دانشجویانی که

بنظر می‌رسید با سيد حسين نصر رابطه دارند یا به او علاقمندند پرسیدند. ابتدا ابراز آشنایی کردند ولی بعد که متوجه کنجکاوی دوست‌شان شدند بحث را مسکوت گذاردند. روشن شد که در میان دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های آمریکا، نخبگانی هستند که یا در معرض تبلیغات مریمیه قرار دارند یا به آن پیوسته‌اند، و اینان می‌دانند که باید "رازدار" باشند.

کتاب سجویک، برغم گذشت هشت سال از انتشار آن، تاکنون در ایران انعکاسی نداشته و بنظر می‌رسد اراده‌ای منسجم برای پنهان ماندن نام مریمیه وجود دارد. امید می‌رود رساله حاضر بازتابی در خور یابد و پایانی بر هشت دهه پنهان‌کاری فرقه شوان باشد.